

به نام خداوند جان و خرد

## حرمان و خسران؛

### مروری بر زندگی سیاسی دکتر ابراهیم یزدی

مقاله حاضر، شرح مستند و تبیین برخی مقاطع زندگی سیاسی دکتر ابراهیم یزدی (۱۳۹۶-۱۳۱۰) است که از بخش‌های مختلف دوره دوجلدی کتاب «خط سازش؛ سرشت و سرگذشت نهضت آزادی ایران» به قلم آقای دکتر مجتبی سلطانی، استخراج و اقتباس شده، و در قالب یک مقاله مستقل، با تنظیم مجدد در اینجا ارائه می‌شود. لازم به ذکر است که آدرس دقیق و مشخصات منابع و مآخذ پرشمار این مقاله را در کتاب مزبور می‌توان یافت. این کتاب در آخرین مراحل فنی چاپ و انتشار قرار دارد که از سوی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی به زودی نشر و توزیع خواهد شد.

\*\*\*\*\*

#### از نهضت خدایرستان سوسیالیست

به نوشته دکتر ابراهیم یزدی، وی در سال ۱۳۲۵ و در سن پانزده سالگی از طریق برادر بزرگترش با «نهضت خدایرستان سوسیالیست» به رهبری جوان ۲۳ ساله‌ای به نام محمد نخشب و جلال‌الدین آشتیانی ۲۲ ساله، آشنا می‌شود و به عضویت شاخه دانش‌آموزی این گروه کوچک و محفلی مخفی درمی‌آید. این گروه که مبتنی بر ایدئولوژی سوسیالیسم آمیخته با مذهب شکل گرفته بود در سال ۱۳۲۸ دچار انشعاب شد و شاخه علنی آن با نام «جمعیت خدایرستان سوسیالیست» به رهبری نخشب به فعالیت علنی سیاسی و اجتماعی پرداخت و تغییرات تشکیلاتی زیادی در مدتی کوتاه، پیدا کرد.

شیفتگان نخشب او را بنیانگذار و نظریه‌پرداز جریان چپ مذهبی و روشنفکری دینی چپگرا، توصیف کرده و از تلاش وی برای تلفیق و ترکیب سوسیالیسم اروپایی با مفاهیم مذهبی دفاع می‌کنند. در این مورد که اندیشه‌های وی، ترکیب التقاطی داشت، تردیدی نیست و دوستان و علاقه‌مندان هم به آن اذعان می‌کنند.

دکتر یزدی درباره ایدئولوژی تلفیقی گروه نخشب، همدلانه و جانبدارانه می‌نویسد: «نهضت خدایپرستان سوسیالیست، مسلمان و موحد و معتقد به سوسیالیسم بود. اما سوسیالیسم بر پایه خدایپرستی، که بعضی اوقات آن را «سوسیالیسم تحقیقی» نیز می‌نامند.»

سال‌ها پس از انقلاب، البته آقای یزدی با ارائه تفسیر غلیظ اسلامی از ایدئولوژی گروه متبوع خویش، نشان می‌دهد که در سیر تحولات فکری سالیان دراز، کماکان بر اندیشه التقاطی «خدایپرستان سوسیالیست» باقی مانده و به انحاء مختلف می‌کوشد ماهیت التقاطی و ناهم‌ساز آن را برخلاف واقعیت زمانه و اسناد و آثار این گروه، به گونه‌ای توجیه یا رفع و رجوع کند. دکتر یزدی به سال ۱۳۸۹، از تأثیر «بسیار عمیق» فعالیت در گروه نخشب بر ذهن و دیدگاهش، چنین یاد کرده است: «عضویت و فعالیت در نهضت خدایپرستان سوسیالیست تأثیر بسیار عمیقی در ذهن و دیدگاه‌های سیاسی من بر جای گذاشت. در واقع بعد از تربیت خانوادگی و... حضور و فعالیت در نهضت خدایپرستان سوسیالیست، اثرات درازمدت در شکل‌گیری روحیه و گرایش‌های سیاسی و اجتماعی من بر جای گذاشته است.»

البته در سال‌های اولیه پس از پیروزی انقلاب، دکتر یزدی در شرح زندگینامه و مبانی فکری خود، از این تأثیر «بسیار عمیق و درازمدت» ایدئولوژی نهضت خدایپرستان سوسیالیست بر خویش، سخنی به میان نمی‌آورد و می‌کوشید خود را به گونه‌ای دیگر معرفی کند و بر اسلام‌گرایی ناب و همکاری خویش با جریان‌هایی مانند فداییان اسلام تأکید می‌کرد. در اردیبهشت ۵۸ وی طی مصاحبه‌ای با روزنامه اطلاعات ضمن تشریح سوابق سیاسی و فکری خویش چنین گفت: «من و یارانم عضو نهضت اسلامی معاصر بوده‌ایم و بعد از آن که عضو انجمن اسلامی دانشجویان در ایران شدیم با گروه‌های اسلامی ارتباط داشتیم از جمله با فداییان اسلام که خود من چه در زمان بازداشت «خلیل طهماسبی» و چه پس از آزادی او از زندان، با وی تماس و ملاقات داشتم و نیز از طریق همین ارتباطات اسلامی، با شخصیت امام خمینی، از دور آشنا شدم.»

اسفند ۱۳۵۸ در آستانه انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی، دکتر یزدی جزوهای درباره زندگینامه خویش منتشر ساخت که در آن هیچ اشاره‌ای به سابقه عضویت در نهضت خدایپرستان سوسیالیست نشده و نامی هم از نخشب در آن به چشم نمی‌خورد. در این جزوه تبلیغات انتخاباتی ۲۰ صفحه‌ای مصور، صرفاً به عضویت وی در انجمن‌های اسلامی و شرکت در جلسات مسجد هدایت اشاره شده و درباره همکاری با فداییان اسلام، اینگونه تأکید شده است: «یزدی با فداییان اسلام و مرحوم شهید نواب صفوی و خلیل طهماسبی از نزدیک تماس و همکاری داشت.» از اواسط دهه شصت شمسی به بعد در سایر مواردی که دکتر یزدی از سوابق خود سخن گفته یا نوشته است، دیگر ذکری از «تماس و همکاری» با فداییان اسلام نمی‌شود. در متن زندگینامه رسمی وی مندرج در پایگاه‌های اینترنتی نهضت آزادی و گروه‌های مؤتلف یا همسو نیز، هیچ اشاره‌ای به ادعای همکاری با فداییان اسلام وجود ندارد ولی نسبت به پیشینه عضویت در نهضت خدایپرستان سوسیالیست، تأکید و توجه بارزی می‌شود.

دکتر یزدی در مصاحبه‌ای به سال ۱۳۹۴، در این باره چنین تأکید کرد: «ورود من به فعالیت‌های سیاسی با

پیوستن به نهضت خدایپرستان سوسیالیست آغاز شده است... سوسیالیسم بر پایه خدایپرستی را باور داشتم... من سوسیالیست شده بودم... من همچنان باور دارم که مبانی دیدگاه های قرآن و سایر منابع اندیشه دینی ما، به خصوص نهج البلاغه، عدالت محور و با کمی مسامحه به نوعی سوسیالیستی است.»

### در نهضت مقاومت ملی

دکتر یزدی در توضیح همکاری خود با نهضت خدایپرستان سوسیالیست شرح می دهد که پس از ایجاد انشعاب در این گروه کوچک، وی به همکاری با شاخه ای ادامه داد که تحت نظر مهندس جلال الدین آشتیانی قرار داشت. وی عضویت بعدی خود در انجمن اسلامی دانشجویان را حاصل مأموریت تشکیلاتی توصیف کرده است و از پیوستن به نهضت مقاومت ملی یاد می کند.

مهندس بازرگان، که بعد از کودتای ۲۸ مرداد تا یازدهم بهمن ۳۲ به عنوان رئیس سازمان آب تهران به کار ادامه داد، در خاطرات خود نحوه پیوستن به گروه کوچک و محفلی نهضت مقاومت ملی را اینگونه شرح می دهد: «چند روز بعد، اینجانب و چند تن از دوستانمان ... را به عضویت و همکاری دعوت نمودند.» از جمله افراد دیگری که به این جمع پیوستند عبارت بودند از: محمد نخشب، حسن نزیه، عباس روافیان [امیرانتظام]، و ابراهیم یزدی. در اعتصاب و تظاهرات پراکنده ۲۱ آبان ۱۳۳۲ با همکاری مشترک نهضت مقاومت ملی و حزب توده، به نوشته مهندس عزت الله سحابی: «توده ای ها هم همکاری کردند. رابط با حزب توده دکتر ابراهیم یزدی بود که توسط یکی از دانشجویان توده ای تماس برقرار می شد.»

مهندس سحابی شرح داده است که در اوایل اسفند ۱۳۳۳، مهندس بازرگان مسئول کمیته انتشارات و تبلیغات نهضت مقاومت ملی شد که اعضای آن عبارت بودند از: محمد نخشب، محمدعلی خنجی، عزت الله سحابی و ابراهیم یزدی.

دکتر یزدی می نویسد که در مقطعی «جلسات کمیته [اجرایی نهضت مقاومت] هر دوشنبه در دفتر شرکت آربل، متعلق به آقای مهندس عباس امیرانتظام در خیابان انقلاب (شاهرضای سابق) روبروی خیابان لاله زار شمالی، اکثراً با شرکت مهندس بازرگان، داریوش فروهر، نصرت الله امینی، حسن نزیه، امیرانتظام، رحیم عطایی، عباس سمیعی و من تشکیل میشد.»

دکتر یزدی چند بار گفته و نوشته بود که به علت فعالیت در نهضت مقاومت ملی، ممنوع الخروج بوده ولی به کمک یک سرهنگ که مدیر پرسنلی شرکت تولیدارو محل کار وی بود، مشکل گذرنامه اش حل شد. البته این موضوع، صحت نداشت و هیچ سند و سابقه ای دال بر آن، در اسناد ساواک و شهربانی و اداره گذرنامه وجود ندارد و دکتر یزدی نیز هرگز سند یا شاهد دیگری برای آن ارائه نکرد.

### با جبهه ملی شاخه آمریکا

دکتر یزدی در مصاحبه ای به سال ۵۸ گفته بود که: «من از طرف نهضت آزادی مأموریت پیدا کردم برای یک مدت کوتاه به آمریکا بروم.» در حالی که سفر وی به آمریکا در شهریور ۱۳۳۹ انجام شد و نهضت آزادی در

اردیبهشت ۱۳۴۰ تأسیس گشت. اما آقای یزدی در مصاحبه دیگری به سال ۷۵ تصریح می‌کند که: «تهران را به قصد ادامه تحصیل ترک کردم.» او در گفتگویی به سال ۱۳۹۴ گفت: «برای یک دوره کوتاه مدت به ام.آی.تی [انستیتوی تکنولوژی ماساچوست] در آمریکا رفتم... غیباً در یک دادگاه نظامی محاکمه و محکوم شدم. و آن سفر کوتاه به یک توقف هجده ساله انجامید.» وی بارها در موارد مختلف، مدعی شد که یکی از علل بازنگشتن وی به وطن و اقامت طولانی در آمریکا، محکومیت وی در ایران و احتمال دستگیری‌اش بود. او البته در خاطرات خود کمی از غلظت موضوع کاسته و نوشت که: «دوستانمان از ایران به من خبر دادند که در یک دادگاه نظامی به طور غیابی محاکمه و محکوم شده ام، ظاهراً به ده سال.»

اما این موضوع نیز هرگز صحت نداشت و هیچ محاکمه و محکومیتی در زمان رژیم شاه برای دکتر یزدی وجود نداشت. طبق اسناد، ساواک پس از دریافت گزارش‌هایی مبنی بر مسافرت وی به نجف و دیدار با امام خمینی، برای اولین و آخرین بار، در تاریخ ۱۳۵۶/۷/۲۴ دستور بازداشت نامبرده در صورت مراجعت به ایران را صادر کرد و این دستور در آبان همان سال به مبادی ورودی کشور اعلام شد. دستوری که هیچگاه امکان اجرا پیدا نکرد.

پس از حضور دکتر یزدی در آمریکا، همکاری نزدیک وی با نخشب مجدداً آغاز شد. یزدی در این باره چنین نوشته است: «در همان روزهای اولی که وارد نیویورک شدم با مرحوم نخشب تماس گرفتم. مرحوم نخشب را بعد از سالها برای اولین بار می‌دیدم... ارتباط و دوستی بین ما، حتی بعد از مشکلات و مسائلی که در نهضت خدایپرستان سوسیالیست پدید آمد و منجر به اختلاف و شکاف و انشعاب شد، ادامه یافت.»

محمد نخشب که پس از مهاجرت به آمریکا در اواخر دهه سی و استخدام در سازمان ملل متحد، در سال ۱۳۴۲ با بورسیه این سازمان در نیویورک دکترای علوم اداری گرفت، در اوایل دهه چهل شمسی فعالیت سیاسی خود را در قالب جبهه ملی ایران در آمریکا دنبال می‌کرد. رفیع زاده نماینده ساواک در آمریکا که با دکتر محمد نخشب آشنایی خانوادگی داشت، در خاطرات خویش به حمایت از وی و برخی دانشجویان فعال ملی‌گرا نیز اشاره کرده است. او به هنگام بیماری مادر نخشب، ترتیبی داد که توانست برای دیدار با مادرش به ایران بیاید و برگردد و ساواک مزاحم او نشود.

در تأسیس جبهه ملی شاخه آمریکا به رهبری دکتر علی شایگان و دکتر نخشب، دکتر ابراهیم یزدی نیز مشارکت داشت و به عضویت هیأت اجرایی آن درآمد. بنا به گزارش‌های ساواک، دکتر یزدی از سال ۱۳۴۰ در تشکیلات جبهه ملی آمریکا فعالیت داشته و یکی از موضوعات اصلی سخنرانی‌های وی، دکتر مصدق و مواضع جبهه ملی بوده است. وی سپس در کنار فعالیت در انجمن اسلامی دانشجویان، در تأسیس تشکیلات سایه و غیرعلنی نهضت آزادی خارج از کشور با هماهنگی مکاتبه‌ای مهندس بازرگان در سال ۴۱ مشارکت داشت. و به زودی در این گروه نقش اصلی را احراز کرد. به نوشته یزدی: «از حدود یک سال بعد از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲... همکاری با جبهه ملی [آمریکا] قطع شد.» نهضت «بازرگان»، بارانداز جدید برای یزدی جدا افتاده از نهضت «نخشب» شد.

## نهضت آزادی خارج از کشور

در واقع، ابتدا شاخه دانشجویی خارج از کشور در قالب نهضت آزادی مستقل از تشکیلات ایران به صورت هسته غیرعلنی در سطح محدودی شکل گرفت. دکتر یزدی تصریح می کند که «محیط سیاسی مبارزه در خارج از کشور جایی برای محافظه کاران باقی نمی گذاشت. بنابراین حمله مستقیم به شاه و حمایت و تجلیل صریح و بی پرده از دکتر مصدق، مورد قبول تمامی نیروها بود.» لذا به اقتضای شرایط خارج از کشور، تفاوت های بارز و مهمی در برخی مواضع سیاسی و فکری نهضت آزادی خارج نسبت به نهضت آزادی داخل کشور، وجود داشت. فعالیت های نهضت آزادی خارج از کشور تا سال ۱۳۵۷، به نوشته دکتر یزدی که با ترکیبی از اغراق و واقع گرایی همراه است، در سه دوره تفکیک می شود:

دوره اول فعالیت محدود و غیرعلنی تا سال ۱۳۴۶. گفتنی است دکتر ابراهیم یزدی متن ۳۳ نامه متبادله با مهندس عباس امیرانتظام در خلال سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۵ را منتشر ساخته که در یکی از آن نامه ها به تاریخ ۱۳۴۵/۱/۱۳، یزدی خطاب به امیرانتظام می نویسد که مسئولیت «جناح و یا قسمت امور بین المللی» نهضت آزادی خارج از کشور به عهده وی است.

در دوره دوم بین سالهای ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۰ به نوشته یزدی: «نهضت آزادی خارج از کشور در حال سکوت و رکود بود... فعالیت احزاب سیاسی، نهضت آزادی و جبهه ملی در داخل ایران نیز به کلی متوقف شده بود.» دوره سوم از سال ۱۳۵۰ به بعد، نهضت آزادی خارج، به گفته یزدی در سه محور انجمن های اسلامی دانشجویی، فعالیت های تشکیلاتی و سیاسی حزبی، و فعالیت های نظامی در لبنان، فعال می شود.

به رغم آن که فعالیت های دکتر چمران در لبنان، صبغه تشکیلاتی به نمایندگی از نهضت آزادی نداشت ولی دکتر یزدی در برخی نوشته ها و گفته هایش اصرار داشت که برای بزرگنمایی فعالیت های نهضت خارج از کشور، اقدامات او را در ذیل گروه تحت رهبری خود قرار دهد. اما شخص شهید چمران در مصاحبه ها و نوشته ها و سخنرانی های خود هرگز به کنایه یا به صراحت، اقدامات خود را در لبنان به نهضت آزادی مرتبط ندانسته است. ضمناً تا پیش از پیروزی انقلاب، دکتر یزدی محور یا ضلع سوم فعالیت نهضت خارج کشور را، حمایت از سازمان مجاهدین خلق و همکاری فردی و تشکیلاتی با آن گروه، اعلام می کرد. به قول محمد هاشمی رفسنجانی: «آقای یزدی می گفت انجمن اسلامی، بُعد ایدئولوژیک، نهضت آزادی، بُعد سیاسی و مجاهدین خلق، بُعد نظامی هستند.»

## سخنگویی مجاهدین خلق

در این دوره نشریه «پیام مجاهد» زیر نظر دکتر یزدی در آمریکا منتشر می شد و کتاب های سیاسی و ایدئولوژیک از جمله برخی متون سازمان مجاهدین خلق و مدافعات اعضای آن در دادگاه های رژیم شاه توسط نهضت آزادی خارج، انتشار می یافت. یزدی تأکید می کند که نهضت آزادی ایران در خارج از کشور، «مبارزه مسلحانه سازمان مجاهدین را تأیید کرد و حاضر به هر نوع کمک و همراهی بود.»

چون مؤسسان سازمان مجاهدین خلق از اعضای نهضت آزادی بودند و به تعبیر محمدمهدی جعفری از فعالان اولیه نهضت؛ مهندس بازرگان «به یک معنی پدر فکری و معنوی مجاهدین خلق بود»، در ابتدا «سازمان» مزبور وابسته به «نهضت آزادی» محسوب می شد. مهندس بازرگان نیز بعدها چنین نوشت: «مجاهدین خلق! شما فرزندان نهضت آزادی هستید.»

مواردی از روابط بین رهبران نهضت آزادی و مجاهدین خلق در اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه شمسی طرح و ثبت شده است. اما با توجه به تعطیلی و توقف فعالیت های تشکیلاتی نهضت آزادی داخل کشور در آن زمان، ثقل اصلی پیوند این جریان با سازمان مجاهدین خلق، به نهضت آزادی خارج از کشور و گروه دکتر ابراهیم یزدی منتقل شده بود. دکتر یزدی تأکید داشت که: «مؤسسین و اعضای اولیه سازمان مجاهدین خلق، عموماً و اکثراً اعضای نهضت آزادی بودند.»

حجت الاسلام سیدعلی اکبر محتشمی که در آن سالها در نجف اقامت داشت و یکی از کانالهای ارتباطی یاران امام خمینی با دانشجویان خارج از کشور بود، درباره فعالیت نهضت آزادی خارج چنین می گوید: «نهضت آزادی در خارج از کشور در طول سالهای ۵۰ به بعد به صورت سه بُعدی عمل می کرد. به این صورت که در آمریکا و یا اروپا یک تشکیلات انجمن اسلامی وجود داشت که...هیچگونه فعالیت سیاسی نبود... در کنار جلسات انجمن، افرادی را که زمینه فعالیت سیاسی داشتند و مورد توجه و نظر نهضت آزادی بودند، به اصطلاح گلچین می کردند و به جلسات تحلیل سیاسی خود دعوت می نمودند که در این جلسات، نظرات و تحلیل های نهضت منعکس می شد و رفته رفته آنها سمپات و در نهایت عضو نهضت آزادی می شدند. اما در این مجموعه دانشجویی عده ای از جوانان پرشور بودند که با کار اعتقادی و یا سیاسی محض، شور و شعورشان ارضا نمی شد و می خواستند اضافه بر این، اقدامات عملی و نظامی علیه رژیم [شاه] انجام دهند. بدین ترتیب افراد را گزینش و از کانالهای خاص به سازمان مجاهدین خلق معرفی می کردند.»

سرهنگ نجاتی نیز در کتاب تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله که با همکاری و همفکری سران نهضت آزادی و از جمله دکتر یزدی تألیف کرده، تأکید می کند: «دکتر یزدی از فعال ترین رهبران نهضت آزادی در آمریکا و نیز از طرفداران مبارزه مسلحانه بود.»

به تعبیر حجت الاسلام محتشمی: «نهضت آزادی در خارج از کشور، بیشتر سنگ مجاهدین خلق را به سینه می زد.» تا آنجا که انتشار نشریه «پیام مجاهد» توسط نهضت آزادی خارج، با استفاده از عنوان «مجاهد»، درج آیه مندرج در آرم سازمان در بالای نام نشریه، و انعکاس گسترده بیانیه ها و اخبار سازمان مجاهدین، این تصور را ایجاد کرده بود که این نشریه، ارگان آن سازمان در خارج است.

دکتر سید محمدمهدی جعفری از اعضای اولیه نهضت آزادی، درباره روابط گروه دکتر یزدی با سازمان مجاهدین چنین گفته است: «در فاصله سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ شاخه نهضت آزادی در آمریکا و اروپا خیلی به سازمان مجاهدین خلق ایران نزدیک شد. به طوری که در مقاطعی به سخنگوی این سازمان در خارج از کشور تبدیل شد و بسیاری از اخبار، جزوه ها و کتاب های سازمان مجاهدین را منتشر یا تجدید چاپ می کرد.»

نشریه پیام مجاهد به عنوان ارگان نهضت آزادی خارج از کشور، در کنار اخبار و بیانیه‌های سازمان مجاهدین خلق، تا مدتی به پوشش اخبار و درج کامل اطلاعیه‌های سازمان چریکهای فدایی خلق (مارکسیست) نیز می‌پرداخت و در مقالات خود از آنان تجلیل و تمجید می‌کرد.

دکتر یزدی، خودش با تصریح بر اینکه نهضت آزادی خارج از کشور «با تمام قوا به حمایت از سازمان مجاهدین خلق (اولیه)» برخاست، به پیوستن تعدادی از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان و تشکیلات نهضت به سازمان مزبور با تصویب و پشتیبانی مسئولین نهضت آزادی خارج، اشاره می‌کند. وی در خاطرات خود به معرفی و شرح سرنوشت بعضی افرادی که از طریق او به سازمان مجاهدین پیوستند، پرداخته است. اما تأکید دارد که پس از آشکار شدن انحراف و تغییر ایدئولوژی سازمان در سال ۵۴، واکنش نشان داده است و «از آن تاریخ به بعد، رابطه نهضت آزادی در خارج از کشور با سازمان مجاهدین خلق به کلی قطع گردید.» البته اسناد نشان می‌دهد که این ادعا صحت ندارد و علقه‌ها و علائق ایدئولوژیک و سیاسی یزدی و گروهش به سازمان مجاهدین، حتی بعد از تغییر ایدئولوژی سازمان مزبور نیز تداوم داشته است.

غلبه گرایش‌های رادیکال التقاطی به ویژه دلبستگی به بن‌مایه‌های ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق، در غالب شماره‌های ارگان نهضت آزادی خارج به چشم می‌خورد و مشهود بود. دکتر ابراهیم یزدی که عملاً نقش اصلی و تعیین‌کننده در نهضت آزادی خارج داشت، در سخنرانی‌ها و کلاس‌ها و نوشته‌های خود، گویی در قالب شاخه برون‌مرزی سازمان مجاهدین خلق قرار گرفته بود و بازتاب‌دهنده ویرایش چپ از ایدئولوژی رفرمیستی و غرب‌گرایانه نهضت آزادی داخل کشور، محسوب می‌شد.

به باور بسیاری از صاحب‌نظران، دکتر داروساز ابراهیم یزدی که مانند مهندس بازرگان از آموزش آکادمیک و روشمند علوم اسلامی بهره‌مند نبود و حتی در قیاس با بنیانگذار نهضت آزادی، امکان و فرصت حضور طولانی در محافل علمی اسلامی و خودآموختگی معارف دینی را نداشت، در عرصه مباحث اسلامی از تخصص لازم و تسلط کافی برخوردار نبود و آشکارا به نظر می‌رسید کم‌دانش و تُنک‌مایه بود. اما می‌کوشید ضعف خود در این زمینه را با تکرار و بازگویی مفاد برخی کتب و مقالات رهبران نهضت آزادی و آثار سازمان مجاهدین خلق، پنهان سازد و خود را در مقام یک ایدئولوگ اسلامی و صاحب‌نظر مباحث دینی در بین دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا مطرح و تثبیت کند.

### توجیه تغییر ایدئولوژی

از اواسط سال ۱۳۵۳ در داخل سازمان مجاهدین خلق حرکت به سمت اعلام تغییر ایدئولوژی و مارکسیست‌شدن، آغاز شده بود و دکتر یزدی نیز از این موضوع اطلاع داشت.

اما به علت وجود رگه‌های قدرتمند التقاط چپ‌گرایانه در دیدگاه‌های وی و شیفتگی شدیدش به سازمان مجاهدین خلق، در مواجهه با التقاط پنهان و سپس آشکارسازی آن در جریان اعلام ارتداد و تغییر ایدئولوژی این سازمان، رفتار و موضع دکتر یزدی در نشریه پیام مجاهد، دوگانه و پیچیده به نظر می‌رسید. نشریه «پیام

مجاهد» طی مقاله‌ای در مهرماه ۱۳۵۴ با عنوان: «باز هم: مارکسیست اسلامی چرا؟» قبل از انتشار عمومی بیانیه اعلام مارکسیست شدن سازمان مجاهدین خلق و در واکنش به اخبار منتشره از اعترافات و اظهارات اعضای دستگیرشده سازمان و تبلیغات رسمی رژیم شاه در سوءاستفاده از آنها، اصل موضوع را اساساً انکار نمود و جریان تغییر مواضع ایدئولوژیک را ظاهراً ناباورانه تحلیل کرد.

مواضع و دیدگاه‌های نهضت آزادی خارج کشور درباره سازمان از آن رو اهمیت ویژه‌ای داشت که ناشر اصلی آثار و اعلامیه‌های سازمان و تشکل حامی آن در بین نیروهای مسلمان خارج، محسوب می‌شد و بخش عمده هواداران و مرتبطان سازمان در آمریکا و اروپا، در این جمع و یا حول و حوش آن قرار داشتند.

انتشار مقاله مزبور به رغم اطلاع دقیق نهضت آزادی خارج از مسائل داخل سازمان و روند تغییر ایدئولوژی، از آنجا که به ترورهای داخلی سازمان و ماهیت انحرافی جریان مزبور اشاره و استنادی نداشت، نوعی پیام و آخرین تلاش در آخرین فرصت‌ها برای جلوگیری از اعلام علنی تغییر ایدئولوژی و یا به تأخیر انداختن آن نیز، تعبیر شده است. این نوع موضع‌گیری که با واقعیات درون سازمان و اعترافات علنی و منتشره برخی از افراد دستگیرشده متناسب نبود، و رویکرد غیرفعال و محافظه کارانه آن کاملاً آشکار بود، در آن زمان برای نیروهای مبارز مسلمان، سؤالاتی را برانگیخت.

دو ماه بعد، در آذر ۵۴ نشریه پیام مجاهد، در شرایطی که با انتشار عمومی «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران» (مهر ۱۳۵۴) موضوع، کاملاً روشن شده و دیگر امکان اتخاذ موضع غیرقاطع وجود نداشت، مقاله یا شبیه بیانیه دیگری چاپ کرد که عنوان آن «درباره خیانت و انحراف» بود. در این موضع‌گیری دوم، کل ماجرا عمدتاً به افشا و محکوم کردن چند تن عامل اجرایی خلاصه شده بود و سرشت التقاطی ایدئولوژی و هویت سازمان، تبرئه می‌شد.

با آن که بعدها دکتر یزدی گفته است که نسبت به انحراف در آثار ایدئولوژیک اولیه سازمان واقف بوده و حتی در سال ۵۱، جزوه شناخت را به دقت مطالعه کرده و: «مطالب شناخت را انحرافی و غیراسلامی تشخیص دادم... الگوی به کار رفته در جزوه شناخت همان اصول اندیشه و جهان‌بینی ماتریالیسم دیالکتیک است»، مع‌الوصف در سرمقاله پیام مجاهد، آقای یزدی به صراحت از آثار اولیه سازمان کاملاً دفاع کرده بود: «بررسی محتوای ایدئولوژیک نشریات سازمان... نشان می‌دهند که کلیه نشریات سازمان تا آن تاریخ [= آبان ۵۳] از یک محتوای همگون اصیل متناسب با ایدئولوژی انقلابی اسلامی برخوردار می‌باشد. تنها از آبان ۵۳ به بعد یعنی همان تاریخی که در سازمان کودتا کرده اند، تغییرات ایدئولوژیک کاملاً محسوس و مشخص شروع می‌گردد.»

لازم به ذکر است که قبل و بعد از اعلام تغییر ایدئولوژی، اغلب متون و کتب اعتقادی و سیاسی اولیه سازمان مجاهدین خلق با درون‌مایه‌های التقاطی و گرایش‌های چپ رادیکال، توسط نهضت آزادی خارج از کشور تکثیر و توزیع می‌شد. به تصریح دکتر یزدی: «کلیه بیانیه‌ها و نشریات سازمان مجاهدین اولیه، بجز چند نشریه تعلیماتی آنها... توسط نهضت آزادی خارج تکثیر شده است.»

بنابراین برای همه مطلعان در آن زمان و بعد، آشکار و روشن بود که نهضت آزادی خارج به رهبری دکتر



یزدی مبانی فکری و سیاسی سازمان مجاهدین خلق را بدون نقد و یا تصحیح، قبول داشت و آن را تبلیغ و ترویج می‌کرد. واکنش‌های بعدی نشریه پیام مجاهد نیز شواهد دیگری بر این واقعیت بود.

به نوشته آقای یزدی، از سال ۵۱، رضا رییس طوسی به عنوان رابط سازمان مجاهدین خلق با وی و نهضت آزادی خارج، تعیین و معرفی شده بود. او که از مرتبطان قدیمی نهضت آزادی داخل بوده است با معرفی احمد صدر حاج سیدجوادی به نهضت آزادی خارج، زیر نظر دکتر یزدی به سال ۱۳۴۳ در قاهره آموزشهای نظامی مخفی گذرانده بود. و پس از بازگشت به ایران «با اولین هسته سازمان مجاهدین اولیه تماس برقرار ساخت و اولین خانه امن را برای آنها در نارمک طبق اصول سازماندهی مخفی به وجود آورد.» به نظر محمدمهدی جعفری: «آقای دکتر رضا طوسی را به یک معنا می‌توان جزو مؤسسين اصلی سازمان مجاهدین خلق ایران به شمار آورد.» روزنامه کیهان به سرپرستی دکتر یزدی هم در تیر ۱۳۵۹ وی را با نام رضا رئیسی از «بنیانگذاران و اعضای اولیه» سازمان برشمرده است.

در دی‌ماه ۱۳۵۴، نشریه پیام مجاهد، «بیانیه کادرهای سازمان مجاهدین خلق» مورخ آذر ۵۴ را منتشر ساخت. این بیانیه با امضای «گروهی از اعضای سازمان» صادر شده بود. نهضت آزادی خارج از کشور، نویسندگان بیانیه مذکور را «مجاهدین اصیل و راستین» توصیف نمود و صریحاً مواضع آنان را تأیید کرد. یکی از نویسندگان اصلی بیانیه فوق، رییس طوسی بود. در آن بیانیه، سابقه گرایش به مارکسیسم در ایدئولوژی سازمان این گونه تحلیل شده بود: «اگر سازمان ما به مارکسیسم رو آورد و آن را جزو مطالعات و آموزشهای ایدئولوژیکی خود قرار داد... سازمان ما به درستی دریافت که تئوریهای علمی مارکسیسم... عناصر زیادی از حقیقت را دربر دارد که آشنایی با آن برای شناخت و تحلیل درست پدیده‌ها و به خصوص در جریان یک تحول انقلابی اجتماعی ضرورت دارد... این مسئله که برخی از رفقای ما به دنبال یک سری مطالعات خود به مارکسیسم رو آورند یک پدیده استثنایی و غیرعادی نیست. سازمان به شهادت سوابق پرافتخار گذشته و اسنادی که در دست دارد نشان داده است که فرقی بین یک انقلابی مارکسیست و یا غیرمارکسیست در صورتی که با اعتقاد به محور هرگونه استثمار، صادقانه در راه انقلاب مبارزه کند، قائل نیست.»

### پافشاری بر مبانی التقاطی

جزوات و کتاب‌هایی که در سال‌های ۵۴ تا ۵۶ توسط انجمن‌ها و محافل تحت تأثیر و نفوذ نهضت آزادی خارج از کشور در واکنش به بیانیه تغییر ایدئولوژی سازمان انتشار یافت مبتنی بر تحلیل «نفوذ و توطئه و کودتای عده ای مارکسیست فرصت طلب و خائن» بود، و آشکارا تلاش می‌شد «هویت و اعتبار و نام سازمان مجاهدین خلق» نجات داده شود و از مبانی ایدئولوژیکی و سیاسی بنیانگذاران و کادرهای اولیه سازمان دفاع به عمل آید.

دکتر یزدی پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز کماکان بر تحلیل خود پای می‌فشرد و ضمن نادیده گرفتن التقاط فکری ریشه دار و انحراف بنیادین عقیدتی سازمان مجاهدین خلق، با اغراق و کج‌بینی درباره نقش

سازمان، بر آنست که اشکالات ایدئولوژیک سازمان مجاهدین اولیه قابل رفع بود: «سازمان مجاهدین اولیه در صحنه مبارزات ملی و اسلامی ایران موجب جهش و گسترش وسیعی در تمامی ابعاد عقیدتی-سیاسی و نظامی حرکت اسلامی گردید... قطعاً اگر همان رویه‌ای که توسط مجاهدین اولیه و مؤسسين پایه گذاری شده بود ادامه می یافت و در ضمن عمل، اشکالات و ایرادات ایدئولوژیک هم مرتفع می گردید، سازمان می توانست نقش و رسالت تاریخی عظیمی را چه در دوران مبارزات و چه بعد از پیروزی ایفا نماید.»

گفتنی است، مسعود رجوی و همفکرانش که پس از پیروزی انقلاب، سازمان مجاهدین خلق را احیا کردند و سپس آن را به مخوف‌ترین گروه تروریستی تاریخ ایران تبدیل نمودند، نیز همان تحلیل دکتر یزدی و همفکرانش را درباره تغییر ایدئولوژی سازمان قبول داشتند و تبلیغ می کردند. گروه تروریستی رجوی هویت اعتقادی و تاریخی خویش را به سازمان مجاهدین خلق اولیه منتسب می کرد که به نظر می رسد جز در مورد تروریسم جنایتکارانه و وابستگی به بیگانگان، در سایر موارد، خلاف واقعیت نبود.

کتابچه «بحران در خط مشی» که به سال ۱۳۶۴ انتشار یافت و بیانگر دیدگاه جدید برخی از همفکران سابق نهضت آزادی نیز محسوب می شد از نوع تحلیل مشابه نهضت آزادی خارج و برخی کادرهای برونمرزی و داخل زندان مجاهدین خلق، انتقاد کرد که آنان به نادرست «در اصالت و صحت مبانی ایدئولوژی سازمان و دستاورد فکری بنیانگذاران تردید نکردند، ضعف‌ها و تناقضات درونی و ویژگی «دو منطقی» (التقاطی) آن را ندیده، آشکار نمودند.»

به رغم این واقعیت مشهود نزد اغلب پژوهشگران مخالف و موافق سازمان مجاهدین اولیه، دکتر یزدی در تلاش و تقلایی چشمگیر، با حرارت زیاد از ایدئولوژی بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق دفاع می کرد و نمی توانست مرگ تراژیک فانتزی انقلابی امثال خود را باور کند. این مواجهه خام‌اندیشانه و توجیه‌گرایانه، مانع هوشیاری و واقع بینی ریشه انحراف می شد، و در زمینه سازی بازتولید بعدی آن ارتداد عقیدتی در قالب تروریسم جهنمی سازمان منافقین، سهم به سزایی داشت. درباره آثار و تبعات تحلیل نادرست و غیرواقع بینانه تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین توسط گروه‌هایی مانند نهضت آزادی خارج به رهبری دکتر یزدی، می توان درستی دغدغه و تأسف برخی پژوهشگران را درک نمود: «رخنه مارکسیست‌ها در سازمان...» ماهرانه ترین شگردی بود که در آن روز و روزگار برای رهاندن سازمان از سقوط و آشکارشدن چهره اصلی و ایدئولوژی انحرافی سازمان به کار گرفته شد و زمینه را برای به صحنه آمدن دوباره سازمان، به نام خدا و اسلام، به سرکردگی عناصر وابسته و مرموزی مانند مسعود رجوی فراهم آورد. اگر در آن روز... انگیزه اصلی کژی، دگرگونی ایدئولوژی و بیراهه‌پویی سازمان ریشه‌یابی می شد و این حقیقت به درستی آشکار می گردید که ایدئولوژی آمیخته به جهان بینی اسلامی و جهان بینی ماتریالیستی سازمان، مایه و عامل اصلی کشیده شدن سازمان به سوی مارکسیسم لنینیسم بوده است، دیگر زمینه‌ای برای رشد این کژاندیشان و ماتریالیست‌های مسلمان نما [= گروه رجوی] وجود نداشت و آنان بار دیگر در پی پیروزی انقلاب اسلامی بازیگر صحنه نمی شدند و جوانان این مرز و بوم را به نام اسلام گمراه نمی ساختند.»

حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی با اشاره به مشاهدات و ارتباط خود با رویدادهای اوایل دهه پنجاه و اوج گیری حرکت های مسلحانه، درباره علل تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین چنین می نویسد: «سال ۵۴ که رفتم نجف خدمت ایشان [= امام خمینی] گفتم: «تا به حال ما اصرار داشتیم شما به شکلی اینها [= سازمان مجاهدین] را تأیید کنید ولی شما موافقت نفرمودید... بعد از انحراف و ارتداد جمعی از آنها، حالا می فهمیم- با آنکه شما از اینها دور بودید و ما در کشور بودیم- حرکت شما صحیح بوده است. ما سه چهار سالی به اینها کمک کردیم، حالا می بینیم سر از کفر درمی آورند... من با بنیانگذاران مجاهدین خلق مثل حنیف نژاد و... از نزدیک آشنا نبودم، دورادور شناختی اجمالی داشتم. بعدها با بعضی از اعضای اینها گفت و گوهایی میان من و آنها پیش آمد. برداشت من در مجموع این است که آنها مسلمان بودند، مارکسیسم را هم قبول داشتند. التقاطی بودند و چون اطلاعات عمیقی از اسلام نداشتند، تضادی بین اسلام و مارکسیسم نمی دیدند... تلاششان این بود که به یک صورتی اسلام را با مارکسیسم منطبق کنند، با این باور که اسلام هم همان را می گوید که مارکسیسم... احساس می شد که در همه موارد [مباحث ایدئولوژیک سازمان]، مارکسیسم اصل است و باید به یک نحوی اسلام را با آن منطبق کرد، این انحراف بزرگی است.»

شاید یکی از علل آن که «انحراف بزرگ» اعتقادی سازمان مجاهدین اولیه، در دل و دیده دکتر یزدی به چشم نمی آمد و ایرادات قابل رفع محسوب می شد، این واقعیت بود که خود و گروهش نمی خواستند یا نمی توانستند به این واقعیت اعتراف کنند که در همان مسیر، و ترویج بخشی از آثار التقاطی و انحرافی سازمان، مدت ها به جد کوشیده بودند و هنوز نیز بر آن منهج باقی بودند. از جمله حتی پس از اعلام ارتداد سازمان مجاهدین خلق، کتاب «راه انبیا، راه بشر» سومین کتاب ایدئولوژیک سازمان، در سالهای ۵۵ و ۵۶ مجدداً توسط نهضت آزادی خارج بازنشر شد. این کتاب که در واقع توسط محمد حنیف نژاد مؤسس اصلی سازمان نگاشته شده بود، مشحون از ارجاعات و استنادات به متون و مفاهیم مارکسیستی است و بارها در آن به اولین متن عقیدتی سازمان یعنی «شناخت» ارجاع شده است. اساس و ساختار کتاب مزبور مبتنی بر کتاب «راه طی شده» مهندس بازرگان قرار داشت و نام کتاب هم عیناً برگرفته از عنوان مندرج در فصلی از کتاب بازرگان بود. این کتاب به استناد دیدگاه مهندس بازرگان که بشر همان راه انبیا را با پای خود در علم پیموده است، مارکسیسم را بزرگترین دستاورد علمی بشر برای مبارزه دانسته و التقاط از مارکسیسم را توجیه نموده است. به قول مهندس سبحانی: «راه انبیا- راه بشر در واقع ادامه کتاب راه طی شده مهندس بازرگان بود.»

لازم به ذکر است که در همان زمان سایر کتب التقاطی مجاهدین خلق مانند سه متن جداگانه «درسی از سوره» های انفال، توبه، و محمد(ص) نیز کماکان توسط نهضت آزادی خارج، توزیع و عرضه می شد. در این متون، از مفاهیم قرآنی، تأویلات و تعبیرات مبتنی بر اصول مارکسیستی ارائه می شود. البته در آرشیو دیجیتال نهضت آزادی که اوایل دهه نود شمسی شماره های نشریه پیام مجاهد با حروفچینی مجدد را شامل شد، اطلاعاتی مربوط به توزیع این متون التقاطی، توسط نهضت حذف و سانسور شده است.

اما در دهه پنجاه شمسی و پس از آن، نه تنها نهضت آزادی خارج هرگز از تکثیر و انتشار متون التقاطی

سازمان مجاهدین خلق ابراز اعتذار و یا ندامت نکرد بلکه به انحاء مختلف، تصریحاً یا تلویحاً موافقت و همفکری خویش را با ایدئولوژی مجاهدین خلق اولیه ابراز می نمود.

دکتر یزدی در تیرماه ۱۳۵۹ و پس از اعلام علنی موضع امام خمینی نسبت به انحراف اعتقادی مجاهدین خلق، طی سرمقاله ای در روزنامه کیهان تحت سرپرستی اش، التقاطی بودن اندیشه سازمان مزبور را تأیید کرد و مدعی شد که پیش از انقلاب به این امر وقوف پیدا کرده بود. اما توضیحی نداد که چرا تا پیش از پیروزی انقلاب در نشریه پیام مجاهد تأکید و اصرار داشت که ایدئولوژی سازمان مجاهدین اولیه، اصیل و اسلامی بوده است.

### گرایش به امام خمینی

البته نشریه پیام مجاهد، اخبار و اطلاعیه‌های امام خمینی و روحانیون انقلابی ایران و خارج از کشور را نیز منتشر می کرد. پیام مجاهد از مهر ۱۳۵۲، بعضی از اطلاعیه‌های امام را به سبک روحانیان مبارز نجف معمولاً با این عنوان درج می نمود: «پیام قائد بزرگ اسلام حضرت آیتالله عظمی خمینی» اما از بهمن ۱۳۵۶، عنوان «پیام امام خمینی» را به کار می برد.

تحلیل های مندرج در این نشریه از مبانی فکری منسجم و استواری برخوردار نبود و غالباً غلظت چپگرایانه و التقاطی داشت. و گاهی هم دیدگاه‌های اسلام گرایانه در آن به چشم می خورد. مواضع اسلامی این نشریه به تدریج از سال ۱۳۵۴ به بعد بیشتر شد. ضمناً از ابتدای انتشار، این نشریه مواضع صریح و رادیکال ضد امپریالیستی و آمریکاستیزانه اتخاذ می کرد و در دفاع از فلسطین، موضع ضداسرائیلی و ضد صهیونیستی آشکار داشت. همچنین برخلاف مواضع رهبران نهضت آزادی داخل کشور، نشریه پیام مجاهد آشکارا علیه رژیم سلطنتی اعلام موضع می کرد و دیدگاه های انقلابی جریان اسلام خواه و پیروان امام خمینی را در کنار مواضع سایر گروه‌های التقاطی و چپگرای خواهان سرنگونی نظام شاهنشاهی، منتشر می ساخت. فضای حاکم بر این نشریه، اصالت دادن به هر نوع مخالفت و مبارزه علیه رژیم شاه بود و سویه های اعتقادی آن گاه بسیار کمرنگ و ضعیف می شد.

به رغم چنان گرایش های التقاطی نه چندان پنهان نهضت آزادی خارج و دکتر یزدی، چون نام و هویت نهضت آزادی در دهه پنجاه شمسی، غالباً معرف گرایش اسلامی محسوب می شد و شخص دکتر یزدی و برخی همکاران نهضتی اش نزد بخش قابل توجهی از مبارزان مسلمان، حُسن شهرت داشتند و به ارتباط مستقیم با امام خمینی و مبارزان روحانی مقیم نجف مفتخر و مباهمی بودند، به ویژه از سال ۵۴ به بعد که سازمان مجاهدین اهمیت و اعتبار و نقش گذشته اش را از دست داد، به تدریج نهضت آزادی خارج از کشور هویت جدیدی یافت و کوشید خود را به مثابه یک جریان اصیل اسلامگرای پیرو امام خمینی، طرح و تثبیت کند. هر چند که در داخل تشکیلات نهضت خارج، تا مدت ها نسبت به امام خمینی مواضع تردیدآمیز غلبه داشت.

آقای محمد هاشمی برادر حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی که پیش از انقلاب عضو شورای مرکزی انجمن

اسلامی دانشجویان آمریکا (گروه فارسی زبان) بود اختلافات با نهضت آزادی خارج کشور به گرداندگی دکتر یزدی را در مورد شریعتمداری، مصدق، و انحصارطلبی تشکیلاتی وی، چنین شرح داده است:

«اختلافات گروه مستقل انجمن با نهضتی‌ها و به ویژه دکتر یزدی، اختلافات مبنایی بود... یکی از بحث‌ها در داخل انجمن، بحث مرجعیت بود. نهضت آزادی و طرفداران آن از مرجعیت آیت‌الله شریعتمداری تقلید می‌کردند، اما اعضای مستقل انجمن، طرفدار مرجعیت امام بودند. پیش از این در بحث نشریه روحانیت و ۱۵ خرداد هم نهضتی‌ها به نفع خودشان اقدام به ترویج او کرده بودند و حتی این موضوع را شایع کرده بودند که آقای شریعتمداری نسبت به مسائل روز، روشن‌تر از امام هستند... وزنی که نهضت آزادی برای شریعتمداری قائل بود، از امام بالاتر بود. آن زمان اینگونه مطرح بود که چون آقای شریعتمداری مرجع نهضت آزادی بود... مرجعیت آقای شریعتمداری را بیشتر از امام ترویج میکردند.

... دومین اختلاف ریشه‌ای... بحث روحانیت و مبارزات گذشته بود... نهضت آزادی‌ها مصدق را مورد حمایت و تجلیل قرار می‌دادند و بی‌رحمانه روحانیت و آیت‌الله کاشانی را محکوم می‌کردند... آنان در سمینارها و تجمع‌ها و بحث‌ها بعضاً به روحانیت می‌تاختند... بعدها در سال‌های ۱۳۵۴ [به بعد] که دکتر یزدی به عراق رفت و با امام دیدار کرد، نظرش عوض شد.

... از لحاظ تشکیلات و سازماندهی نیز دچار اختلاف شدیم که ریشه در تز سه بُعدی دکتر یزدی داشت... دکتر یزدی و دوستان نهضت [آزادی] فعالیت‌های سیاسی در انجمن اسلامی را درست نمی‌دانستند و به همین دلیل اجازه نمی‌دادند انجمن‌های اسلامی وارد این مسائل شوند. عده‌ای از بچه‌ها آمدند و گفتند ما نمی‌خواهیم عضو نهضت آزادی شویم و در عین حال می‌خواهیم کار سیاسی هم انجام دهیم.»

حجت‌الاسلام محتشمی در خاطرات خود نقل کرده است که دکتر یزدی در سال ۱۳۵۲، به تکثیر و توزیع ماهنامه ۱۵ خرداد که از نجف ارسال می‌شد اعتراض داشت به علت اینکه آن نشریه امام خمینی را تجلیل و تبلیغ می‌کرد: «مخالفتی که دکتر یزدی با انتشار ماهنامه ۱۵ خرداد در آمریکا می‌کرد، برای این بود که در این ماهنامه، «امام» مطرح می‌شد و با مطرح شدن امام مخالف بود... حضرت امام حتی در میان کسانی که در خارج کشور به اصطلاح مبارز بودند و عنوان اسلامیت را در مبارزه یدک می‌کشیدند و با اسم امام، دانشجویان را جمع می‌کردند، غریب بوده است... در حالی که موجودیت سیاسی امثال یزدی و قطب زاده و بنی‌صدر در میان دانشجویان مسلمان خارج از کشور، امام بود، می‌گفتند: امام نباید مطرح بشود.»

همزمان با گسترش نفوذ امام خمینی در بین دانشجویان و مبارزین خارج کشور و افزایش فشارها و مطالبات آنان از تشکل‌های دانشجویی و سیاسی خارج، دکتر یزدی نیز به تدریج در خط مشی و مواضع خود تغییراتی ایجاد می‌کرد و همگرایی بیشتری به امام خمینی و روحانیت انقلابی نشان می‌داد.

اما در سال ۱۳۵۷، دگردیسی تحلیل‌ها و مواضع دکتر یزدی به سمت حمایت از انقلاب به رهبری امام خمینی، چنان شتاب گرفت که نهضت آزادی خارج را رو در روی مواضع محافظه‌کارانه مهندس بازرگان و نهضت آزادی داخل کشور قرار داد. دکتر محمدمهدی جعفری نقل می‌کند که در سمینار هماهنگی شاخه‌های

نهضت آزادی در اروپا و آمریکا با ایران که خردادماه ۱۳۵۷ در آلمان برگزار شد، وی به اتفاق دکتر فریدون سحابی به عنوان نمایندگان نهضت آزادی داخل کشور، جزوه تحلیل سیاسی مهندس بازرگان را ارائه داد. او تصریح می‌کند که: «دکتر یزدی و قطب زاده و اکثریت اعضای جلسه به شدت با تحلیل مهندس بازرگان و اصول کلی حاکم بر آن مخالف بودند و آن را غیرانقلابی، رفرمیستی و لیبرالیستی می‌دانستند.» به همین علت دکتر یزدی پس از انقلاب مدعی شد که: نهضت آزادی خارج «مستقل از واحد داخل کشور بوده است و برنامه‌ها و روش‌ها و خط مشی خود را مجزا و مستقل، تعیین و اجرا می‌نموده است.» مهندس بازرگان هم طی سفر خود به اروپا در پاییز ۱۳۵۷، ضمن مصاحبه با نشریه ایران پست تأکید کرد که نهضت آزادی خارج «کم و بیش به دنبال نهضت [آزادی داخل کشور] هستند، اما به لحاظ عدم ارتباط، آنها مستقل هستند.» در آذرماه ۱۳۵۷ بیانیه‌ای تحت عنوان «قطعنامه نهضت آزادی ایران در خارج از کشور» انتشار یافت. این بیانیه، اعلام موضع علیه نهضت آزادی داخل کشور محسوب شد. در این قطعنامه، صریحاً با خط مشی «سنگر به سنگر یا گام به گام» طرح شده توسط مهندس بازرگان و نهضت، اعلام مخالفت شده بود و با ذکر مواضع نهضت داخل کشور، تأکید شد که: «مسئولیتی در مواضع متخذه توسط این برادران در ایران نخواهیم داشت.»

### سماع و جمهوری سوسیالیستی

یکی از موارد قابل توجه در دوره اول فعالیت های تشکیلاتی یزدی در خارج کشور، ارتباط وی با دولت مصر و آموزش نظامی وی و برخی دیگر در آن کشور بود. دکتر یزدی تأکید داشت که: «از جمله فعالیتهای ما در خارج از کشور، سازماندهی مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه بود.» چون این اقدام از سال ۱۳۴۲ شروع شد، سرهنگ نجاتی از آقای یزدی می‌پرسد: «... می‌توان گفت که نهضت آزادی در شروع تهیه طرح نبرد مسلحانه در ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، پیشگام بوده است؟» و در پاسخ، دکتر یزدی می‌گوید: «شاید همینطور باشد.» پنج تن از اعضا و مرتب‌ترین نهضت آزادی خارج کشور در پی مذاکراتی که با محوریت دکتر یزدی با مقامات دولت مصر صورت گرفت، در تاریخ ۱۳۴۲/۱۰/۲۵ (۱۹۶۴/۱/۱۵) ذیل متن میثاق با دولت مصر تحت حکومت جمال عبدالناصر را امضا کردند که بر مبنای آن، این پنج نفر نمایندگان «نهضت آزادی ایران» معرفی شده‌اند و «اصول و مبانی تشکیلاتی و اعتقادی» خود را اینگونه اعلام نمودند: تلاش در راه «برقراری جمهوری دموکراتیک سوسیالیستی... تحقق دموکراسی به همراه سوسیالیسم بر مبنای عقیده به خداوند و اصول و مبانی اسلام»

پنج نفر مزبور (ابراهیم یزدی، علی شریفیان، بهرام راستین، مصطفی چمران، پرویز امین) به تأکید دکتر یزدی و سرهنگ نجاتی، نمایندگان گروه سماع (سازمان مخصوص اتحاد و عمل) محسوب می‌شدند. نام و عنوان سماع، در واقع یک نامگذاری درون‌گروهی نهضت آزادی خارج بود. دکتر یزدی گفته است که در بهمن ۱۳۴۱ و «دریافت اولین پاسخ‌های مثبت از مقامات مصر»، گزارش مفصلی برای مهندس بازرگان فرستاده و در پاسخ، مهندس بازرگان «با اصل استراتژی مبارزه مسلحانه مخالفت نکرده بود» و با اشاره به مذاکرات مزبور، تلویحاً

اقدام دکتر یزدی و دوستانش را تأیید کرده بود. در حالی که در سال ۱۳۶۱، کتابچه‌ای از طرف نهضت آزادی انتشار یافت که در آن چنین تصریح شده بود: «آقای مهندس بازرگان در جریان [برنامه اعزام به مصر] قرار گرفتند و آن را تأیید نمودند. در تهران نیز یک گروه سه نفری [از نهضت آزادی] مسئول تدارک لازم برای اجرای این برنامه ها شدند و مأمور ارتباط با خارج از کشور. یکی از اعضای این هیأت سه نفری مرحوم رحیم عطایی [خواهرزاده بازرگان و از مؤسسين اصلی نهضت آزادی] بود.» بعد از استقرار گروه مزبور در قاهره (تیرماه ۱۳۴۳)، به گفته دکتر یزدی؛ از طریق دکتر احمد صدر حاج سیدجوادی، دیگر عضو مؤسس نهضت آزادی، با مهندس بازرگان و بقیه اعضای زندانی نهضت، ارتباط و هماهنگی انجام می‌گرفت و انتخاب و معرفی افراد برای آموزش‌های نظامی و چریکی زیر نظر صدر حاج سیدجوادی صورت می‌پذیرفت.

از سال ۱۳۷۱ که برای اولین بار تصاویر برخی اسناد مربوط به اعزام اعضای نهضت آزادی خارج به مصر توسط سرهنگ نجاتی انتشار یافت و سپس دکتر یزدی هم در خاطراتش آنها را بازنشر کرد، تاکنون وی و دیگران فقط به متن فارسی «اصول مرامی» گروه مزبور استناد کرده اند که «کوشش برای تحقق نظام جمهوری و رژیم اقتصادی سوسیالیستی متکی بر جهان بینی خداپرستی» را به عنوان هدف ذکر کرده است. در حالی که طبق متن عربی که به تصریح دکتر یزدی توسط یکی از اعضای گروه، علی شریفیان رضوی ترجمه و تهیه شده، و سند اصلی ارائه شده به مقامات مصری بود، هدف گروه مزبور صریحاً ایجاد «جمهوری دموکراتیک سوسیالیستی»، ذکر شده است. در هر حال، هر دو تعبیر متن فارسی و عربی، بیانگر تداوم نگرش التقاطی «نهضت خداپرستان سوسیالیست» در خط مشی «نهضت آزادی خارج» محسوب شده است و نمی‌توان این واقعیت را در پیشینه دکتر یزدی و همفکرانش نادیده گرفت و از آن به سادگی عبور نمود. نکته ای که کمتر به آن توجه شده و ریشه‌چینگری و رادیکالیسم در درون نهضت آزادی را مغفول ساخته است.

به گفته دکتر یزدی، طی دو سال ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ تعداد ۳۱ تن، در مجموع ۴ دوره آموزشی در مصر، شرکت کردند که اسامی واقعی یا مستعار تعدادی از آنها در برخی منابع منتشره ذکر شده است. در سال ۱۳۴۵ به علت مشکلات درون گروهی و تیرگی روابط با مقامات مصر، برنامه آموزشی مزبور قطع شد و دکتر یزدی پس از مدتی اقامت در لبنان، تابستان ۱۳۴۶ به آمریکا بازگشت.

### یزدی، چمران و نهضت آزادی خارج

گفتنی است که دکتر چمران در مرداد ۱۳۵۸ طی مصاحبه ای ضمن شرح سوابق سیاسی و مبارزاتی خود و نام بردن از نهضت مقاومت ملی، انجمن های اسلامی و جبهه ملی خارج کشور، هیچ نامی از «نهضت آزادی» نمی‌برد و کوچکترین اشاره ای به عضویت خود در نهضت خارج نمی‌کند و با آنکه از اقامت در مصر و فراگیری آموزش‌های جنگ چریکی و سازماندهی مخفی نیز سخن گفته است، کوچکترین اشاره ای به نهضت آزادی خارج و یا داخل نکرده است. زیرا نهضت آزادی خارج تا سال ۱۳۵۰ و به ویژه فروردین ۱۳۵۲ که برای اولین بار نشریه پیام مجاهد را ارگان خود معرفی کرد، فعالیت تشکیلاتی علنی نداشته است. و دکتر چمران از

اواخر سال ۱۳۴۹ در لبنان مستقر شده بود و آن زمان پیوند یا ارتباط تشکیلاتی با نهضت آزادی خارج، موضوعیت نداشت. روابط وی با دکتر یزدی و سایر اعضا یا هواداران نهضت آزادی خارج و داخل، غالباً به صفت فردی و همفکری مبارزاتی بوده است. اما به نظر می‌رسید دکتر یزدی با تاریخ سازی، اصرار داشت دکتر چمران را در کنار خود به عنوان مؤسس و عضو اصلی نهضت آزادی خارج معرفی کند، در حالی که این موضوع به وسیله شخص شهید چمران یا اسناد مستقل دیگر تأیید نمی‌شد. حتی مهندس بازرگان هم طی مصاحبه ای در سال ۱۳۶۰، با اشاره به سوابق آشنایی خود با چمران از سال ۱۳۳۲ و شرح فعالیت‌های سیاسی او در نهضت مقاومت ملی و انجمن اسلامی دانشجویان، هیچ اشاره و ادعایی مبنی بر عضویت دکتر مصطفی چمران در نهضت آزادی داخل و خارج، ننمود.

دکتر سید محمد مهدی جعفری از اعضای اولیه نهضت آزادی تأکید می‌کند که در خارج کشور و «در بدو کار، دکتر مصطفی چمران با دکتر یزدی در این زمینه همکاری می‌کرد. اما پس از مدت کوتاهی دکتر چمران برای آموزش چریکی به مصر رفت و پس از آن نیز امام موسی صدر او را به لبنان برد و دکتر چمران عملاً از همکاری با شاخه آمریکایی نهضت آزادی ایران، بازماند.»

البته ارتباط و یا همکاری با نهضت آزادی خارج کشور و سایر گروه‌هایی که گرایش انقلابی و مواضع صریح علیه رژیم سلطنتی داشتند، در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، برای بسیاری از مبارزان خارج کشور، امری غیرمعمول نبود و دلیلی وجود نداشت تا پس از پیروزی انقلاب آن را انکار کنند. کما اینکه دکتر چمران در مصاحبه خود صریحاً از ارتباط و همکاری با جبهه ملی خارج کشور که آن هم دارای مواضع قاطع در نفی نظام سلطنتی بود، سخن گفته ولی هیچ نامی از نهضت آزادی نبرده است. بنابراین به دور از داوری یا گرایش له و علیه، نمی‌توان اثبات نمود که دکتر چمران پیوند تشکیلاتی و عضویت حزبی در نهضت آزادی خارج کشور داشته است. اما در عین حال، شواهد و مدارکی مبنی بر همکاری و ارتباط نزدیک وی با دکتر یزدی و برخی اعضای نهضت خارج وجود دارد که آقای یزدی و همفکرانش از این روابط، تفسیر دلخواه خویش را ارائه می‌کردند و اصرار داشتند که او را عضو مؤسس و همکار تشکیلاتی دائمی خویش معرفی کنند.

به نوشته دکتر یزدی، آخرین اعضای شورای مرکزی نهضت آزادی در آمریکا به سال ۱۳۵۷، عبارت بودند از: «دکتر رضا صدر، دکتر جمشید حقگو، دکتر جلیل ضرابی، دکتر کلود طباطبایی، دکتر شهین اعتضادی، مهندس حسین مظفری، دکتر کمال خرازی، مهندس [هادی] نژادحسینیان، علی آگاه، رضا طباطبایی، محسن سازگارا و خود من.»

## آرمان حکومت اسلامی

پس از اعلام تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق و ظهور نشانه‌های اوج گیری جنبش اسلام خواه به رهبری امام خمینی، نهضت آزادی خارج کشور تدریجاً، به تصریح و تأکید بر «حکومت اسلامی» به عنوان آرمان مبارزات علیه رژیم سلطنتی، روی آورد. ارگان نهضت آزادی خارج از کشور در بهمن ۱۳۵۶، شعار جدید خود



را اینگونه اعلام کرد: «پیروز باد مبارزه یکپارچه مسلمانان انقلابی در راه سرنگونی رژیم پهلوی و استقرار حکومت اسلامی.» در اسفند ۱۳۵۶، نشریه مزبور چنین نوشت: «شعار نهضت آزادی ایران: وحدت نیروهای اسلامی است در راه پیروزی اسلام و تشکیل حکومت اسلامی برای آزادی و استقلال ایران به رهبری مرجع عالیقدر امام خمینی و با بزرگداشت خاطره دکتر مصدق.»

از میانه سال ۱۳۵۶ که غلظت اسلام‌گرایی در مواضع نهضت آزادی خارج و مطالب نشریه پیام مجاهد، افزایش یافت، نزد جمعی از مبارزین این تصور شکل گرفت که جریان نهضت آزادی خارج، در مسیر رشد و تکامل خط مشی قرار گرفته و با توجه به تجربه مبارزات ملی گرایانه و التقاطی و شکست سازمان مجاهدین خلق، به سمت خلوص بیشتر عقیدتی و سیاسی حرکت کرده است. برخی دیگر نیز چندان خوشبین نبودند و آن را ناشی از عمل‌گرایی و فرصت‌جویی اشخاصی نظیر دکتریزدی می دانستند که می‌کوشیدند از گردونه تحولات مبارزات عقب نمانند و در جریان پرشتاب انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی، جایگاه و سهم بیشتری پیدا کنند. پس از فوت مشکوک دکتر شریعتی در لندن (خرداد ۱۳۵۶) و آیت الله سیدمصطفی خمینی در نجف اشرف (آبان ۱۳۵۶) و قیام ۱۹ دی ۱۳۵۶ مردم قم در حمایت از امام خمینی و وقایع متعاقب آن، نهضت آزادی خارج به ویژه از خرداد سال ۱۳۵۷، تصویر جدیدی از خود به نمایش گذارد و تلاش می‌کرد خود را نماینده و سخنگوی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی در خارج معرفی کند.

نهضت آزادی داخل کشور هم با تأخیر زیاد، آخرین گروه مسلمانی بود که در ۱۴ آبان ۱۳۵۷، برای اولین بار به آرمان مردمی حکومت اسلامی، اینگونه اذعان کرد: «اکثریت قاطع مردم ایران، شاه و رژیم او را نمی‌خواهد و خواستار حکومت اسلامی است.»

### دیدار و مکاتبه با امام خمینی

دکتر ابراهیم یزدی بر اساس تجارب تشکیلاتی و آموزش‌های داخل و خارج در زمینه سازماندهی مخفی و ارتباطات سیاسی، از آذر سال ۱۳۴۴ با امام خمینی و یاران ایشان تماس برقرار کرد و تا سال ۱۳۵۷ فقط جمعاً دو بار به ملاقات ایشان در نجف رفت (آذر ۴۴ و خرداد ۵۶)، و سومین دیدار که بدون ملاقات یا مذاکرات خاصی با امام بود، در مهر ۵۷ به همراهی اتفاقی و غیرمترقبه وی در سفر امام به پاریس، منجر شد.

ولی دکتر یزدی که سال ۷۵ به سرهنگ نجاتی گفته بود از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ «تقریباً سالی دو بار به لبنان و عراق» سفر می‌کرده، و به نادرست مدعی شده بود در آن سفرها به دیدار امام خمینی هم می‌رفته است، به سال ۷۸ در مصاحبه با روزنامه نشاط، قدری تخفیف داده ادعای کذب خود را به همراه اغراق در باره محتوا و نتایج آن، چنین تکرار کرد: «در خارج از کشور، نهضت آزادی ایران ارتباط بسیار تنگاتنگ نزدیکی با شخص آقای [امام] خمینی که در نجف بودند برقرار کرد. حداقل سالی یک بار خود من شخصاً از طرف نهضت می‌رفتم به نجف و با ایشان دیدار و مذاکره داشتیم، برنامه‌ها را هماهنگ می‌کردیم... به خصوص بعد از جریان مرحوم دکتر شریعتی... راجع به بسیاری از مسائل استراتژیک جنبش [=انقلاب] نیز با هم صحبت‌های خیلی طولانی

داشتیم... این ارتباط منظم ما با آقای [امام] خمینی در نجف، در ایجاد تفاهم و هماهنگی میان بخش های مختلف جنبش بسیار مفید و مؤثر بود.» پس طبق ادعای سالی دوبار، ۱۴ بار و طبق ادعای سالی یک بار، حداقل ۷ دفعه، در ۷ سال مزبور وی بایستی با امام ملاقات می داشت. اما آقای یزدی در طول ۱۳ سال اقامت امام در نجف، فقط همان سه ملاقات مذکور را داشته است. پس در قیاس با تعداد و کیفیت ملاقات های برخی اشخاص دیگر، به مراتب، دیدارهای یزدی با امام کمتر و کم اهمیت تر به شمار می رفت. نتیجه وهمی دکتر یزدی از آن ادعای نادرست هم که جای خود داشت. البته طی آن سالها، وی از طرف انجمن های اسلامی دانشجویان آمریکا و نهضت آزادی خارج، نظیر بسیاری از فعالان و گروه های سیاسی دیگر، با امام و برخی یاران ایشان در نجف، مکاتبات متعارفی نیز داشت. دکتر یزدی در مصاحبه دیگری به سال ۱۳۸۳، ادعای کذب دیدارهای متعدد با امام را اینگونه تکرار کرد: «از سال ۱۳۵۰ به بعد، من تقریباً سالی یکی دو بار به نجف می رفتم و در مورد مسایل مختلف با آقای [امام] خمینی به گفتگو می نشستیم و این ادامه داشت تا زمان سفر امام به پاریس.»

وی در میزگردی به سال ۱۳۷۸، ضمن ارائه تحلیلی در باره فقدان پایگاه مردمی جریان های روشنفکری، علت ارتباط گیری با روحانیون و «نگاه بزاری» امثال خود به روحانیت و مرجعیت را اینگونه توضیح داده است: «جریان اسلامی روشنفکری دینی هم مثل همه روشنفکران ایرانی، در اقلیت هستند و ارتباطی با توده های مردم ندارند... چه جریان اسلامی روشنفکری و چه روشنفکران لائیک و غیرلائیک در طول ۸۰ یا ۹۰ سال گذشته، هر موقع خواسته اند یک حرکت ملی انجام دهند... ناچار بوده اند برای اتکا به توده های مردم، به سراغ روحانیان بروند. چرا که روحانیان ارتباط تاریخی تنگاتنگی با توده های مردم دارند... ما از اروپا و آمریکا به نجف می رفتیم تا اندیشه های سیاسی را منتقل کنیم و آنان را به ورود به صحنه سیاسی مجاب کنیم.»

حجت الاسلام محتشمی در مقام مشاور رییس جمهور دولت اصلاحات، همان زمان طی سخنان شدیداللحنی علیه دکتر مصدق و نهضت آزادی، در پاسخ به اینگونه تحلیل ها چنین گفت: «امام از سال ۱۳۲۱، آن موقعی که نه نهضت آزادی بود و نه جبهه ملی، در کتابخانه وزیری متنی را نوشتند که خوب است بروید آن را بخوانید، که در آن، دیدگاه امام راجع به رژیم پهلوی و نحوه عملی را که باید در مقابل رژیم انجام شود، مشخص شده است. و یا به کتاب کشف اسرار حضرت امام که در دهه ۲۰ یعنی قبل از تولد جبهه ملی و نهضت آزادی نوشته شده و امام به صورت مبسوط و گسترده نظریات انقلابی خودشان را ارائه کردند، مراجعه کنید.»

البته مانند خیلی از موارد دیگر، دکتر یزدی در مورد اهمیت و ابعاد روابط خود با امام خمینی و دو سه دیدارش با ایشان در نجف، اغراق می کرد و راست و ناراست را با هم می آمیخت، در حالی که طیف وسیعی از فعالان سیاسی داخل و خارج کشور، در آن سالها به دیدار و ملاقات امام می رفتند و نظرات خود را نزد ایشان مطرح می کردند. اغلب یاران و شاگردان امام در نجف، در این باره سخن گفته اند. از جمله به گفته آیت الله خاتم یزدی عضو هیئت استفتای دفتر امام در نجف: «روشنفکرهایی که از خارج می آمدند همه به خدمت امام می رفتند و حتی نمایندگان مجاهدین خلق هم به حضور امام می رسیدند. اما امام با گروه گرایی و حزب بازی و دسته بندی ها مخالف بود. با آن که می دانست مثلاً دکتر یزدی از اعضای نهضت آزادی و جبهه ملی است یا

مثلاً قطب زاده راه دیگری دارد یا بنی‌صدر... همه را به حضور می پذیرفت. لکن کمتر به آنها بها می دادند... امام به هرکسی که مخالف شاه و دستگاه بود حتی کمونیست ها هم راه می داد.»

دکتر یزدی در سال ۱۳۵۴ از طریق حجت‌الاسلام دعایی درخواست اجازه دریافت و صرف بخشی از وجوهات شرعیه برای فعالیت های سیاسی و اجتماعی مبارزان مسلمان در آمریکا نمود که به گفته حجت‌الاسلام محتشمی: «با توثیق دو نفر از برادران در نجف اشرف، این اجازه به ایشان داده شد.» اما دکتر یزدی به نادرست گفته است که اجازه مزبور، «بدون صحبت و اطلاع قبلی» صادر شد. وی همچنین چند بار با عراق به بزرگنمایی اهمیت و مفاد اجازه مزبور و عقب کشیدن تاریخ آن به سال ۵۰ و ۵۱، پرداخته و از جمله در سال ۱۳۷۷ چنین گفته است: «من به عنوان نماینده مخصوص ایشان [در آمریکا] منصوب شدم.» ادعایی که عاری از صحت بود.

گفتنی است که امام خمینی در دوران اقامت در نجف اشرف از آبان ۱۳۴۴ تا اردیبهشت ۱۳۵۷، تعداد ۵۳۱ اجازه شرعی اخذ و ارسال وجوهات، برای افراد مختلف صادر کرده است. همانگونه که در مقدمه مجموعه «صحیفه امام» آمده است: «اجازه نامه های شرعی تا زمانی معتبرند که گیرنده آن بر وصف دیانت و دیگر اوصاف لازم... باقی باشند وگرنه خود به خود معزولند.»

آقای یزدی با تأکید بر کثرت مسافرت های متعدد «واقعی و وهمی» خود به لبنان و عراق، در گفتگویی به سال ۱۳۷۵، حجت‌الاسلام دعایی را به عنوان رابط بین خود و امام معرفی کرد: «از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷... آقای دعایی، که در میان مدرسین جوان حوزه نجف و هواداران آقای [امام] خمینی از همه فعال تر و روشن تر و متعادل تر بود، به عنوان رابط میان ما و آقای [امام] خمینی عمل می کردند... در شهریور ۱۳۵۷ آقای دعایی موضوع جدی بودن خروج آقای [امام] خمینی را از عراق اطلاع دادند و خواستند اگر ممکن است به نجف بیایم... و تقدیر آن بود که، در تاریخ ۹ شهریور ۱۳۹۶، پس از انتقال جنازه دکتر یزدی از ترکیه، حجت‌الاسلام دعایی در ایران بر او نماز میت را خواند.

البته آقای دعایی تاکنون در باره هر دو ادعای دکتر یزدی (رابط بودن و اطلاع دادن سفر امام)، نفیاً یا اثباتاً اظهار نظری نکرده است. ولی در مصاحبه‌ای که به تاریخ ۱۳ مهر ۱۳۵۹ با ویژه نامه روزنامه اطلاعات داشت در باره برنامه‌ریزی مخفیانه خروج امام از عراق چنین گفته بود: «دقیقاً تا شبی که امام، روز بعدش حرکت می کردند، هیچکس از این جریان خبر نداشت.»

### ادعای نقش در هجرت امام به پاریس

دکتر یزدی بارها در مصاحبه ها و نوشته های خود مدعی شد که مشاور و پیشنهاد دهنده هجرت امام خمینی از نجف به پاریس، بوده است. به رغم تکذیب مکرر شخص امام و مرحوم حجت‌الاسلام حاج احمد خمینی و برخی دیگر از یاران نزدیک امام، وی بر این ادعای نادرست اصرار می ورزید و بارها آن را تکرار کرد. و عملاً و گاه ابلغ من التصريح، دکتر یزدی امام و فرزند و یاران ایشان را به ناراستی متهم می ساخت.

امام خمینی در وصیتنامه خویش به این موضوع نیز پرداخته و تأکید می کند که ادعای «بعضی ها» مبنی بر

نقش داشتن در رفتن ایشان به پاریس، «دروغ» است. حجت‌الاسلام هاشمی در خاطرات دوم بهمن ۱۳۶۰، می‌نویسد: «اول شب احمدآقا آمد... مشورت کرد در مصاحبه‌ای بگوید که نهضت آزادی در تصمیم رفتن امام به پاریس نقشی نداشته [است]. اخیراً آنها گفته‌اند که ما کمک کرده‌ایم، و جریان رفتن امام به پاریس را گفت که فقط خود احمدآقا و امام در این خصوص تصمیم گیرنده بوده‌اند.»

در حالی که دو سال پیش از آن، آقای یزدی در سمت وزیر جدید امور خارجه، اردیبهشت ماه ۵۸ طی مصاحبه مشروحي با روزنامه اطلاعات که به شرح سوابق زندگی خود پرداخت، در مورد سفر امام به پاریس بدون آن که کوچکترین اشاره و یا ادعایی مبنی بر نقش خود داشته باشد می‌گوید: «وقتی جنبش اسلامی ایران با توجه به پیام‌های پی در پی امام اوج گرفت، من به نجف رفتم...وقتی به خدمت امام رسیدم، امام عازم خروج از خانه و ترک عراق بودند. از آن لحظه من با امام بودم، از عراق [به مرز] بصره رفتیم و چون در بصره اجازه اقامت [در کویت] به آقا را ندادند بار دیگر به عراق بازگشتیم و آقا تصمیم گرفتند به فرانسه بروند و تصمیم در میان ناباوری همراهان ایشان بحمدالله انجام شد.» قبلاً هم آذرماه ۱۳۵۷ در آخرین شماره نشریه پیام مجاهد، «گزارش هجرت امام خمینی به پاریس» منتشر شد که به رغم تأکید چند باره بر حضور دکتر یزدی در نجف و برجسته سازی همراهی پیش بینی نشده وی با امام در سفر به پاریس، هیچگونه ادعایی درباره مشورت امام با آقای یزدی طرح نشده بود.

اسفند ۱۳۵۸، برای اولین بار در کتابچه بیوگرافی دکتر یزدی برای تبلیغات انتخاباتی نخستین دوره مجلس شورا، در این باره چنین ادعا شد: «... امام با قبول پیشنهاد یزدی از سفر به سوریه منصرف و به پاریس هجرت کردند.» البته این موضوع در زمان خود، بازتابی در رسانه های عمومی نیافت و توجه کسی را بر نیانگیخت. اما در نیمه دوم سال ۱۳۶۰، تکرار ادعای کذب دکتر یزدی، صبغه سیاسی آشکار پیدا کرد و به وسیله ای برای کسب مشروعیت و بزرگنمایی جایگاه دکتر یزدی و نهضت آزادی تبدیل شد. و به عنوان یک ابزار تبلیغی تضعیف رهبری انقلاب و خدشه به استقلال رأی امام خمینی، به کار می‌رفت. به ویژه آن که در آن زمان نهضت آزادی به عنوان یک بخش از ائتلاف رئیس جمهور معزول با سازمان مجاهدین خلق، در افکار عمومی تحت فشار بود و در اقدامات تروریستی و شورشگرانه جریان نفاق، تا حد زیادی سهیم و شریک جرم محسوب می‌شد. و دکتر یزدی نیز به عنوان نماینده دوره اول مجلس شورای اسلامی می‌توانست از امکان دسترسی به محافل دولتی و تریبون رسمی مجلس و سایر رسانه های عمومی، برای تکرار و تثبیت ادعای خویش استفاده کند.

مقارن با اوایل بهمن ماه ۱۳۶۰ برخی از مطبوعات ضد انقلاب مقیم خارج و رادیوهای فارسی زبان بیگانه مانند رادیوی ضد انقلابی «ایران» مستقر در آمریکا، با پخش برنامه هایی درباره تاریخچه انقلاب اسلامی، با تأکید بر سابقه اقامت دکتر یزدی در آمریکا و تابعیت آمریکایی وی، تأکید داشتند که اقامت امام خمینی در پاریس یک طرح آمریکایی بوده که توسط افرادی مانند دکتر یزدی طراحی شد تا یک حکومت مطلوب آمریکا جایگزین رژیم سلطنتی شود. در این گونه تبلیغات سیاه علیه انقلاب، به ادعای بی اساس دکتر یزدی در مورد نقش وی در هجرت امام به پاریس نیز استناد می‌شد. از این رو حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی متنی درباره

جزئیات و چگونگی هجرت امام از نجف به پاریس نوشت که در مطبوعات بهمن ۱۳۶۰ منتشر شد. این متن همان است که حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود از مشورت حاج سیداحمد با وی برای تهیه پاسخ به ادعای نهضت آزادی، یاد کرده است.

فرزند امام در آن متن، ضمن تشریح جزئیات و علل هجرت امام خمینی از نجف با اشاره به حضور غیرمترقبه دکتر یزدی در آستانه حرکت اتومبیل های امام و همراهان به سمت مرز کویت، می نویسد: «زمانی که می خواستیم سوار ماشین شویم در تاریکی [پس از نماز صبح] مردی غیرمعمم نظرم را جلب کرد. دقیق شدم، آقای دکتر یزدی بود. او برای گرفتن پیامی از امام برای انجمن های اسلامی [دانشجویان] ایران در کانادا و آمریکا، آمده بود که مواجه با این وضع شد. تا آن لحظه او به هیچوجه از جریان مهاجرت امام اطلاع نداشت.» حجت الاسلام سید احمد خمینی در بخش دیگری از نوشته خود چنین تأکید می کند: «من اینجا صریحاً اعلام می کنم... امام، خود تصمیم به هجرت گرفتند و هیچکس [دیگر] به اندازه سر سوزنی در رفتن امام به پاریس دخالتی نداشت. فقط من پاریس را در آن شب عنوان نمودم که امام پذیرفتند... اگر کسی مدعی است که امام را به پاریس آورده است و یا برده است... دروغ محض است.»

فرزند امام خمینی همچنین توضیح داده است که برای جلوگیری از تحریف تاریخ انقلاب و این که «حرکت اصیل و مردمی و خدایی امام به یک حرکت سیاسی مترشح از غرب و شرق و یا این گروه و آن گروه» مبدل نشود، اقدام به انتشار این متن کرده است و مجدداً می نویسد: «برادران و خواهران عزیز، تا امام، [زنده] هست... باید روشن شود که: ۱- هیچکس از هجرت امام به جز من و تنی چند از دوستان معمم نجف خبری نداشت. ۲- امام خود تصمیم به هجرت به فرانسه را گرفتند و این حرکت به هیچ کس و هیچیک از گروههای سیاسی چه داخل و چه ایرانیان خارج، مربوط نیست. فردا ادعا نشود که ما آمدیم تا امام را راهی پاریس کنیم و یا به ما از ایران گفته شد تا به امام بگوییم در فرانسه بهتر میشود مبارزه کرد، و از این قبیل لاطائلاتی که اگر با بودن امام روشنش نکنی، فردا از بزرگترین انحرافات اساسی این انقلاب و نهضت به شمار خواهد رفت.»

شخص امام خمینی نیز از ابتدا در پیامها و سخنان خویش درباره نحوه هجرت از نجف به پاریس، تلویحاً یا صریحاً مداخله دیگران در این زمینه را نفی می کرد. از جمله در اسفند ۱۳۵۷، امام سفر به فرانسه را از مصادیق تقدیر الهی بدون برنامه قبلی خودشان، برشمرد و آن را اینگونه توصیف کرد: «خدای تبارک و تعالی تقدیری فرموده بود و ما غافل بودیم... تصمیم گرفتیم، بدون هیچ فکر سابق، که ما می رویم به فرانسه. در عین حالی که مایل نبودم از دُول اسلامی خارج بشوم، لکن خداوند تقدیر کرده بود که مسائل [انقلاب] در آنجا به طور وسیع در همه جای دنیا پخش بشود.»

به رغم آن که در زمان حیات امام خمینی، مرحوم حجت الاسلام سید احمد خمینی تأکید کرد که کسانی که مدعی نقش داشتن در سفر امام به پاریس هستند، دروغ می گویند و آنها را به ارائه اسناد و شواهد دعوت کرد، مع الوصف دکتر یزدی و نهضت آزادی، سکوت را ترجیح دادند، ولی پس از رحلت امام و فرزند ایشان، مجدداً به تکرار ادعای خود پرداختند. دکتر یزدی در کتاب «آخرین تلاشها در آخرین روزها»، که اولین چاپ آن در

سال ۱۳۶۲ و چند چاپ بعدی در دهه شصت منتشر شد، ادعای خود را تکرار نکرد و فقط وعده داد که «جزئیات سفر به پاریس طی یادداشت هایی جداگانه شرح داده شده است.» این وعده انجام نشد تا در ویرایش دوم این کتاب به سال ۱۳۷۹، وقتی که حجت الاسلام سیداحمد خمینی دیگر در قید حیات نبود، مجدداً به تکرار و شرح ادعای کذب خود پرداخت. حتی در کتاب تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران به قلم سرهنگ نجاتی که با همکاری و مشورت دکتری زدی تهیه شده و در سال ۱۳۷۱ انتشار یافت، نیز ادعای مزبور به هنگام شرح هجرت امام از زبان زدی، ذکر و تکرار نشده بود.

دکتر زدی در اغلب مواردی که طی مصاحبه‌ها یا نوشته‌هایش، این ادعا را تکرار کرده، دچار تناقض‌هایی در ذکر جزئیات هم شده و تاریخ‌ها و وقایع را عمدتاً یا سهواً جابجا، و یا کم و زیاد کرده است و بر خلاف آنچه که گاه، از ادعای «مشورت امام» تلویحاً عقب‌نشینی کرده و آن را در حد «پیشنهاد» مطروحه در گفتگوهای قبلی با امام تنزل داده است، در موارد دیگر، صراحتاً مدعی «مشورت امام» و تصریح امام بر «پذیرش نظر وی» شده است. وی در مصاحبه‌ای گفت که سخن امام خمینی در وصیتنامه «به این معنا نیست که من، پیشنهاددهنده نبوده‌ام.» و استدلال می‌کند که، امکان وقوع «عدم مشورت» امام با وی که به آمریکا و اروپا وارد بوده است، «خلاف عقل است.»

حجت‌الاسلام فردوسی پور از اعضای دفتر امام در نجف و همسفر هجرت به پاریس، در خاطرات خود چنین گفته است: «بعضی‌ها خیال می‌کنند که دکتر زدی در جریان سفر امام بوده و به نجف آمده بود. حال آن که اصلاً دکتر زدی خبر نداشت. ما اگر [در نجف] به ایشان اطلاع نمی‌دادیم که بیا امام را ببین که امام دارد می‌رود، او در حرم مانده بود و اصلاً امام را نمی‌دید. به این ترتیب به جمع ما پیوست و در مرز عراق و مرز کویت با ما بود. وقتی که دوباره به مرز عراق برگشتیم و از آنجا می‌خواستیم به سمت بصره حرکت کنیم به ما گفتند که دکتر زدی می‌ماند. من گفتم: چرا؟ گفتند: ایشان گذرنامه‌شان آمریکایی است و مدت [ویزای] اقامتش تمام شده، بنابر این حق اقامت در عراق را ندارد. قرار شد به فرودگاه بغداد برود و مأموران او را از ما جدا کردند و بردند... امام به رییس امن‌العام [بصره] اعتراض کردند... آن وقت ایشان [= زدی] را ساعت ده [صبح روز حرکت از بصره به بغداد] آوردند در همان مسافرخانه و تحویل دادند. [قبل از ورود زدی] صبح که ما از خواب بیدار شدیم حاج احمد آقا سراسیمه به اطاق ما آمد و فرمود: امام فرموده پاریس می‌رویم. تا آن موقع امام به هیچکس نگفته بودند که کجا می‌خواهیم برویم.»

### دعوی مشاورت سیاسی امام

در تبلیغات رسانه‌های بیگانه و ضد انقلاب در طی سه دهه گذشته، بارها ادعای تأثیرگذاری ویژه دکتر زدی بر تصمیمات امام خمینی در دوران اقامت ایشان در نوفل‌لوشاتو و بعد از آن، به اشکال مختلف تکرار شده، و به استناد ادبیات و ادعاهای آقای زدی چنان آب و تاب داده شده و در مورد آن غلو و اغراق شده که به ذهن مخاطب بی اطلاع چنین القا شود که؛ آمریکایی‌ها از طریق دکتر زدی برنامه‌ها و خواسته‌هایشان را به امام

پیشنهاد می‌دادند و ایشان هم آنها را می‌پذیرفت. طبعاً مقصود آقای یزدی و دوستانش از چنان ادعاهایی، فقط این بود که جایگاه و اعتبار و اهمیت زیاد وی و نیازمندی امام به مشاوره های ادعایی، القا شود، و گزاره نقش آمریکا، را قبول نداشته و دکتر یزدی را از گرایش و یا مأموریت آمریکایی، مبرا دانسته‌اند.

در کتابچه تبلیغات انتخاباتی دکتر یزدی منتشره در اسفند ۱۳۵۸، چنین آمده است: «امام با قبول پیشنهاد یزدی... به پاریس هجرت کردند. هجرت امام به پاریس، نقطه عطف بزرگی در تاریخ انقلاب عظیم و شکوهمند ایران شد... دکتر یزدی از نزدیکترین مشاورین امام در این دوره بوده است... یزدی برخی از نهادهای انقلابی را پایه ریزی کرد. از آن جمله است: سپاه پاسداران، دادگاه های ویژه انقلاب اسلامی، جهاد سازندگی، ایجاد هماهنگی و تمرکز کمیته های انقلاب اسلامی، مدیریت کمیته های مأمور در مرزهای خروجی و ورودی کشور، تهیه لیست ممنوع الخروج ها و ممنوع الورودها.» سال ها بعد، دکتر یزدی متناسب با فضای سیاسی داخلی و بین المللی و رعایت حال اپوزیسیون، ادعاهای مزبور را قدری ویرایش کرده و با حذف و اضافات جدید چنین نوشت: «برنامه سیاسی و اجرایی آقای [امام] خمینی را من تنظیم کرده و ایشان تصحیح و تنقیح نمودند که بعدها بر طبق آن شورای انقلاب و دولت موقت تأسیس گردید... طراح و مؤسس سپاه پاسداران... طراح و مبتکر روز قدس... طراح اصلی و اولیه برخی دیگر از نهادهای انقلاب [بوده ام].» گفتنی است که اسناد و شواهد معتبر، نشان می‌دهد که به جز مدیریت کنترل مرزها و لیست ممنوع الخروج ها که آن زمان برعهده نخست وزیر بود، سایر دعاوی مزبور، به گونه‌ای که وی بیان کرده صحت نداشت، اما به اقتضای تصدی دو ماهه معاونت امور انقلاب نخست وزیر دولت موقت، در آن موارد مذکور، سهم و مشارکت داشته است.

دکتر یزدی در مصاحبه‌ای به سال ۷۷ ادعا می‌کند که در پاریس به عنوان «مشاور سیاسی» امام خمینی حضور داشته، و خاطره ای نیز برای اثبات ادعای خود نقل میکند به این شرح: «آقای [امام] خمینی اخلاقتان این بود که از یک ساعت به اذان صبح بیدار می شدند و پس از خواندن نماز صبح مختصری استراحت می کردند، بعد می آمدند بیرون یک ساعتی به اتفاق ایشان قدم می زدیم. در آن موقع صبح کوچه باغ های نوفل لوشاتو خیلی خلوت و زیبا و خوش منظره بود. در ضمن قدم زدن، با هم درباره مسائل بحث و گفتگو می کردیم... روی موضوعات [انقلاب] مفصل بحث و گفتگو داشتیم و حاصل این بحث ها این شد که یک برنامه سیاسی نوشته بشود. ایشان از من خواستند که آن را بنویسم. من این برنامه سیاسی را نوشتم در دو صفحه... خود ایشان هم روی نوشته من مختصر اصلاحاتی کرده اند. تمام برنامه هایی که بعداً در حکم مرحوم مهندس بازرگان آمده بود و در ایران پیاده شد، عین آن برنامه است.»

جالب این که ابوالحسن بنی صدر رییس جمهور معزول و گریخته به فرانسه، گفته است که در زمان اقامت امام در نوفل لوشاتو، مشورت های نظری و تئوریک با او می شده و کارهای عملی با دکتر یزدی بوده است. اما در واقع، نه بنی صدر نه قطب زاده و نه یزدی، در نوفل لوشاتو مشاور سیاسی یا استراتژی امام نبودند. آقای یزدی در پاریس به کمک دوستانش در اروپا بخشی از ارتباطات و امور اقامتگاه امام را در کنار سایر یاران روحانی و غیرروحانی امام انجام می داد و شخصاً به عنوان مترجم در مصاحبه ها یا برخی ملاقات های امام که

نیازمند ترجمه انگلیسی بود حضور داشت. و بالطبع وی برخی متون را به عنوان نگارنده از ماحصل سخنان امام یادداشت و تنظیم می‌کرد. اما او به گونه‌ای نقش خود را با اغراق توصیف می‌کرد که گویی نه تنها در نقش مشاور بلکه در مقام آموزگار و راهنما، امام خمینی را هدایت و راهنمایی کرده است. این نوع نگاه را برخی دیگر از اشخاصی که در انقلاب اسلامی با امام همراهی و همکاری داشته‌اند نیز در مورد جایگاه خود نزد امام، مدعی شده‌اند و دکتر یزدی، اولین و آخرین فرد در این زمینه نبوده است.

حجت الاسلام سید علی اکبر محتشمی که از دوران نجف در زمره همراهان و یاران امام خمینی بود و در نوفل لوشاتو نیز حضور داشت، و حتی از اواخر دهه هفتاد به بعد با برخی مواضع سیاسی نهضت آزادی و دکتریزدی نیز تقارب پیدا کرد، طی مصاحبه ای به سال ۱۳۸۷ درباره او و ادعاهایش چنین گفت:

«آقای دکتر یزدی یک ویژگی خاصی دارد و آن اینکه بسیار راحت دروغ می‌گوید و چنان قاطعانه و محکم هم دروغ می‌گوید که ممکن است کسی کوچکترین شکی به او نکند. کدهایی را که در مورد نجف و نوفل لوشاتو و مسیر انقلاب داده، بررسی کنید، می‌بینید که همه آنها دروغ است... می‌گوید تشکیل شورای انقلاب نظر من بود، دولت موقت نظر من بود، روز قدس را من پیشنهاد دادم، سپاه پاسداران را من پیشنهاد کردم. من به عمرم چنین آدم دروغگوی شارلاتانی را ندیده‌ام... یکی از حرفهایش این است که در نوفل لوشاتو، صبح‌ها که امام قدم می‌زدند، من با ایشان بودم و مسیر انقلاب را مرحله به مرحله برای امام تبیین می‌کردم! و امام می‌گفتند اینها را یادداشت کن و به من بده! از این دروغ‌های عجیب و غریب. در حالی که آقای یزدی حتی یک روز هم صبح‌ها با امام قدم نزده. محل سکونت امام باغچه آقای دکتر عسکری بود که دوتا اتاق داشت. یک اتاق که خود ایشان در آنجا ساکن بود، اتاق دیگر که ما طلبه‌ها آنجا بودیم. دکتریزدی اصلاً شب‌ها آنجا نبود. اینها می‌رفتند به یک ساختمان هتل گونه ای... و ساعت ۹ صبح می‌آمدند. امام نماز صبح و تعقیبات را که می‌خواندند، می‌رفتند در این باغچه قدم می‌زدند و تنها هم بودند. ما هم از داخل اتاق ایشان را تماشا می‌کردیم... اگر یک نفر، حتی دیده که آقای یزدی صبح زود با امام مشغول قدم زدن بوده بیاید بگوید. امام دو هفته اینجا بودند، بعد هم که خانه کوچکی برای ایشان و خانواده‌شان اجاره شد و دیگر کسی غیر از صبیبه‌ها و دامادشان آقای اشراقی کسی آنجا نمی‌رفت و امام هم در ایوان پشت آنجا قدم می‌زدند. دروغ به این واضحی [در مورد قدم زدن یزدی با امام] را این قدر شسته و رفته تعریف می‌کند که همه باور می‌کنند و من هم اگر آنجا نبودم، شاید باور می‌کردم.»

آقای علی جنتی که در نوفل لوشاتو حضور داشت نیز در خاطرات خود می‌گوید: «عده‌ای از آقایان مثل قطب‌زاده و یزدی با خبرنگارها مصاحبه می‌کردند و در باره همه مسائل از زبان امام صحبت می‌کردند. امام یک بار مصاحبه‌ای انجام دادند و فرمودند من هیچ نماینده یا سخنگویی ندارم.»

به طور متواتر از زبان بسیاری از فعالان سیاسی حاضر در نوفل لوشاتو نقل شده که در آنجا اختلافات و رقابت شخصی بین بنی صدر و یزدی و قطب‌زاده آشکار بود. از جمله حجت‌الاسلام حسن روحانی که مدتی در محل اقامت امام حضور داشت، در خاطرات خود چنین نوشته است: «امروز عصر، بنی صدر هم به حیاط باغ



نوفل لوشاتو آمده بود...چند دقیقه بعد قطب زاده هم رسید. چقدر اینها با هم بد هستند. فکر نمی‌کردیم چهره‌های ضد رژیم در خارج از کشور این قدر باهم اختلاف داشته باشند. دکتر یزدی اینها را قبول ندارد، اینها او را. «حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی هم در خاطرات خود از سفر به آمریکا و اروپا در سال ۱۳۵۴، به این اختلافات اشاره کرده است: «مشکل خاصی که در اروپا داشتیم اختلاف آقای بنی صدر و آقای قطب زاده بود که با هم نمی‌ساختند... اختلافاتی هم بین اروپا و آمریکا - با آقای دکتر یزدی - بود. اما با توجه به فاصله این دو قاره، آن اختلاف کمتر بروز و ظهور داشت. البته در آمریکا اختلافی بین گروه دکتر یزدی و انجمن اسلامی دانشجویان بود که خیلی وقت گیر و مزاحم بود.»

این اختلافات تا پس از پیروزی انقلاب هم ادامه داشت. به قول حجت الاسلام خلیلی: «ابراهیم یزدی و بنی صدر و قطب زاده، اوایل انقلاب، همه با هم مثل کارد و پنیر بودند و تشنه قدرت. حتی امام در پاریس تلاش کرده بود آنها را با هم آشتی دهد ولی ممکن نشده بود.»

یک پژوهشگر شناخته‌شده تاریخ معاصر در باره آن‌گونه ادعاهای دکتر یزدی، طی مقاله‌ای به سال ۹۲ چنین نوشت: «گرفتاری آقای دکتر یزدی مشابه گرفتاری آقای بنی صدر است. قضاوت ایشان [یزدی] در این زمینه بسیار رهگشاست: «شما اگر کتاب «کیش شخصیت» بنی صدر را بخوانید واقعاً در آنجا دارد خودش را تعریف می‌کند. اِگو (نفس) بادکرده‌ای داشت... من نمی‌خواهم اصلاً به او پردازم، اما مثلاً می‌گفت در دوران حضور آقای [امام] خمینی در پاریس همه کارهای فکری و برنامه‌ریزی‌ها با من بود، کارهای عملی و اجرایی با دیگران! من به او باید چه پاسخی دهم؟» اگر نفس بادکرده آقای بنی صدر موجب طرح چنین ادعایی می‌شود، در مورد آقای دکتر یزدی که علاوه بر مسائل فکری مدعی است فتاوی‌ای فقهی امام را نیز هدایت می‌کرده و مانع از تغییر آن می‌شده است چه باید گفت؟ «تورم نفسانی لجام گسیخته».

### همکاری در طرح دیدار بختیار با امام

پس از انتصاب بختیار به نخست وزیر رژیم پهلوی، تلاش‌های بسیاری نیز در تهران و پاریس صورت می‌گرفت تا امام خمینی وادار به پذیرش و ملاقات با بختیار شود. در این رابطه دکتر ابراهیم یزدی و صادق قطب زاده در پاریس و مهندس بازرگان در ایران، نقش اساسی را ایفا می‌کردند.

حجت الاسلام فردوسی‌پور از اعضای دفتر امام خمینی در نجف اشرف و یکی از همراهان امام در سفر به پاریس، که آن زمان در دفتر امام مسئولیت داشت، نقل می‌کند که بعد از شنیدن خبر جعلی رادیوها مبنی بر پذیرفتن بختیار برای ملاقات از سوی امام، «با عجله [از پاریس] عازم نوفل لوشاتو محل اقامت امام دام‌زده شدیم. به آقای دکتر یزدی برخوردیم، پرسیدم چه شد؟ جواب داد: تمام شد، امام ملاقات را پذیرفتند و ما هم مصاحبه کردیم و اعلام نمودیم که امام، بختیار را می‌پذیرد و عنقریب ملاقات انجام می‌شود.»

آیت الله خامنه‌ای نیز در شرح خاطرات خود از ماجرای برنامه ریزی مسافرت بختیار به پاریس و ملاقات با امام خمینی، در مورد نقل اظهارات دروغ دکتر یزدی از پاریس، چنین گفته است: «عصر یکی از روزها [ای بهمن

۵۷] در مدرسه رفاه با آقایان بهشتی، باهنر، هاشمی رفسنجانی و موسوی اردبیلی نشسته بودیم و طبق معمول، غرق در کارها بودیم که [احمد صدر] حاج سیدجوادی و [احمد مدنی] (که آن روز او را نمی شناختم) وارد شدند و گفتند: [ابراهیم] یزدی از پاریس با ما تماس گرفته و خبر داده که امام، ملاقات با بختیار را بدون شرط استعفا پذیرفته است. آن دو از ما خواستند اعلامیه ای بنویسیم و این موضوع را به اطلاع مردم برسانیم. ما آن را بعید دانستیم. حاج سیدجوادی گفت: من دروغ می گویم یا یزدی؟ گفتیم که نه، ولی موضوع را بسیار بعید می دانیم. خبرهای پی در پی که تا شب می رسید همگی از موافقت امام می گفت. یاد می آید [هاشم] صباغیان نیز همین را می گفت. از شهید مطهری خواستیم مستقیماً با پاریس تماس بگیرد، تماس گرفت. یزدی گوشی را برداشت. [موضوع را] از او پرسید. او هم موافقت امام را با [ملاقات] بختیار بدون استعفا، اعلام کرد.»

اما پس از استفسار مجدد از پاریس بدون وساطت دکتر یزدی، اطلاعیه رسمی امام خمینی صادر شد: «آنچه ذکر شده است که شاپور بختیار را با سمت نخست وزیری، من می پذیرم، دروغ است، بلکه تا استعفا ندهد، او را نمی پذیرم.»

مع الوصف دکتر یزدی بعدها مدعی شد که او از ابتدا با ملاقات امام و بختیار بدون استعفا قبل وی، مخالف بوده است. و چون این مخالفت را در فرانسه نزد امام هم اظهار کرده بود، امام خمینی در یکی از سخنرانی های خود در زمان دولت موقت، اظهار داشت که در نوفل لوشاتو «آقای دکتر یزدی که همیشه مخالف بختیار بود.»

### پرواز انقلاب، دولت موقت

به رغم آن که طی سه دهه اخیر دکتر یزدی مکرراً در مصاحبه ها و نوشته های خود، کوشیده حضورش در نوفل لوشاتو را با فعالیت ها و روابط حزبی اش پیوند زند و مهندس بازرگان و نهضت آزادی را در آن دخیل و تأثیرگذار نشان دهد، اما در بهمن ۵۸ طی نامه ای رسماً چنین اعلام کرد: «از بدو همسفری و هجرت با امام از نجف به پاریس و طی دوران اقامت چهارماهه در پاریس، بنا به درخواست امام و شروطی که برای سفر به پاریس قائل شدند و به دلیل اهمیت و حساسیت وظایف اسلامی، در آن مرحله کمترین فعالیت سیاسی و گروهی نداشته ام.»

مسبق به روابط قدیمی و رفت و آمدهای قبلی وی به نجف، رفتار و مواضع انقلابی و اسلامخواهانه دکتر یزدی در دوران اقامت امام در نوفل لوشاتو، نزد امام خمینی خوب جلوه کرد و موجب تقویت حُسن ظن و اعتماد ایشان به آقای یزدی شد. تا آنجا که در آستانه بازگشت به ایران، در پاسخ به پرسش یزدی از رضایت ایشان، امام خمینی در حاشیه یک جلد قرآن متعلق به وی چنین نوشت: «در سفری که ناچار به پاریس منتهی شد جناب آقای دکتر یزدی از لحظه اول همراهی نمودند و مدت چهار ماه و چند روز تحمل زحماتی ارزنده نمودند و خدمات ارزنده ای به نهضت مقدس کردند و در این چند ماه با کمال صداقت و امانت، تقبل اموری چند را نمودند. امید است خدای متعال ایشان را اجر و توفیق عنایت فرماید.»

دکتر یزدی با پرواز انقلاب از پاریس به تهران آمد، از طرف امام به عضویت شورای انقلاب منصوب شد و با اعتماد مطلق و حمایت مهندس بازرگان در تصدی مسئولیت معاونت نخست وزیر در امور انقلاب و سپس وزارت امور خارجه دولت موقت، تأیید امام را هم کسب کرد. وی در سال ۵۸ گفت: «شرکت من در دولت، یک تکلیف شرعی از سوی امام است.»

گفتنی است که دکتر یزدی طی مصاحبه ای در ابتدای دهه هشتاد، برای اولین بار و تاکنون تنها فردی است که در مورد نحوه انتخاب مهندس بازرگان به نخست وزیر دولت موقت، گفته است: «اعضای شورای انقلاب، به اتفاق آرا، منهای یک نفر، به مهندس بازرگان رأی دادند.» یزدی در خاطرات خود تصریح کرده که آن یک نفر مخالف، آیت الله خامنه‌ای بود.

همچنین وی گفته است که: «من و آقای مطهری دو نفری نشستیم و حکم نخست‌وزیری آقای مهندس بازرگان را نوشتیم و برای امام خواندیم. ایشان اصلاح و تصویب و روز بعد امضاء کردند.» البته به گفته حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی متن حکم مزبور پس از تعیین کلیات آن توسط امام، با مشورت آقایان بازرگان، مطهری، هاشمی رفسنجانی، مهدوی کنی، یدالله سبحانی، ابراهیم یزدی و چند تن دیگر، تنظیم شد.

با آنکه امام خمینی در حکم انتصاب مهندس بازرگان، دوری از روابط حزبی را شرط کرده بود و مقامات وابسته به نهضت تعهد داده بودند که همزمان با مسئولیت حکومتی از فعالیت های گروهی اجتناب کنند، بنا به اسناد و تصریحات دکتر یزدی، مهندس بازرگان و خود وی و سایر وزرا و مقامات عضو نهضت آزادی بعضاً در جلسات شورای نهضت شرکت می کردند و همه آنان در کنگره تیرماه ۵۸ حضور داشتند و رسماً تعهد خود را نقض کردند. به گفته یزدی: «تقریباً تمام افراد بودند، مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، صدر حاج سیدجوادی، و...» اما وی طی نامه‌ای منتشره در ۲۸ بهمن ۱۳۵۸، برخلاف واقع، چنین نوشت: «از بدو ورود به ایران، با قبول مسئولیت در دولت مبعوث امام و به موجب ضوابطی که امام برای کلیه دولتمردان تعیین فرمودند مبنی بر اینکه قبول مسئولیت در دولت نباید با فعالیت‌های گروهی و حزبی همراه باشد، در تمام مدتی که مسئولیت دولتی داشته‌ام هیچگونه فعالیت حزبی و گروهی نداشته‌ام.»

دکتر یزدی غالباً با تأکید و اغراق زیاد در باره نقش ویژه و محوری خود در تمهید نخست‌وزیری مهندس بازرگان، سخن می‌گفت. البته نه فقط در این مورد، بلکه در موارد دیگر نیز به گونه ای از جایگاهش در وقایع و تصمیم‌گیری‌های رهبری انقلاب از پاریس تا تهران یاد می‌کرد که بعضاً خود را در صدر حلقه اول و تأثیرگذار مشاوران و یاران امام، قرار می‌داد.

به رغم عدم تأثیر حیاتی و تعیین کننده هیچ گروه سیاسی در فرایند نضج و پیروزی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ و اجماع قریب به اتفاق مبارزین و جریان های مختلف سیاسی در تبعیت از رهبری امام خمینی، و با وجود آنکه گروه‌هایی مانند نهضت آزادی در آن زمان فاقد تشکیلات منسجم و نفوذ اجتماعی بودند، مع الوصف دکتر یزدی همچون مهندس بازرگان بارها با بزرگنمایی همکاری های فردی و محدود خود با امام و شورای انقلاب، سهم و جایگاه اصلی و ویژه ای برای گروه کوچک خود در انقلاب بزرگ ملت ایران، قائل می شد. از جمله آقای

یزدی تأکید داشت که: «در دوران انقلاب، نهضت آزادی یکی از ارکان اصلی انقلاب بود.» چنین ادعایی عطف به ویژگی‌ها و سوابق فکری و سیاسی او و برخی دیگر از سران گروه مزبور، بارها در تحلیل‌های برخی پژوهشگران خارجی و داخلی مبنای کج فهمی‌ها و داوری‌های مخدوش و ناصحیح در باره چیستی و چگونگی رهبری انقلاب اسلامی شده است.

### تابعیت آمریکایی دکتر یزدی

از ابتدای شروع به کار دولت موقت مهندس بازرگان، اطلاعاتی نه چندان دقیق نیز درباره پاسپورت آمریکایی دکتر ابراهیم یزدی در مطبوعات آن زمان، طرح و نقل می‌شد، ولی در آنها استناد معتبر داخلی وجود نداشت. بعدها آشکار شد که در گزارش‌های ساواک نیز تابعیت آمریکایی یزدی ثبت شده است. در اسناد لانه جاسوسی هم به تابعیت آمریکایی یزدی تصریحاتی وجود دارد. روزنامه نیویورک تایمز در شماره مورخ ۱۱ مارس ۱۹۷۹ مطابق با بیستم اسفند ۱۳۵۷ در گزارشی نوشت: «به گفته مقامات آمریکا دکتر یزدی یک شهروند آمریکایی است... دکتر یزدی یک متخصص داروشناسی بالینی... به مدت ۱۰ سال در هیوستون به تحصیل و تدریس پزشکی اشتغال داشت، شهروندی آمریکایی را کسب کرده بود... سارا یزدی یکی از شش فرزند وی که در ایالات متحده باقی مانده اند، طی مصاحبه‌ای در این هفته، گفت که پدر ۴۷ ساله‌اش یک شهروند آمریکایی باقی مانده است با وجود اینکه در دولت [موقت] کنونی ایران دارای مقام رسمی شده است... مقامات وزارت امور خارجه آمریکا می‌گویند که به علت نقش دکتر یزدی در دولت ایران، تمایلی به سخن گفتن درباره تابعیت آمریکایی وی ندارند. آنان گفتند که همچنین بعضی همکاران دیگر دولت [موقت] شهروند آمریکایی هستند.»

نشریه ایران تایمز چاپ واشنگتن به تاریخ ۳۰ مارس ۱۹۷۹ مطابق با ۱۰ فروردین ۱۳۵۸، با همسر و فرزندان دکتر یزدی که آن زمان هنوز در آمریکا به سر می‌بردند، مصاحبه نمود و در این باره نکات دیگری را انتشار داد. این نشریه با تأکید بر اینکه دو فرزند پسر، چهار دختر و همسر دکتر یزدی شهروند آمریکایی هستند و از سال ۱۹۶۱ (۱۳۳۹) در آن کشور اقامت دارند، به نقل از همسر دکتر یزدی نوشت که وی با ابراز ناراحتی و اعتراض به مطالب منتشره در نیویورک تایمز و ایران تایمز، گفته بود «علاقه‌ای ندارم در این باره صحبت کنم. این یک موضوع شخصی است.»

بر طبق اسناد منتشره در ویکی‌لیکس، آن زمان داخل وزارت امور خارجه آمریکا درباره وضعیت تداوم تابعیت آمریکایی دکتر یزدی مکاتباتی انجام شده است که نهایتاً در تاریخ ۲۰ سپتامبر ۱۹۷۹ (۱۳۵۸/۶/۲۹) رسماً اعلام می‌شود که: «وزیر امور خارجه ایران مجاز به حفظ شهروندی ایالات متحده است.»

لازم به ذکر است که با وجود انتشار متن برخی از اسناد محرمانه وزارت امور خارجه و سفارت آمریکا مربوط به سال ۱۹۷۹ درباره ایران، مشروح مکاتبات مربوط به تابعیت آمریکایی دکتر یزدی به رغم خروج از طبقه بندی محرمانه، هنوز تا سال ۲۰۱۷ در اسناد وزارت امور خارجه آمریکا یا حتی ویکی‌لیکس، قابل دسترسی نیست.

به سال ۱۳۶۰، دکتر یزدی در جزوه منتشره نهضت آزادی، با اشاره به اولین ورودش در سال ۱۳۳۹ به آمریکا

و اخذ اقامت دائم توسط دانشگاه و سپس استقرار در لبنان در اواخر دهه ۱۳۴۰، درباره «گذرنامه آمریکایی» خود چنین توضیح داده است: «گذرنامه‌های ایرانی دوستان ما در موقع مراجعه به سفارتخانه‌ها برای تمدید مدت توقیف گردید و تهیه گذرنامه ضرورت حیاتی پیدا کرد... در زمان عبدالناصر توانستیم گذرنامه مصری بدست آوریم... پس از درگذشت ناصر، مقامات مصری از تمدید گذرنامه اینجانب خودداری کردند. در تحت چنین شرایطی تهیه گذرنامه آمریکایی تنها راهی بود که در برابر ما قرار داشت... اقدام گردید... با پیروزی انقلاب و مراجعت به میهن و قبول سمت‌های رسمی در دولت انقلاب، در سفرهایی به کشورهای خارجی با گذرنامه سیاسی ایران... تابعیت آمریکا به موجب قوانین تابعیت اتباع خارجی، خود به خود لغو و منتفی و بلاموضوع گردیده است.»

اما در پرونده باقیمانده یزدی از ساواک، نه تنها سندی وجود ندارد که نشان دهد گذرنامه دکتر یزدی در زمان رژیم شاه توقیف شده باشد بلکه اسنادی وجود دارد که ثابت می‌کند در سال ۱۳۴۹ توسط کنسولگری ایران در شهر سانفرانسیسکو گذرنامه ابراهیم یزدی به شماره ۸۲۱-۱۱۱۶۴۷۴ تمدید و صادر شده است.

اسناد نشان می‌دهد که وی با وجود داشتن گذرنامه ایرانی، گذرنامه آمریکایی گرفته بود و در پاسخ مزبور، با ذکر بی‌ربط گذرنامه مصری در کنار گذرنامه «آمریکایی»، از پرداختن به علت حقیقی اخذ تابعیت آمریکا، که در بین مبارزین مسلمان خارج کشور کم سابقه بود، طفره رفته است. زیرا برای دکتر یزدی دارا بودن گرین کارد یا همان «اجازه اقامت دائم»، کفایت می‌کرد. به ویژه آنکه اخذ تابعیت آمریکایی برای یک ایرانی مشتهر به مبارزه علیه رژیم شاه تحت الحمایه آمریکا، بسیار دشوار و گاه غیرممکن به نظر می‌رسید. زیرا اعطای «تابعیت»، مستلزم تأییدیه‌های سیاسی و امنیتی مختلفی بود که دولت آمریکا علی‌القاعده آنها را برای «مبارزین علیه رژیم آمریکایی شاه» صادر نمی‌کرد. البته قانونی هم برای لغو اتوماتیک یا خودبخود تابعیت آمریکایی نه در ایران و نه در ایالات متحده وجود ندارد، و ادعای آقای یزدی مبتنی بر آن، به کلی بی‌اساس و نادرست بود.

بنا به خبر منتشره توسط خبرگزاری یونایتدپرس به نقل از واشنگتن پست در سال ۱۳۶۰؛ ابراهیم یزدی در سال ۱۹۷۱ (۵۰ - ۱۳۴۹)، تابعیت آمریکا را به دست آورده و آن را ترک نکرده است. و حتی دیوان عالی آمریکا در ۱۷ می ۱۹۸۲ (۱۳۶۱/۲/۲۷) به اتفاق آراء در مقابل درخواست قانونی روزنامه واشنگتن پست برای دسترسی به اسناد تابعیت دکتر ابراهیم یزدی و دکتر علی بهزادینیا (عضو شورای مرکزی نهضت آزادی، معاون وزارت ارشاد ملی در دولت موقت و رئیس سازمان هلال احمر در دوره بنی صدر)، مخالفت کرد. روزنامه مزبور ابتدا طبق قانون آزادی اطلاعات، از وزارت امور خارجه آمریکا درخواست بررسی اسناد فوق را نموده بود که پس از مخالفت وزارت خارجه، به دادگاه شکایت کرد. دیوان عالی آمریکا با ادعای اینکه افشای اسناد فوق زندگی دو فرد مزبور را در ایران به خطر خواهد انداخت، به نفع وزارت امور خارجه رأی داد.

روزنامه کیهان تحت مدیریت آقای سیدمحمد خاتمی به تاریخ ۲۸ آبان ۱۳۶۰ در صفحه اول، تیتراژی به این خبر اختصاص داد و نوشت: «ادعای واشنگتن پست درباره تابعیت آمریکایی دکتر یزدی». در سوتیترا همین صفحه اول چنین آمده بود: «دکتر یزدی: هیچگونه اعتراضی به افشای اسناد وزارت خارجه آمریکا در مورد به

اصطلاح تابعیت این کشور ندارم.» همچنین در خبر کوتاه مربوط به این تیتیر، روزنامه کیهان نوشت: «دکتر یزدی در رابطه با این موضوع گفت: دشمنان اسلام کوشش می‌کنند که موج اخیر تبلیغات علیه جمهوری اسلامی را افزایش دهند و وانمود کنند که اوضاع آنقدر در ایران خراب است که انتشار یک داستان ساختگی می‌تواند زندگی یک نماینده مجلس را به خطر اندازد.»

دکتر یزدی که در آن زمان نماینده مجلس بود و به ترمیم و بهبود روابط شخصی خویش با جناح‌هایی در داخل حاکمیت پرداخته بود، در مورد عدم تهدید امنیت خود درست گفته بود، اما چیزی به نام «داستان ساختگی» تابعیت، وجود نداشت. هما‌نگونه که واشنگتن پست نوشته بود، استمپل هم می‌نویسد: «یزدی هرگز از تابعیت خود از آمریکا صرف‌نظر نکرد و حتی امروز یک شهروند آمریکایی است.»

سه دهه بعد از گزارش واشنگتن پست، یزدی در خاطراتش نوشت که در سال ۱۹۶۲ (۱۳۴۰) «ویزای اقامت دائم خود و خانواده‌اش» در آمریکا صادر شده و در سال ۱۳۵۱ درخواست گذرنامه آمریکایی داده و در سال ۱۹۷۲ (۱۳۵۳) برای اخذ آن اقدام کرده بود. یک بیانیه نهضت آزادی منتشره در سال ۱۳۶۳، نیز تأکید کرد: «تابعیت آقای دکتر یزدی از آمریکا پس از قبول مسئولیت در دولت موقت خود به خود منتفی شده.»

دکتر ابراهیم یزدی در جلد دوم خاطرات خود که به سال ۱۳۹۱ ابتدا در خارج از کشور انتشار یافت، برای اولین بار از ادعای مکرر خود و نهضت آزادی مبنی بر «لغو خودبخودی» دست برداشته و گفته که پس از دی ماه ۵۷ گذرنامه آمریکایی‌اش را رسماً به سفارت آمریکا (در کجا؟) پس داده است: «تا سال ۱۳۵۱ فرصتی برای سفر به خارج از آمریکا نداشتم... نیازی هم به گذرنامه نداشتم... در این تاریخ با مشورت دوستانم، بر طبق قوانین مربوطه درخواست گذرنامه آمریکا را کردم... در سال ۱۹۷۲ (۱۳۵۳) به دلیل نیاز مبرمی که به مسافرت به اروپا و خاورمیانه پیدا شده بود، اقدام کردم. در ژانویه ۱۹۷۹ (دی ماه ۱۳۵۷)، در سفر کوتاهی که از نوفل‌لوشاتو (پاریس) به هیوستون داشتم، کنسولگری هیوستون گذرنامه ایرانی جدیدی برایم صادر کرد. از آن پس چون نیازی به گذرنامه آمریکا نداشتم، آن را رسماً به سفارت آمریکا پس دادم.»

لازم به ذکر است که در مورد اخذ «تابعیت» آمریکایی که یزدی از بردن نامش پرهیز کرده و فقط به ذکر کلمه «گذرنامه» اکتفا کرده، وی همانند موارد گذشته، تاریخ‌ها را متفاوت و غیردقیق بیان کرده است. اما دکتر یزدی که تصویر بسیاری از اسناد و مدارک خویش و دیگران را در کتابش منتشر ساخته، مشخصات و یا تصویر مدرک تحویل «رسمی» گذرنامه آمریکایی‌اش به سفارت را ارائه نداده است. البته علت اینکه چرا پس از سی سال، آقای یزدی روایت ماجرا را تغییر داده است و این داستان جدید را ساخته و پرداخته، چندان روشن نشده است.

در قوانین ایران، تابعیت دوگانه به رسمیت شناخته نمی‌شود و بنا بر ماده ۹۸۹ قانون مدنی، دارندگان تابعیت خارجی حق اشتغال در مشاغل دولتی ندارند: «هر تبعه ایرانی که بدون رعایت مقررات قانونی بعد از تاریخ ۱۲۸۰ شمسی تابعیت خارجی تحصیل کرده باشد تابعیت خارجی او کأن لم یکن بوده و تبعه ایران شناخته می‌شود. ولی در عین حال ... از اشتغال به وزارت و معاونت وزارت و عضویت مجالس مقننه و انجمنهای ایالتی

و ولایتی و بلدی و هرگونه مشاغل دولتی محروم خواهد بود.» این ماده قانونی تا سال ۱۳۹۵ تغییر نکرده و در جمهوری اسلامی تنفیذ و تأیید شده و از اعتبار قانونی برخوردار بوده است. در واقع مشروعیت قانونی تصدی مقام حکومتی توسط دکتر یزدی و افراد مشابه وی، با ممنوعیت قانونی صریح مواجه بوده است.

گفتنی است پابندی به اصول قانون اساسی و سایر قوانین آمریکا، و سوگند وفاداری و خدمت به منافع دولت ایالات متحده، از شروط اصلی اخذ تابعیت آمریکاست. در بروشور رسمی بخش خدمات شهروندی و مهاجرت ایالات متحده تحت عنوان «راهنمای اخذ تابعیت»، که مراحل و چگونگی اقدام برای کسب شهروندی این کشور توضیح داده شده، مسئولیت‌های اصلی هر فردی که به تابعیت آمریکا درمی‌آید مطابق متن سوگندنامه آن عبارت است از: «ترک تابعیت هر ملت یا حاکمیت دیگر و سوگند وفاداری به تابعیت ایالات متحده، پشتیبانی و حمایت از قانون اساسی و قوانین ایالات متحده، و خدمت به کشور آمریکا هر گاه که لازم باشد.»

### ارتباط آمریکایی و امیرانتظام

در یک گزارش سفارت آمریکا در تهران مورخ ۲۲ اسفند ۵۷ «بزرگترین نقطه ضعف» دکتر یزدی برای نیل به قدرت سیاسی، با تعبیر «ارتباط آمریکایی» توصیف شده است.

ارتباط و آشنایی قدیمی وی از دهه سی شمسی با ریچارد کاتم و جرج کیو، مأموران سازمان سیا، در اسناد منتشره ثبت شده است. در دوران اقامت در آمریکا نیز با برخی مقامات سیاسی دولت آمریکا روابط و مراوداتی داشته که به تعبیر خودش در جهت مبارزات سیاسی علیه رژیم شاه بوده است. در حالی که به گفته دکترسنجایی حتی دکتر مصدق هم با برقراری چنین روابطی با مقامات و مأموران دولت های خارجی توسط فعالان سیاسی فاقد مسئولیت رسمی و دولتی، مخالف بوده است.

ملاقات علنی کاتم با امام خمینی در پاریس با عنوان استاد دانشگاه پیتسبورگ، با وساطت دکتر ابراهیم یزدی ترتیب داده شد. یزدی در خاطرات خود تصریح کرده که: «من شخصاً کاتم را از مدت‌ها قبل می‌شناختم.» به گزارش وبگاه بی بی سی، جرج کیو «مأمور کهنه کار سیا که به فارسی هم تسلط داشت... در دوران حکومت شاه سال‌ها به عنوان دیپلمات در تهران فعالیت داشت و بسیاری از مخالفان ملی‌گرای شاه را از نزدیک می‌شناخت... می‌گوید که وظیفه اش جمع‌آوری اطلاعات و زیر نظر گرفتن گروه بازرگان بود... او می‌افزاید: «[امیر] انتظام را خوب می‌شناختم. حسن نزیه را هم می‌شناختم. سال ۱۹۶۱ (۱۳۳۹ شمسی) [ابراهیم] یزدی می‌خواست برای مطالعه پزشکی به آمریکا سفر کند، در میهمانی خداحافظی اش بودم.» کیو می‌گوید با ابراهیم یزدی به اندازه عباس امیرانتظام یا حسن نزیه، آشنا نبوده...»

هنری پرشت (پرکت) مسئول میز ایران در وزارت امور خارجه دولت کارتر، طی ماه‌های آخر منتهی به پیروزی انقلاب با دکتر ابراهیم یزدی نماینده نهضت آزادی در خارج، کانال ارتباطی ایجاد کرده بود. وی در این باره می‌گوید: «بعد از آن که [ابراهیم] یزدی را در واشنگتن ملاقات کردم [در ۲۱ آذر ۱۳۵۷]، او به پاریس رفت و من شماره تلفنش را داشتم. بنابراین، یک کانال ارتباطی بین ما وجود داشت. من با او تماس می‌گرفتم و او نیز

با من تماس داشت. اما، سفارت [آمریکا در فرانسه] نیز در این وسط نقش واسطه را داشت. وارن زیمرمن، کنسول سیاسی ما در آنجا [پاریس] بود. به وارن تلگراف می‌زدیم که برود یزدی را ببیند و با او صحبت کند و ببیند که او چه میگوید. بنابراین دو کانال ارتباطی [با یزدی] داشتیم. یکی رسمی از طریق وارن، که واقعا عالی کار میکرد، و دیگری غیررسمی از طریق تلفن منزلم.»

دکتر ابراهیم یزدی درباره تماس‌ها و ارتباطات آمریکایی‌ها برای ارسال پیام به امام خمینی در فرانسه، تأکید داشت که آن تماس‌ها با ابتکار آنها شروع شد. علت اقدام آمریکایی‌ها، همانگونه که دکتر یزدی نوشته است، آن بود که شواهد و علائم سقوط اجتناب‌ناپذیر رژیم شاه آشکار شده بود. به تعبیر وی، مذاکرات آمریکایی‌ها برای «تسلیم شدن به انقلاب ملت ایران» بود.

با آنکه دکتر یزدی به مواردی از مذاکرات خود با آمریکایی‌ها اشاره می‌کند، به جز پنج مورد که در نقش انتقال پیام بین نماینده دولت آمریکا و امام خمینی بوده است، در سایر موارد، هیچ اشاره و یا تصریحی ندارد که وی از طرف امام خمینی یا شورای انقلاب، مجوز و یا مأموریتی برای مذاکره با آمریکایی‌ها داشته است. البته این تماس‌ها، از کشور آمریکا و مدتها قبل از سفر دکتر یزدی به فرانسه و پیش از تشکیل شورای انقلاب، آغاز شده بود و تا مدت‌ها بعد ادامه داشت. از جمله لازم به ذکر است که ملاقات آذرماه ۵۷ هنری پرشت (پرکت) به اتفاق رابرت هیرشمن و ماروین زونیس از مأموران و مشاوران سیا و دولت آمریکا با دکتر ابراهیم یزدی در رستوران دومینیک شهر واشنگتن انجام شد. در پایان این گفتگو طرفین توافق کردند که این ملاقات به منزله تماس رسمی بین امام خمینی و حکومت ایالات متحده محسوب نمیشود. یعنی دکتر یزدی، نماینده امام و ملاقات، رسمی نبوده است. البته بسیاری از این روابط و جزئیات آنها را امام خمینی و یاران ایشان در شورای انقلاب اطلاع نداشتند و به علل زیادی از جمله مواضع علنی اسلامی و انقلابی دکتر یزدی و دوستانش، پس از پیروزی انقلاب، آنان در تشکیل دولت موقت نقش اساسی و محوری ایفا کردند که با استقبال آشکار و پنهان آمریکایی‌ها روبرو شد. حجت‌الاسلام هاشمی به سال ۸۲ در مصاحبه‌ای تصریح کرد که آمریکایی‌ها، «وقتی دولت مهندس بازرگان را تشکیل دادیم، کمی راضی شدند. فکر می‌کردند این روند، خوب است.»

جیمز بیل در کتاب مشهور خود به نام «شیر و عقاب»، در باره توجه و تمرکز دولت آمریکا بر «میان‌روهای» غرب‌گرای دوران انقلاب و دولت موقت، چنین می‌نویسد: «آنها کسانی بودند که دیدگاه‌های لیبرالشان با فلسفه سیاسی آمریکا مطابقت داشت. چرا که از لحاظ فرهنگی و سیاسی با آنها احساس مشترک داشتند. بیشتر این افراد به زبان انگلیسی آشنا بوده و تحصیلات خود را در آمریکا و یا دست کم در اروپا گذرانده بودند. سوی سه نمونه روشن اولیه (بختیار، بازرگان، بنی‌صدر) بقیه آنها افرادی چون: عباس امیرانتظام، ابراهیم یزدی، صادق قطب‌زاده، هدایت‌الله متین‌دفتری، ناصر میناچی، حسن نزیه و شخصیت‌های قدیمی جبهه ملی چون یدالله سبحانی و کریم سنجابی بودند... ایالات متحده با این افراد رابطه مستقیم برقرار کرده بود...»

منصور رفیع زاده رییس نمایندگی ساواک در آمریکا و عضو سیا، در کتاب خود به نام «شاهد» که به سال ۱۳۶۶ در آمریکا منتشر ساخت و ترجمه آن، دی ماه سال ۱۳۷۶ در ایران عرضه شد، از قول سپهد مقدم آخرین



ریس ساواک چنین نقل کرده است: «اگر بختیار از عهده نخست وزیری برنیاید، بازرگان جایش را می‌گیرد. دست راست او، یعنی دکتر یزدی بین ما و آمریکا میانجیگری می‌کند. همان طور که می‌دانی او با سیا کار کرده است.» به ادعای رفیع زاده، مقدم دو روز پس از پیروزی انقلاب در تماس با او گفت که سیا در شورای انقلاب، «آدم» دارد: «دکتر ابراهیم یزدی و صادق قطب زاده». همچنین رفیع زاده بخشی از گفتگوی خود با شاه در بیمارستان گرنل نیویورک را نقل کرده که قسمتی از آن در باره یزدی به این شرح بوده است:

شاه پرسید: «این دکتر یزدی کیست که می‌خواهد پرونده‌ها را بررسی نماید تا ببیند آیا من سرطان دارم یا نه؟ آیا او عامل سیا است؟»

جواب دادم: «این شایعه قوی است.»

— «او تماس نزدیکی با دولت آمریکا داشته است و با گذرنامه آمریکایی مسافرت می‌نماید. آیا او تبعه آمریکاست؟»

— «بله اعلیحضرت، طبق اسناد ما همین طور است.»

با آنکه دکتر یزدی در جایی مطالب کتاب مزبور را بی اساس و مغرضانه، توصیف کرده ولی هیچگاه نه در ایران و نه در آمریکا، رسماً ادعاهای آن را تکذیب نکرد. وی که با پاسپورت آمریکایی و ایرانی، از میانه دهه شصت به بعد بارها به آمریکا مسافرت کرد و گاهی اقامت‌های طولانی مدت در آن کشور داشت، علیه نویسنده و ناشر آمریکایی کتاب مزبور هیچگونه اقدام حقوقی و یا رسانه‌ای نکرد. مدتی پس از انتشار این کتاب در ایران، در پاییز ۱۳۷۷ یزدی سفری به آمریکا داشت که طی آن در مهمترین و بانفوذترین نهاد غیر رسمی آن کشور یعنی «شورای روابط خارجی آمریکا» سخنرانی کرد. گفتنی است که تأسیس سازمان اطلاعات مرکزی (سیا)، حاصل یکی از طرح‌های این شورا بوده و همه رؤسا و برخی مقامات ارشد سازمان مزبور در کنار سایر گردانندگان حقیقی آمریکا، همواره در این شورا عضویت داشته‌اند.

دکتر فرهاد بهبهانی از همفکران سیاسی مهندس بازرگان و مؤلفین نهضت آزادی که در سال ۶۹ بازداشت شد و در مصاحبه‌ای به ارتباط با عوامل سیا در آمریکا اعتراف کرد، در کتابی که سال ۸۲ برای تکذیب و توضیح و توجیه آن اظهارات منتشر ساخت، از جمله در باره دکتر یزدی چنین نوشت: «در جلسه بازجویی... از ماجرای نامه بهرامیان در باره دکتر یزدی سخن گفتم... که بهرامیان از تماس‌های دکتر یزدی با مقامات آمریکایی نوشته و مدعی شده بود که برخی سناتورهای و روزنامه‌نگاران منتسب به سازمان سیا او را از دوستان خود نامیده‌اند... و در پاسخ به این سؤال که از چه روی افراد از یک سو دکتر یزدی را وابسته به آمریکا و از سوی دیگر علاقمند به جمهوری اسلامی می‌دانند، نوشتم که افرادی که این نسبت را به دکتر یزدی می‌دهند، جمهوری اسلامی را چندان بی ارتباط با آمریکا نمی‌دانند و معتقدند دکتر یزدی از تماس‌ها و نفوذی که در آمریکا دارد به نفع جمهوری اسلامی استفاده می‌کند.» بهرام بهرامیان از دوستان دوران تحصیل بهبهانی در انگلستان، از مرتب‌ترین قدیمی برخی رهبران نهضت آزادی بود که اسناد روابط اطلاعاتی وی با آمریکا از لانه جاسوسی به دست آمد، و سپس وی به آمریکا گریخت. اما ارتباط مکاتبه‌ای و تماس‌های وی با داخل کشور همچنان ادامه داشت.

امیرانتظام به عنوان سخنگوی دولت موقت طی مصاحبه مطبوعاتی در فروردین ۵۸ با اشاره به شایعات موجود درباره خود، دکتر یزدی، قطب زاده و بنی صدر، چنین گفت: «ما از زمانی که دانش آموز و در دبیرستان مشغول تحصیل بودیم در ملی شدن نفت مبارزه کردیم و سهم داشتیم. بعد از حکومت دکتر مصدق در نهضت مقاومت ملی و سپس در نهضت آزادی به رهبری مهدی بازرگان همکاری داشتیم. ما کسانی نیستیم که امروز به هم رسیده باشیم... بنده آمریکایی نیستم و دکتر یزدی عضو سیا نیست.»

مهندس عباس امیرانتظام در ۲۸ آذر ۵۸ به اتهام همکاری با سازمان جاسوسی سیا و ارتباط پنهانی با آمریکا توسط دادستانی کل انقلاب بازداشت شد. در اسناد کشف شده لانه جاسوسی چندین برگ سند درباره امیرانتظام وجود دارد که مخلوطی از روابط دیپلماتیک و اطلاعاتی وی با آمریکایی ها را نشان می دهد. تیتیر نخست بسیاری از روزنامه ها چنین بود: امیرانتظام به اتهام همکاری با «سیا» بازداشت شد. محاکمه علنی وی از روز ۲۶ اسفند ۱۳۵۹ در دادگاه انقلاب اسلامی آغاز شد. دادگاه امیرانتظام از معدود دادگاه هایی بود که متن کامل آن را بسیاری از مطبوعات آن زمان منتشر کردند. این محاکمه مجموعاً ۱۷ جلسه به طول انجامید. مهندس بازرگان و برخی دیگر از اعضای دولت موقت مانند دکتر یدالله سبحانی، دکتر احمد صدرحاج سیدجوادی، مهندس محمد توسلی و دکتر ابراهیم یزدی به حمایت از امیرانتظام در این دادگاه حضور یافتند و از او دفاع کردند.

در ۲۱ خرداد ۱۳۶۰، متن حکم دادگاه انقلاب اسلامی درباره مهندس عباس امیرانتظام صادر گردید که طبق آن، نامبرده به جرم شرکت در توطئه انحلال مجلس خبرگان، انجام ملاقاتها و تماسهای سری با دشمنان انقلاب و دادن اطلاعات به آنها در مورد مسائل و مشکلات داخلی، فراری دادن سران فاسد رژیم شاه و مأموران سیاسی سفارت رژیم شاه در اسرائیل، به حبس ابد محکوم شد. روزنامه کیهان که تحت سرپرستی حجت الاسلام سید محمد خاتمی قرار داشت، خبر مزبور را با این تیتیر منتشر کرد: «امیرانتظام به جرم جاسوسی برای آمریکا به حبس ابد محکوم شد.»

قبلاً هم متعاقب افشاگری دانشجویان پیرو خط امام و بازداشت امیرانتظام، روزنامه جمهوری اسلامی که به سردبیری مهندس میرحسین موسوی منتشر میشد در صفحه اول با تیتیر بسیار درشت چنین نوشته بود: «امیرانتظام به جرم جاسوسی به نفع «سیا» دستگیر شد.»

با آن که تعابیر و لحن دانشجویان ارائه کننده چند سند اولیه درباره امیرانتظام، تند و تهاجمی بود اما آنان از عبارت «جاسوسی» استفاده نکرده بودند و از اینکه چنین تیتیری در روزنامه جمهوری اسلامی به کار رفته بود، راضی نبودند. بعدها آیت الله دکتر بهشتی نیز فاش ساخت که ایشان نیز از این کار تندروانه انتقاد کرده بود.

اما روزنامه تحت مدیریت مهندس موسوی مجدداً به تکرار «اتهام» جاسوسی برای امیرانتظام ادامه داد و در سرمقاله شماره بعدی چنین تأکید کرد: «سزای کسانی که جاسوسی برای آمریکا می کنند نیز چیزی غیر از اعدام نمی تواند باشد.»

بعدها مهندس میرحسین موسوی در مصاحبه ای، احساسات و دیدگاه خود درباره افشاگری علیه امیرانتظام را اینگونه توصیف نمود: «... خاطره آن شبی را نقل می کنم که اسناد لانه جاسوسی در رابطه با امیرانتظام افشا شد.

واقعا احساس می کردم کوه سنگینی از روی دوش من برداشته شد... بعد از انقلاب ما شاهد یک چهره‌ای بودیم به عنوان سخنگوی دولت که یک سنجاق طلا روی کراوات خود میزد... آن سنجاق همیشه مانند یک تیغی بود که در چشمان من فرو می‌رفت... مسائل پشت پرده ای بود که در شورای انقلاب و این سو و آن سو شاهد و ناظر بودیم... افشا شدن این چهره به نظر من مقدمه ویرانی عظیمی [در جریان لیبرالها] بود که ما طبیعتاً پیشگویی آن را می کردیم و واقعا هم چنین شد. من هیچ موقع خوشحالی آن شب را فراموش نمی‌کنم... اینکه شروع شد به افشاگری این جریان [لیبرالها]، این امید را به ما می‌بخشید، با معجزاتی که در انقلاب دیدیم، این انقلاب تا آخر بتواند پیش برود و این جریان را جارو کند و چنین هم کرد.»

اما دکتر یزدی بارها و مکرراً به انحاء مختلف از امیرانتظام دفاع کرده و او را بی‌گناه خوانده است. یکی از جرایم اثبات شده امیرانتظام، طراحی انحلال مجلس خبرگان قانون اساسی بود که به رغم عدم امضای اولیه طرح مزبور در سال ۵۸، دکتر یزدی در اردیبهشت ۱۳۶۰، به همراه ده تن از کسانی که آن طرح را امضا کرده بودند طی اطلاعیه ای در دفاع از امیرانتظام با ذکر «مسئولیت مشترک وزرا» بر مسئولیت و موافقت حقوقی خود با آن توطئه کودتاگونه پای فشردند. طرح انحلال مجلس خبرگان که در جلسه ای با حضور «سران نهضت آزادی» ریخته شده بود، به قول امیرانتظام: «اگر این طرح، تصویب و از رادیو تلویزیون اعلام می‌شد، انقلاب دیگری بود در انقلاب.»

طی سال‌های گذشته دکتر یزدی بارها در سخنان و مصاحبه‌های خود به طراحی ابرقدرت‌ها برای نفوذ در بین مقامات ایران پسا انقلاب اشاره کرده و البته آدرس مصادیق آن را بیشتر در مخالفان خود و نهضت آزادی معرفی می‌کرد. از جمله در مصاحبه‌ای به سال ۱۳۹۴، گفت: «دولت‌های آمریکا، انگلیس و اسرائیل... قدرت‌های شکست خورده از انقلاب، سه سناریو برای مقابله با انقلاب تدارک دیده بودند که به نظر من در دو مورد آن ناکام ماندند، اما در مورد سوم موفق شدند. اولین سناریو، بی‌ثبات‌سازی... سناریوی دوم، حمله نظامی... اما سناریوی سوم، ورود نفوذی‌ها به درون نهادهای نظام جدید بود. به نظر می‌رسد که در این سناریو موفق شدند... بسیاری از اتفاقات دهه‌های ۶۰ و ۷۰ و بعد از آن زیر سر همین نفوذی‌هایی بوده است که داخل سیستم شده‌اند. شما وقتی به اتفاقات غیرعادی و غیرطبیعی آن سال‌ها نگاه می‌کنید متوجه می‌شوید که اکثر آن‌ها زیر سر همین نفوذی‌ها بوده است... به فهرست اسامی کسانی که در نهادهای مختلف نظام بوده‌اند و فرار کرده و به کشورهای خارجی پناهنده شده‌اند و یا در سال‌های اخیر به جرم جاسوسی برای موساد دستگیر و زندانی یا اعدام شده‌اند، رجوع کنید.» البته آقای یزدی به این واقعیت نمی‌پرداخت که بخش عمده‌ای از این فهرست شامل اعضا، هواداران و مرتبطان نهضت آزادی و دوستان نزدیک آقای دکتر یزدی است. چه آنها که در نهضت آزادی خارج از یاران و دستیاران شخص وی بوده‌اند و چه آنان که با نهضت آزادی داخل و مؤتلفان آن سابقه ارتباط و همکاری زیاد داشته‌اند، و چه خیل قابل توجهی از کسانی که از بدو روی کارآمدن دولت موقت و سال‌های بعدی به حلقه سیاسی و فکری و محفلی دکتر یزدی پیوسته‌اند، و اکنون جمع کثیری از خواستاران براندازی جمهوری اسلامی در خارج کشور را تشکیل می‌دهند. البته، به باور بسیاری از پژوهشگران سیاسی و برخی

مسئولان ارشد گذشته و حال کشور، آقای دکتر یزدی در صدر فهرست «مظنونین همیشگی» نفوذ آمریکایی در انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، قرار داشته است.

نشریه سازمان مجاهدین انقلاب در سال ۱۳۷۷ و در شرایطی که دکتر یزدی با دعوی ایفای نقش در پیروزی رئیس جمهور دولت هفتم خود را شریک سیاسی آن دولت و سازمان مزبور معرفی می کرد، در مورد احتمال تماس نامشروع و پنهان با بیگانگان توسط گروه وی، چنین نوشت: «پرسیده بودیم که چگونه نهضت آزادی به عنوان یک حزب سیاسی خود را مجاز به تماس و مذاکره با ابرقدرت‌های سلطه‌گر خارجی بر سر آینده ایران دیده است، و چه تضمینی وجود دارد که این مذاکرات و تماس‌ها هم‌اکنون در جریان نباشد؟... ما حق مذاکره با قدرت‌های سلطه‌گر در باره آینده کشور را برای هیچ حزب و گروهی قائل نیستیم و همچنان منتظر می‌مانیم تا نهضت آزادی به این سؤال مشخص پاسخ دهد چه تضمینی وجود دارد که این حزب در حال حاضر یا در آینده به چنین مذاکراتی اقدام نکند؟»

### مرکز اسناد ساواک

طبق خاطرات دکتر یزدی، مهندس بازرگان، رسیدگی به ساختمان و اسناد ساواک و کارمندان آن را بر عهده وی واگذار کرده بود که تا زمان انتصاب به وزارت امور خارجه این کار را مستقیماً بر عهده داشت و تا مدتی بعد هم، بعضی افراد منصوب و مورد اعتماد وی کماکان دارای مسئولیت و اختیار در مرکز اسناد ساواک بودند. وی به سال ۹۴ در مصاحبه ای چنین گفت: «چون ساواک به جهت اداری زیرمجموعه نخست‌وزیری بود، مهندس بازرگان سرپرستی آن را به ما واگذار کرد و من مسئولیت را به یک هیات ۵ نفره شامل آقایان مهندس عبدالعلی بازرگان، مجید حدادعادل، مهندس [باقر] ذهبیون، مهندس هادی نژادحسینیان و [حسام الدین] انتظاری واگذار کردم... ساواک دارای چندین اداره بود که از مهم‌ترین آن‌ها اداره‌های دوم و اداره هشتم بود که مربوط به ضد جاسوسی در داخل و خارج از کشور بود... هنوز همه مدیران ساواک از ایران بیرون نرفته بودند. تحقیق کردم یکی از این مدیران را که هنوز در ایران بود به نخست‌وزیری احضار کردم، به او اطمینان داده شد که منظور، بازداشتش نیست. آمد و به اتفاق او به ساختمان ساواک رفتیم. او اسناد بسیار مهمی را از فعالیت دو اداره هشتم و دوم به ما نشان داد... ساواک خیلی منظم و دقیق کار می‌کرده و همه چیز در ساواک با برنامه و دقیق اجرا می‌شده است. تمام فعالیت‌هایش مکتوب و اسناد آن در پرونده‌ها و یا در کامپیوترها ذخیره می‌شده است... در ساواک بخش‌های مختلفی وجود داشت و قطعاً با سیا و موساد در ارتباط بوده و توسط آمریکا و اسرائیل مجهز شده و آموزش دیده بودند.»

به گفته دکتر یزدی: «شورای مدیریت ساختمان و اسناد ساواک، از نخست‌وزیری به ساختمان مرکزی ساواک منتقل شد. اولین کار آن‌ها رسیدگی به وضعیت اسناد اداره سوم [امنیت داخلی] بود... یکی دیگر از اقدامات گروه سرپرستی ساختمان و اسناد ساواک، بررسی پرونده‌های محرمانه در اداره گذرنامه بود.»  
وی در اواخر اسفند ۵۸، طی مصاحبه ای گفت: «تمام مدارک و اسناد در اختیار من نیست. وقتی که مردم

مراکز ساواک و جاهای دیگر را تسخیر کردند در دو هفته اول این مراکز در دسترس خیلی از افراد بوده بنابراین، مدارکی در منازل اشخاص و جاهای مختلف است و اخیراً دولت تصمیم گرفته و کمیته‌ای را مأمور کرده است که به تدریج این مدارک و اسناد را جمع‌آوری کند. بعضی از این اسناد از نظر امنیت مملکت مهم است و برخی از آن‌ها از نظر شناسایی و جهت‌گیری در پاک‌سازی سازمان‌ها مهم است.»

حجت الاسلام دکتر سید حمید روحانی رییس سابق مرکز اسناد انقلاب اسلامی در باره نقش دکتر یزدی در خروج غیرقانونی اسناد ساواک، چنین نوشته است: «نخستین گروهی که به مرکز اسناد ساواک راه یافت، عناصری از جبهه ملی و نهضت آزادی بودند. طبق خبرهای تأییدشده و مورد اعتماد و گواهی شاهدان عینی، آقای دکتر یزدی اسناد و مدارک فراوانی را با کامیون و وانت بار از آن مرکز بیرون برده است.» گفتنی است که علاوه بر نقص و کاستی در پرونده‌های بسیاری افراد و گروه‌ها مانند نهضت آزادی و سران آن، بررسی‌های مسئولان ذیربط نشان می‌داد که بخش قابل توجهی از اسناد پرونده دکتر یزدی نیز موجود نیست، و متناسب با حضور ۱۸ ساله وی در فعالیت‌های سیاسی خارج کشور و چند سال قبل از خروج وی از ایران، و مراقبت‌های متعارف ساواک در داخل و خارج، تعداد اسناد وی بسیار کمتر از حد معمول است و در باره خیلی از موارد مخفی و حتی فعالیت‌های علنی وی در خارج، هیچ گزارش و سندی در پرونده‌اش وجود ندارد. دکتر یزدی جایی تعریف کرده بود که مهندس هادی نژاد حسینیان (عضو شورای مرکزی نهضت آزادی خارج و منصوب دکتر یزدی در کمیته مدیریت ساختمان و اسناد ساواک) به وی اطلاع داده که پرونده‌اش در ساواک را بعد از مدت‌ها پیدا کرده و در گاو صندوق آنجا نگهداری می‌کرد.

### دادگاه انقلاب، محاکمه هویدا

در ۲۳ بهمن ۵۷، دو گروه جداگانه از مقامات بازداشتی رژیم شاه در مصاحبه رادیوتلوویزیونی و مطبوعاتی شرکت کردند که اداره‌کننده هر دو مصاحبه، دکتر ابراهیم یزدی بود و گاه نیز با سؤالات شبیه بازجویی یا اظهارات خود، در روند گفتگوها مشارکت می‌کرد. یزدی در سمت معاون نخست وزیر در امور انقلاب، طی مصاحبه‌ای که سوم اسفند ۵۷، انتشار یافت در باره دادگاه‌های انقلاب و مجازات اعدام مقامات مجرم رژیم پهلوی، اینگونه اظهار داشت: «به موجب پیشنهاد شورای انقلاب اسلامی و دستور صریح رهبر انقلاب حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی، دستور تأسیس دادگاه‌های فوق العاده انقلاب اسلامی را به دولت صادر فرموده‌اند و بر اساس امر امام، دادگاه‌های مخصوص تشکیل شده است تا به حساب جنایت‌ها، آدمکشی‌ها، خیانت‌ها و چپاول‌ها و غارتگریهایی که به دست عمال کثیف رژیم سابق انجام شده است، رسیدگی نماید و بر طبق موازین قضاء شرع اسلام و مقررات اسلامی، آنها را به مجازات برسانند. و همانطور که می‌دانید دو گروه از این جنایتکاران در دادگاه انقلابی محاکمه و به جزای اعمال خودشان رسیده‌اند.»

اواخر دهه هفتاد شمسی دکتر یزدی در باره شکل‌گیری دادگاه‌های انقلاب چنین نوشته است: «پایه‌های دادگاه‌های انقلاب در نخست وزیر ریخته شد. اولین آیین‌نامه و اساسنامه دادگاه انقلاب در معاونت نخست

وزیری در امور انقلاب ریخته شد تا رسیدگی به ضد انقلاب قانونمند باشد. علاوه بر این مهندس بازرگان اصرار داشت که کار اصلی دادگاه انقلاب، نه معطوف به گذشته، بلکه به حال و آینده باشد و دادگاه «ضد انقلاب» بشود.»

لازم به ذکر است که از طرف مهندس بازرگان، سه حکم برای دادگاه انقلاب صادر شده بود: یکی به نام آقای سید رضا زواره ای از وکلای دادگستری به عنوان مسئول دادرسی انقلاب، یک حکم به نام آقای علی نراقی از قضات جوان دادگستری به عنوان حقوقدان دادگاه انقلاب و یک حکم هم به نام ابوالفضل حکیمی (عضو قدیمی نهضت آزادی و برادر رییس دفتر بازرگان) به عنوان مشاور دادرسی انقلاب (وی تا اول خرداد ۵۸ در زندان قصر به کار مشغول بود). از سوی رهبر کبیر انقلاب نیز حجت الاسلام خلخالی در تاریخ ۵ اسفند ۵۷ با تأکید بر رعایت عدل و موازین شرعی به عنوان قاضی و حاکم شرع دادگاه انقلاب، منصوب شد. «عدالت و قاطعیت» آقای خلخالی به عنوان یک مجتهد مبارز و شجاع برای اغلب شاگردان و یاران امام محرز بود. و حتی آیت الله طالقانی در شورای انقلاب تصریح کرد که او را «عادل» می داند، و افرادی مانند مهندس سبحانی هم به قاطعیت و درستی اقدامات وی در محاکمه سران رژیم شاه تصریح داشتند. البته در همان ابتدا انتقاداتی به شیوه و سرعت محاکمه‌های وی وارد شد و به سرعت دستورات و مقررات لازم از سوی امام و شورای انقلاب ابلاغ گردید. اما در مورد محاکمه سران مجرم و شناخته شده رژیم پهلوی، با توجه به شرایط حساس انقلاب و امکان وقوع کودتا و بازگشت رژیم پهلوی، و مطالبات مردم خشمگین و داغدیده برای مجازات سریع آنان، نوعی اجماع در افکار عمومی ایجاد شده بود.

به تعبیر حجت الاسلام حسن روحانی: «اقدامات انقلابی دادگاه انقلاب در روزهای اولیه پس از پیروزی انقلاب، باعث یأس قدرت های غربی و طرفداران رژیم گذشته و عامل بزرگی برای تثبیت انقلاب اسلامی بود.» آیت الله طالقانی طی مصاحبه مطبوعاتی در ۲۶ اسفند ۵۷، درباره دادگاه‌های انقلاب و مجازات اعدام مقامات مجرم رژیم شاه، به سؤال یک خبرنگار خارجی چنین پاسخ داد:

«در همه کشورهای انقلابی هزاران نفر در روزهای اول انقلاب، اعدام می شوند. اگر ما می خواستیم مانند همه کشورهای انقلابی عمل کنیم با عصبانیتی که مردم ما از عوامل رژیم سابق داشتند، باید روزی صد نفر را اعدام کنیم. از ابتدای سقوط رژیم تا به حال، من خیلی در این محاکمات وارد نیستم و نمی خواهم دخالت کنم، ولی در روزنامه‌ها که می بینم و می خوانم اکثر اینها را که می شناسم دستشان به خون جوانان ما آلوده است و هزاران شهود عینی برای مجرمیت آنها در میان مردم موجود است.

[در دادگاه انقلاب] احتیاج به آن طرز روش دادگاه‌های معمول، هیچ نیست. از جهت دیگر، کسی وکالت آنها را قبول نمی کند. حتی آن وکلای عادی و بی تفاوت نیز در خودشان احساس شرمندگی می کنند و قدرت دفاع ندارند... گفته‌های اینها، دلایل جرم آنها، در روزنامه‌ها منعکس می شود.

متأسفانه قریب یک دهه یا بیشتر است که در ایران در رژیم سابق، دائماً دادگاه‌های مخفی فعالیت داشته و دسته دسته می کشتند، و نه علل جرمش برای مردم معلوم بوده و نه هم شهود عینی در آن حضور داشتند. و از

شما غربی‌ها هم هیچ‌وقت اعتراض ندیدیم، و حالا سر و صدا راه می‌اندازند. در کشورهای غربی، آنها که منافعشان به خطر افتاده، این را یک نقطه ضعفی برای ما کرده، مشغول تبلیغات در دستگاه‌ها و رسانه‌های عمومی‌شان هستند.»

در ادامه، خبرنگار خارجی سؤال کرد چرا آنها را به مرگ محکوم می‌کنید و چرا به حبس ابد محکوم نمی‌شوند؟ آیت‌الله طالقانی در پاسخ گفت:

«در قانون اسلام، اساساً مسئله زندان و محکومیت زندان به صورتی که در دنیا معمول است نیست و اینها دلایلی دارد که من بارها گفتم و خواهم گفتم... چون کسی که جانی و آدمکش باشد و مفسد در زمین و قابل اصلاح نباشد، در همه دنیا محکوم به مرگ است. بعضی از کشورهایی هم که قانون اعدام را ندارند به صورت دیگر مردم را می‌کشند. اسرائیل مثلاً مدعی است که قانون اعدام ندارد. فلسطینی‌ها را در کوی و برزن و هر جا شکار می‌کنند، مردم بی‌گناه جنوب لبنان را زن و کودک و زارع و کاسب را زیر بمب‌ها از بین می‌برند، بدون اینکه گناهی داشته باشند. و یا [همان‌طور] آمریکای به اصطلاح آزادیخواه.

به عقیده شما، روی این اصل، همه آدم‌کش‌ها آن هم نه آدمکش فردی بلکه آدمکش حرفه‌ای، باید در زندان‌ها پذیرایی بشوند و از نظر تغذیه و بهداشت و وسائل زندگی تأمین باشند. یک روز هم باز می‌آیند بیرون و کارهایشان را از سر بگیرند. آیا این درست است؟

بگویید اگر شما بودید با این جانی‌ها چه کار می‌کردید؟ این همه جوان‌های ما را از بین بردند، [شما خارجی‌ها چرا] نفس‌ها را حبس کردید؟ این همه جوان‌ها را یک کتاب [= بی حساب]، پی در پی حکم اعدام صادر می‌کردند. و یک عده از بهترین جوان‌های ما هنوز مفقودالآثر هستند و معلوم نیست چه بلایی سرشان آمده. این اعمال، به دست همین کسانی که اعدام شدند صورت گرفت.»

دکتر یزدی که رسماً مسئولیت مستقیم در امور قضایی و دادگاه‌های انقلاب نداشت، به گفته خودش به دلیل اهمیت موضوع، محاکمه هویدا نخست وزیر ۱۳ سال رژیم شاه را شخصاً پی‌گیری می‌کرد. گفتنی است که هویدا به قدری در افکار عمومی منفور بود و از مسئولین اصلی جنایات و خیانت‌های رژیم پهلوی شناخته می‌شد که در اواخر عمر رژیم پهلوی، به دستور شاه همراه تعداد دیگری از مقامات بدنام بازداشت و به زندان افتاده بود. و قرار بود برای آرام ساختن مردم، وی، ارتشبد نصیری رییس سازمان سرکوب و شکنجه (ساواک) و چند تن دیگر، در دولت بختیار محاکمه و مجازات شوند. زیرا شاه، فریبکارانه و برای نجات تاج و تخت خود پس از ۳۷ سال استبداد و غارت و جنایت، طی نطقی در تلویزیون اعلام کرده بود که صدای انقلاب ملت ایران را شنیده و مطالبات مردم را قبول دارد. در واقع، جرایم هویدا و امثال نصیری به قدری آشکار و مبرهن بود که شاه می‌خواست آنها را سپر بلای خود و قربانی کند و همه مسئولیت جنایات خود و خاندانش را به گردن آنان بگذارد. پس از پیروزی انقلاب، مردم تنی چند از محبوسان مزبور از جمله هویدا و نصیری را قبل از آنکه موفق به فرار شوند، از داخل بازداشتگاه نظامی شاه، بیرون آورده و تحویل دادگاه انقلاب داده بودند.

به گفته دکتر یزدی: «وقتی هویدا را به مدرسه رفاه آوردند، بسیار آرام بود. به من گفت که حرف‌های زیادی

برای گفتن دارد و آماده است که بگوید و بنویسد. وقتی در مدرسه رفاه آمادگی خود را برای سخن گفتن ابراز کرد، به دستور من، او را در همان اتاقی که سایر زندانیان بودند، نبردند زیرا من نگران بودم که مخالفان و دشمنانش، به خصوص برخی از امرای ارتش، که در میان بازداشت‌شدگان بودند، او را شبانه سربه نیست کنند.»

حجت الاسلام خلخالی حاکم شرع دادگاه انقلاب درباره تلاش دکتر یزدی برای مداخله در محاکمه هویدا چنین گفته است: «[برای جلوگیری از محاکمه انقلابی هویدا] آقای بازرگان و یدالله سبحانی و فرزند بازرگان [عبدالعلی] بی اندازه در این کار فعال بودند و آقای ابراهیم یزدی نیز فعال بود و بالاخره آنها کاری کردند که محاکمه هویدا به تاریخ بعد از برگزاری فرماندوم جمهوری اسلامی ایران در ۱۲ فروردین به تأخیر افتد... متوجه توطئه شدم و دریافتم آنها با محاکمات قلابی و سرهم‌بندی شده می‌خواهند مثلاً دو سال آقای هویدا را در حلقوم ملت ایران با خیمه شب بازی نگه دارند و مدت محاکمات را به عناوین عدم تکمیل پرونده و عدم شهود معین و عدم صحت مزاج و غیروذلك، طول بدهند تا شاید فرجی در کار باشد و یا اینکه وضعی پیش بیاید که هویدا جهت معالجه به خارج از کشور برود. و آنها روی این اصول پافشاری داشتند تا بالاخره هویدا را از چنگال عدالت بگیرند. و من که مسئولیت قانونی و شرعی دادگاه‌های انقلاب را بر دوش داشتم نمیتوانستم تن به این همه ذلت بدهم و در پیشگاه امام و ملت بزرگ ایران که این همه سیه روزی در طول سیزده سال صدارت هویدا کشیده، بی تفاوت بمانم.»

پس از ساعت‌ها بازجویی و محاکمه، در آخرین جلسه دادگاه علنی هویدا به تاریخ ۱۸ فروردین ۵۸ پس از پرسش‌های آقای خلخالی و سایر اعضای حقوقدان دادگاه، آقای حکیمی منصوب دولت موقت به عنوان نماینده دادستان خطاب به هویدا گفت: آقای نصیری معاون نخست وزیر بوده‌اند و شما هم نخست وزیر، بنا بر این تمام مسئولیت‌ها و کارهای نصیری به عهده شما هم می‌باشد. هویدا پاسخ داد: رؤسای ساواک را اعلیحضرت خودشان تعیین می‌کردند و مستقیم به خودشان گزارش می‌دادند. حکیمی گفت: آقای هویدا من قانع نشدم چون در قانون اساسی مشروطه شخص شاه از مسئولیت مبرا است و نمی‌بایستی در کارهای اجرائی دخالت نماید. او هم در جواب گفت: همه امور زیر نظر اعلیحضرت بوده است. عضو دادستانی منصوب مهندس بازرگان هم خطاب به وی تأکید کرد: این، گناه شما را بیشتر می‌کند، اشکال شما و ضعف شما باعث شده بود اعلیحضرت همه کاره مملکت بشود.

پس از اولین محاکمه در اواخر اسفند ۵۷، و پیش از آغاز نوبت دوم محاکمه علنی هویدا، چارلز ناس کاردار سفارت آمریکا در تهران به درخواست هنری پرشت (پرکت) مسئول میز ایران وزارت خارجه آمریکا، با دکتر یزدی ملاقات کرد و مراتب نگرانی دولت آمریکا از وضع هویدا را به وی اعلام کرد. به گفته ناس، یزدی به او اطمینان داد که «جان هویدا به هیچ روی در خطر نیست.» دکتر یزدی کل این ماجرا را که توسط پرشت و ناس اظهار شده، در خاطرات خود تکذیب کرده است. ولی هنگامی که خاطرات پرکت به سال ۹۲ به وسیله سایت تاریخ ایرانی انتشار یافت، او مفاد آن را به رغم ارتباط نزدیک با گردانندگان سایت مزبور تکذیب نکرد. پرکت (پرشت) گفته بود: «گمانم روز شنبه‌ای بود. به چارلی ناس زنگ زدم و گفتم: «بین، یه کاری برای هویدا



بکنین. نجاتش بدین.» برایش تلگراف مختصری فرستادم دربرگیرنده توصیه‌هایی برای این کار. او رفت به دیدن یزدی. گفت «ما متوجهیم.» چارلی گفت: «آگه هویدا رو تیرباران کنین، توی ایالات متحده هیچ همدلی‌ای با این کارتون نمی‌کنن، چون این آدم اونجا محبوبه.» یزدی هم جواب داد «ما تمام تلاش‌مون را می‌کنیم.»

جالب توجه است که بر خلاف بعضی تلاش‌های پشت پرده برای مداخله در برخی محاکمه‌های سران رژیم شاه، و مخالفت با مجازات سریع آنها، مسئولان دولت موقت از جمله بازرگان و امیران نظام و یزدی به علت اجماع عمومی و فضای انقلابی حاکم بر کشور در موضع‌گیری‌های رسانه‌ای، از دادگاه انقلاب و اعدام‌ها حمایت می‌کردند. از جمله دکتر یزدی در تاریخ سوم اسفند ۵۷ از محاکمه‌های انقلابی و مجازات‌ها امثال نصیری حمایت کرد و گفت: «دادرسی یک دادگاه ممکن است به دلیل مبرهن بودن جرم و وجود اعترافات و اسناد، یک ساعت طول بکشد، و دادگاهی دیگر ممکن است ۲۴ ساعت طول بکشد و یا یک دادگاه ۲۴ روز طول بکشد، فرق می‌کند. ضوابطی در قضای اسلامی وجود دارد که ما باید از آن ضوابط تبعیت بکنیم، و ما داریم از آن ضوابط تبعیت می‌کنیم.» بعد از اعدام هویدا و تعداد دیگری از سران نظامی رژیم شاه هم، دکتر یزدی در مصاحبه با بی بی سی به تاریخ ۲۴ فروردین ۵۸ چنین گفت: «غربی‌ها در باره اعدام‌ها عمل رژیم سابق حساسیت نشان می‌دهند اما اعمال این افراد را در مورد قتل هزاران نفر، در نظر نمی‌گیرند... این یک انقلاب است نه یک نمایش که مطابق میل شما [غربی‌ها] باشد... خودتان شاهد جنایات نازی‌های آلمان بوده‌اید ولی به شیوه‌ای که مردم، آن جنایتکاران را اعدام کردند شما اعتراضی نکردید، اما نمی‌دانم چرا حالا دلسوز مستی جنایتکار شدید که در اینجا محاکمه‌شان می‌کنند.» ضمناً امیران نظام سخنگوی دولت موقت اعلام کرده بود که از نظر دولت، «هویدا فردی خائن و مفسد فی الارض بود و باید تیرباران می‌شد.»

دکتر یزدی همچنین در ۳۱ اردیبهشت ۵۸ در باره محاکمه‌های دادگاه‌های انقلاب چنین اعلام نظر کرد: «یک انقلابی در کشور ما رخ داده، و در دوران انقلاب عناصری به عنوان جنایتکاران ضد انقلابی که در از بین بردن جان و مال و نفوس مردم دخالت مستقیم یا غیر مستقیم داشته‌اند دستگیر و مجازات شده‌اند. طبیعی است که پس از انقلاب باید به تخلفات و جنایات‌ها رسیدگی شود. این حق ملی ماست که بر اساس ضوابط و معیارهای انقلابی ایران به جرایم جنایتکاران رسیدگی کنیم... چگونه سنای آمریکا هنگامی که رژیم گذشته جوانان ما را بی‌پروا به خاک و خون می‌کشید سکوت کرد و نگفت که حقوق بشر در ایران نقض شده است. اما اکنون... از کسانی که بیش از ۵۰ سال در این مملکت مرتکب جنایات‌های بی‌شرمانه‌ای شده‌اند علناً و صریحاً پشتیبانی می‌کنند.» پیش از آن در ۱۲ اردیبهشت ۵۸، مهندس بازرگان چنین گفته بود: «[در غرب] تبلیغات مطبوعاتی گسترده‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران وجود دارد. بهانه مطبوعات غربی، اعدام‌های دادگاه‌های انقلاب است... آنچه برای ما ایرانیان قابل درک نیست، این احساسات و طرفداری است که مطبوعات غربی به سود خائنان و جنایتکاران کشور ما نشان می‌دهند. خائنان و جانپانی که به جابرانه‌ترین و وحشیانه‌ترین صورت، مدت ۲۵ سال یا بیشتر در این کشور حکومت کردند. در عین حال اگر شمار اعدام‌های دادگاه‌های انقلاب را که به ۶۰ نفر هم نمی‌رسد با تعداد بیش از ۱۰۰ هزار نفری که طی حکومت شاه کشته و یا شکنجه شدند مقایسه

کنیم، توجیه رفتار مطبوعات غربی مشکل تر خواهد شد.»

سوم خرداد ۵۸، آیت الله طالقانی نیز با حملات شدیدی به آمریکا و «شیاطین» نامیدن آمریکایی‌ها، از مجازات اعدام مجرمان رژیم شاه این چنین حمایت کرد: «سنای آمریکا و صهیونیست‌های آنجا.. دیدند که عوام‌لشان برای خدمت به استعمار در حال از بین رفتن است، و اصل مطلب هم همین است، آنها برای کشتن و چگونگی کشتن کسی، دلسوزی نمی‌کنند. بلکه هدف آنها غارت مردم دنیا است. آنها سال‌ها زحمت کشیدند کسی را مانند هویدا برای خود تربیت کردند، لذا در این مورد هم باید دلشان بسوزد. ولی آنها همان مردمی هستند که میلیون‌ها نفر را در ویتنام و کامبوج زیر آتش بمب می‌انداختند و اسرائیل را نیز که هم‌اکنون در حال کوبیدن مردم لبنان و فلسطین است نه تنها جلوگیری نمی‌کنند بلکه آنان را تشویق هم می‌کنند. اینها همان شیاطین دنیا هستند که بر اثر ضربه‌ای که خورده‌اند، ناله سر داده‌اند.»

آیت الله منتظری نیز در ۵ خرداد ۵۸، همراه با حمله شدید به آمریکا از اعدام‌ها چنین دفاع کرد: «در آن روزها که خانواده پهلوی و عمال آنها مردم بی‌پناه ایران را، از پیر و جوان و مرد و زن و کودک در خیابان‌ها و مساجد به مسلسل می‌بستند.. و در آن زمان که هزاران نفر از مردم شریف ایران در میان سیاهچال‌های زندان‌های ایران زیر شکنجه‌های قرون وسطایی قرار داشتند... نمایندگان سنای آمریکا این همه جنایت‌ها را نادیده گرفته و از حکومت شاه جلاد حمایت می‌کردند. آری این همه انسان‌های شریف و بی‌پناه که در فلسطین و لبنان سالهاست به وسیله حمله‌های وحشیانه اسرائیل عامل آمریکا، شهید می‌شوند گویا انسان نیستند و مشمول حقوق بشر نمی‌باشند. ولی امثال نصیری و هویدا و القانین، با این همه جنایاتشان، مورد ترحم سنای آمریکا واقع شده‌اند.»

دکتر یزدی به رغم مواضع علنی حمایت از دادگاه‌های انقلاب، از اواخر دهه هفتاد شمسی به بعد در گفتگوها و خاطرات خود بارها ادعا کرده که با دادگاه‌های انقلاب و نحوه اعدام‌ها مخالف بوده است. وی از جمله همچون بازرگان، گفته بود که یک علت مخالفتش با تسریع مجازات سران رژیم شاه این بود که «آن افراد اطلاعات فراوانی از درون حکومت شاه دارند، باید به آن‌ها فرصت داده شود تا اطلاعات خود را بیان کنند. برای نمونه از هویدا و صحبتی که او با من در مورد آمادگی اش برای سخن گفتن کرده بود، یاد کردم.»

در پاسخ به چنین دیدگاه‌هایی، حجت الاسلام حسن روحانی در دفاع از دادگاه انقلاب و مجازات سریع سران رژیم شاه در خاطرات خود چنین نوشته است: «دادگاه‌های انقلاب... نقش مهمی بر عهده داشتند. مهم‌ترین کار این دادگاه‌ها اجرای عدالت در مورد سران جنایتکار رژیم [شاه] مانند نصیری رییس ساواک و قصابانی چون خسروداد، ناجی و امین افشار بود. ضد انقلاب وقتی آن برخوردهای قاطع را دیدند و متوجه شدند جمهوری اسلامی ایران با کسی شوخی ندارد، شمشیرهای آخته خود را غلاف کردند و عقب نشستند. البته امروز عده‌ای می‌گویند و می‌نویسند که بهتر بود سران رژیم را مدتی نگه می‌داشتیم و از آنها اطلاعات می‌گرفتیم و بعد به سزای اعمالشان می‌رساندیم، اما متوجه این نکته نیستند که اولاً اطلاعات آنها به درد ما نمی‌خورد، ثانیاً بر فرض که اطلاعات آنان حاوی نکات قابل ملاحظه‌ای بود، تثبیت حکومت اسلامی مهمتر از هر کار دیگری بود. گذشته از اینکه تعداد کسانی که دادگاه‌های انقلاب آنها را به اعدام محکوم کرد، بسیار محدود و در مقایسه با

انقلاب دیگر کشورها بسیار اندک بود.»

حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی هم به سال ۶۰ خطاب به مهندس بازرگان، موضع‌گیری پنهان وی و دوستانش در باره هویدا را اینگونه یادآوری کرد: «آقای بازرگان از این که حتی در مجلس نمایندگان آزادی عقیده و بیان وجود ندارد سخت ابراز ناراحتی می‌کنند و راست هم هست، دیگر، گروهک‌های ملحد و منحرف و محارب نمی‌توانند آزادانه علیه نظام جمهوری اسلامی به لجن‌پراکنی بپردازند و زمینه براندازی را فراهم آورند. دیگر، نمی‌شود آزادانه به نهادهای انقلابی که بر ریشه خون هزاران شهید ایستاده اند تاخت و تاز نمود و دیگر آزادانه نمی‌توان اذهان مردم را مشوب نمود و آزادانه از اعدام رذل‌ترین سرسپردگان رژیم شاه چون هویدا برآشت.»

### دومین وزیر خارجه دولت موقت

به گزارش کاردار سفارت آمریکا در تهران: «مناسبات حسنه با ایالات متحده از اعتقادات شخصی نخست وزیر [بازرگان] است و هنگامی که دادن پست وزارت امور خارجه به یزدی مورد بحث بود نخست وزیر از یزدی درباره این نکته پرسیده بود تا اینکه اطمینان حاصل کرده بود که یزدی از مناسبات دوستانه با ایالات متحده پشتیبانی می‌کند.»

آیت الله طالقانی در جلسه ۲۰ اردیبهشت ۵۸ شورای انقلاب، تأکید کرد که: «دولت موقت نسبت به آمریکا، مستسبع [وحشت زده و از ترس خشکیده] است.» وی چندی پیش از آن با ذکر انتقاداتی در جلسه مورخ ۶ اردیبهشت شورای مزبور، گفته بود: «نمی‌توانم نه از دولت و نه شخص مهندس بازرگان و نه شورای انقلاب، دفاع کنم.»

به سال ۱۳۵۹، در واکنش به دعاوی دکتر یزدی که از سیاست خارجی دولت موقت در مجلس اول دفاع کرد، حجت‌الاسلام مهدی کروی نماینده الیگودرز، همزمان با سایر دوستانش در طیف پیرو خط امام، «از سیاست خارجی دولت موقت، انتقاد کرد و آن را سازشکارانه خواند.» اعتراض و انتقاد اصولی، این نبود که چرا دولت موقت با آمریکا قطع رابطه نکرد و یا اینکه چرا مواضع محکم و قاطع ضدامپریالیستی اتخاذ نکرد؛ چیزی که اصولاً در توان و قابلیت آن نبود و توقع هم نمی‌رفت. به زعم نیروهای مبارز پیرو امام و مردم انقلابی آن زمان، اعتراض و انتقاد به آن بود که دولت موقت برخلاف خط مشی امام، دست «دوستی» به سوی آمریکای دشمن ملت ایران، دراز کرده بود. به تعبیر حجت‌الاسلام سید احمد خمینی: «دولت موقت به لحاظ کج اندیشی و سیاست لیبرالی اش... معتقد به برداشتی که مردم از امام و خط امام داشتند نبود و اعتقاد نداشتند که با آمریکا باید مبارزه کرد و بارها به خود من گفته بودند که... با آمریکا باید ساخت.»

دکتر یزدی به عنوان بیانگر تمایلات و مواضع دولت موقت، در حالی که بیش از سایر اعضای دولت به علت سوابقش در نهضت آزادی خارج کشور، از پیشینه جنایات آمریکا در ایران و جهان به خوبی مطلع بود، در گفتگو با مأمورین آمریکایی، از سوی دولت موقت - و به ناحق از جانب رهبری انقلاب - اظهار می‌کرد که

«ایران میخواهد این روابط را بهبود بخشیده و گذشته را فراموش کند.» طبیعی و منطقی بود که پس از طرح عمومی مشابه این اظهارات و انتشار اسناد، برای بسیاری از مردم این سؤال طرح شود که آیا او از سوی ملت زجر دیده ایران که بخش اعظم مفاسد و جنایات رژیم پهلوی را ناشی از دخالت و حمایت آمریکا می‌دانستند، این حق را داشت که بگوید: «گذشته گذشته است» و برخلاف خط امام و مسیر انقلاب اسلامی، «بهبود» روابط با دولتی را خواستار گردد که به مسئولیت خود در کودتای ۲۸ مرداد و تحکیم سلطه جنایتکاران رژیم پهلوی اعتراف و از آن عذرخواهی نکرده بود و هنوز به دشمنی خویش ادامه می‌داد؟

امیرانتظام یار قدیمی دکتر یزدی و سخنگوی دولت، در ۱۹ خرداد ۵۸ اعلام کرد: «دولت ایران علاقمند است روابط حسنه‌اش را با آمریکا و دیگر کشورهای دنیا ادامه دهد.» و دکتر یزدی در تاریخ ۲۶ خرداد ۵۸، در مورد روابط با آمریکا تأکید کرد که: «ما تمام کوشش خود را در جهت بهبود آن به کار خواهیم برد.»

گزارش یکی از مصاحبه‌های دکتر یزدی در یک سند سفارت آمریکا چنین است: «یزدی آن‌طور که در تهران تایمز ۲۳ ژوئن [۱۹۷۹] [= ۱۳۵۸/۴/۲] منعکس شده شخصاً این مسئله را مطرح نموده که ایران نمی‌تواند به تنهایی به پیش برود. یزدی صریحاً به ادامه وابستگی به غرب اقرار کرد.» به دنبال این نوع گزارش‌های سفارت آمریکا درباره یزدی و امیرانتظام، وزارت خارجه آمریکا به سفارت تهران، دستور قدردانی از آن دو نفر را صادر کرد: «هنگامی که شما یزدی یا امیرانتظام را ببینید خواهشمند است قدردانی ما را از اظهارات اخیر مفیدشان در تلویزیون راجع به روابط ایالات متحده و ایران ابراز دارید.»

گفتنی است وقتی که در اسفند ۱۳۵۷ جیمز بیل به عنوان معاون مرکز پژوهش‌های خاورمیانه دانشگاه تگزاس در میزگرد مجله تایم دکتر یزدی و مهندس امیرانتظام را از طرفداران آمریکا معرفی کرد، طی گزارش‌هایی از سفارت آمریکا در تهران، به مقامات دولت آمریکا هشدار داده شد که انتشار چنین مطالبی می‌تواند به یزدی و امیرانتظام صدمه وارد کند. سولیوان سفیر آمریکا به وزارت امور خارجه دولت متبوع چنین نوشت: «متأسفانه بیل، از یزدی و [امیر]انتظام که هر دو از افراد مهم دولت بازرگان هستند، اسم برد. در شرایط فعلی این عمل فقط می‌تواند به آنها صدمه بزند و ممکن است به این منجر شود که آنها گامی به جهت اثبات اینکه عامل آمریکا نیستند، بردارند.»

البته علاوه بر انگیزه رفع اتهام مزبور، دکتر یزدی به علت مواضع و دیدگاه‌های ناشی از فعالیت در نهضت آزادی خارج کشور، بیشتر از سایر اعضای نهضت و دولت موقت، درباره آمریکا نظرات متمایز و انقلابی نیز ابراز داشته است. وی در بیان شعارهای تند علیه امپریالیسم آمریکا، نه تنها کم نمی‌آورد، بلکه گاهی جلوتر و فراتر از دیگران، ظاهر می‌شد.

از جمله، به تاریخ ۱۶ شهریور ۱۳۵۸، در کنفرانس جنبش غیر متعهدها در هاوانا، نطق دکتر یزدی وزیر خارجه دولت موقت، مشحون از مضامین و مواضع ضد امپریالیستی و آمریکاستیزانه بود: «تا آخرین لحظات رژیم پهلوی، آمریکا از ایران به عنوان یک دولت دست‌نشانده خود حمایت کرد... امروز امپریالیسم آمریکا به یکی از صادرکنندگان بزرگ اسلحه و تکنولوژی ظلم و ستم به کشورهای تحت استیلای خود... تبدیل شده است... در

عصر ما امپریالیسم، تنفر و مقاومت بی‌سابقه‌ای را در میان مردم دنیای تحت استیلای خود به وجود آورده است... مهم‌تر از سلطه ابرقدرت‌ها در ابعاد سیاسی و اقتصادی، سلطه امپریالیسم و استعمار در ابعاد فرهنگی‌اش می‌باشد... ای برادر! تا زمانی که امپریالیسم، استعمار، صهیونیسم، سلطه‌طلبی، نژادپرستی و استثمار هست به جهادت ادامه بده.»

در مجمع عمومی سازمان ملل مورخ ۱۲ مهر ۱۳۵۸ نیز دکتر یزدی گفت: «رژیم شاه و شخص وی خدمتگذار امپریالیسم و صهیونیسم بود... [پیروزی انقلاب] نتیجه نهایی بیش از یک سال تظاهرات و اعتصابات علیه رژیم پهلوی و امپریالیسم آمریکا بود... دولت موقت بازرگان تحت رهبری امام خمینی با افتخار، پیوستن ایران را به نیروهای ضد استعماری، ضد صهیونیستی، و ضد امپریالیستی اعلام کرده است... اختناق، سلطه، و میلیتاریسم کالای امپریالیسم است.» مع‌الوصف، در عمل، دکتر یزدی با توجه به فضا و شرایط انقلابی کشور، به دشواری می‌کوشید روابط شکننده و بحرانی با آمریکا را «بهبود» بخشد.

روزنامه کیهان مورخ ۱۵ مهر ۵۸ به نقل از رادیو صدای آمریکا نوشت که دکتر یزدی طی مصاحبه‌ای در نیویورک: «در باره روابط کنونی ایران و آمریکا اظهار داشت که در حال حاضر این روابط سرد است ولی کوشش می‌شود که در آینده نزدیکی این روابط، بهتر و نزدیکتر شود.»

هنری پرکت (پرشت) مدیر میز ایران در وزارت خارجه آمریکا، طی ملاقات با دکتر یزدی وزیر امور خارجه دولت بازرگان به تاریخ ۳۰ مهر ۵۸، ضمن آرزوی موفقیت برای دولت موقت، پیشرفت این دولت را موجب پیشرفت منافع آمریکا توصیف کرد: «ما آرزو مندیم که دولت موقت ایران در کوشش‌های خود موفق باشد زیرا به همان اندازه که دولت موقت ایران نسبت به ثبات پیشرفت حاصل کند، منافع ما در ایران پیش می‌رود.»

به نوشته جیمز بیل، اما آمریکایی‌ها فقط وعده می‌دادند و برای حمایت از دوستان خود، در عمل اقدام مفیدی انجام ندادند: «میان‌روها با خشم و ناامیدی دائماً به دیپلمات‌های آمریکایی از رفتار غیردوستانه و کوتاهی‌های سیاسی گله می‌کردند... در اوایل اکتبر ۱۹۷۹ (مهر ۱۳۵۸) عباس امیرانتظام، آمریکا را متهم ساخت که سخن دوستانه زیاد می‌گوید، ولی از رفتار دوستانه خبری نیست. در حقیقت [آمریکا] به بازی «صبر کن تا ببینیم» مشغول است، که در آینده بار دیگر در امور ایران [مستقیماً] دخالت کند... در یک گفتگوی طولانی در مورد روابط ایران و آمریکا، ابراهیم یزدی با صراحت کامل، در مقایسه با گذشته گفته بود: «آمریکا هیچگاه واقعاً از ما پشتیبانی نکرده است»... اینگونه اشتباهات در مناسبات سیاسی، به منافع آمریکا در ایران به گونه‌ای جدی صدمه زد و در میان چیزهای دیگر، به از میان رفتن نیروهای میانه‌رو کمک کرد.»

گویی همان بلایی که ناشی از اعتماد و دلخوشی دولت دکتر مصدق به آمریکا بر سرش آمد، بر سر وارثان سیاسی‌اش در دولت موقت نیز آمد؛ آمریکا حتی به دوستان و علاقه‌مندان خودش نیز وفا نمی‌کرد، و هنگامی که منافعش ایجاب می‌کرد اشتیاق خود را به آنان، بیشتر به صورت وعده و وقت‌کشی نشان میداد، و با عملکرد منفی و سوء رفتار ناشی از خوی سلطه‌گرانه، اسباب شرمندگی دلبستگان به نتایج دوستی با آمریکا را فراهم می‌ساخت. زیرا در مرام دولتمردان آمریکا، دوستی و دلبستگی کافی نبود و فقط وابستگی و سرسپردگی محض

خریدار داشت.

به رغم تجربه ناکام دکتریزدی در دولت موقت برای بهبود روابط با آمریکا، وی سال‌ها پس از خروج از مناصب حکومتی کماکان در هر فرصتی که مناسب می‌دید از ترغیب و تشویق به مذاکره با آمریکا خودداری نمی‌کرد. وی از میانه دهه هفتاد، به مبلغ پی‌گیر و خستگی‌ناپذیر مذاکره و ارتباط با آمریکا تبدیل شده بود که می‌کوشید با بهره‌گیری از غرب‌گرایی آشکارشده برخی مقامات و جریان‌های سیاسی داخل حاکمیت، به سهم خویش زمینه تحقق آرزوی دیرین خود را فراهم سازد. از جمله در بهمن ۱۳۷۸ اعلام کرد: «حزب ما با مذاکره مستقیم، رسمی و علنی با آمریکا برای رفع اختلافات، با رعایت منافع ملی موافق است.» و در فروردین ۱۳۷۹، پس از اظهار تأسّف رقیق و دیپلماتیک مادلین آلبرایت وزیر خارجه دولت کلینتون نسبت به نقش آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد و حمایت از صدام در جنگ، دکتر یزدی طی مقاله‌ای چنین نوشت: «خانم آلبرایت اگرچه ادامه تحریم اقتصادی ایران را تأیید نمود... آمادگی خود را برای رفع اختلاف... اعلام نموده است... استقبال خانم آلبرایت از تحولات سیاسی اخیر ایران... امری رایج و طبیعی است و دخالت در امور داخلی محسوب نمی‌شود... زمان مناسبی فرا رسیده است که ایران با استقبال از سخنان اخیر وزیر امور خارجه آمریکا، اصل گفتگوهای مستقیم، رسمی و علنی دیپلماتیک... را بپذیرد و آن را اعلام نماید.»

ضمناً دکتر یزدی که بارها مدعی شده که اغلب اقدامات مهم پس از انقلاب ناشی از تعلیم و تصمیم وی بوده است، در باره اولین کار خود در وزارت خارجه نوشته است: «پس از پیروزی انقلاب هنگامی که به وزارت خارجه منصوب شدم اولین گام، اعلام تصمیم دولت ایران در خروج ایران از عضویت در پیمان نظامی ستو بود و همچنین پیمان‌های نظامی دو جانبه‌ای که در زمان شاه میان ایران و آمریکا منعقد شده بود، همه را لغو کردیم.» حال آنکه، لغو عضویت ایران در ستو قبلاً اواخر اسفند ۱۳۵۷ توسط دکتر سنجابی اولین وزیر خارجه دولت موقت، اعلام شده بود. در مورد سایر پیمان‌های نظامی با آمریکا نیز، اسناد و مطالب منتشره نشان می‌دهد موضوع مزبور یک مطالبه انقلابی مردم و رهبران و گروه‌های مختلف سیاسی بوده و هرگز ناشی از ابتکار شخصی یا پیشنهاد فردی دکتر یزدی نبوده است. تاریخ مصوبه لغو مهم‌ترین قرارداد دوجانبه با آمریکا در دولت موقت، ۱۲ آبان ۵۸ در آخرین روز قبل از سقوط دولت بازرگان، بود و نه اولین گام دکتر یزدی در هنگام انتصاب به وزارت خارجه.

همچنین دکتر یزدی در مورد ایده تأسیس جهاد سازندگی نیز ادعای خلاف واقع کرده است: «بعد از برگشت از کوبا، تجربه کوبا در بسیج جوانان و اعزام آنان به روستاها و مشارکت در بازسازی و نوسازی روستاهای کوبا را در جلساتی که روزهای جمعه با جمعی از جوانان انقلابی در دفتر نخست‌وزیری داشتیم مطرح ساختم. از درون این مباحث طرح جهاد سازندگی تهیه و به رهبر فقید انقلاب پیشنهاد شد که مورد تأیید ایشان قرار گرفت و بنیانه آن تهیه شد. با انتشار آن، جهاد سازندگی رسماً آغاز به کار کرد.» ولی سفر کوبای آقای یزدی در شهریور ۵۸ انجام گرفت که سه ماه از زمان اعلام رسمی تأسیس جهاد سازندگی گذشته بود. تاریخ اعلام تشکیل جهاد سازندگی با پیام امام خمینی، ۲۶ خرداد ۵۸ است.

در ۱۳ مرداد ۱۳۵۹ دکتر یزدی طی مصاحبه با روزنامه کیهان تحت مدیریت خود برخی رویکردها و اقدامات خود در دوران تصدی وزارت امور خارجه را اینگونه شرح داد: «من هرگز با صدور انقلاب مخالف نبوده‌ام... اگر منظور از صدور انقلاب، انتقال تجارب انقلابی از ایران به سایر کشورها، و توسعه و گسترش فکر و اندیشه اصیل اسلامی، و کمک به مبارزین و مستضعفین سایر نقاط جهان است، نه تنها با چنین امری موافق هستم، بلکه آن را از ضروریات تفکر و اندیشه اسلامی می‌دانم و وظیفه هر مسلمانی. به دلیل همین اعتقاد، اولین بار بعد از پیروزی انقلاب، در زمان تصدی اینجانب در وزارت امور خارجه، اداره نهضت‌های آزادیبخش جهان به منظور جمع‌آوری اطلاعات در مورد نهضت‌های آزادیبخش و شناخت آنها و تماس با آنها و کمک به آنها، به وجود آمد.»

آقای یزدی در باره انجام بزرگترین پاکسازی در بین وزارتخانه‌ها به تعبیر خودش، چنین گفت: «در زمان تصدی اینجانب از ۸۰۰ نفر کادر سیاسی وزارت امور خارجه حدود ۴۰۲ نفر را بازنشسته یا منفصل از خدمت نمودم و این، بالاترین رقم پاکسازی در وزارتخانه‌ها می‌باشد.»

یادآوری مواردی مانند دفاع از صدور انقلاب و یا پاکسازی از زبان خود دکتر یزدی، درستی و راستی بسیاری از ادعاها و ژست‌های باب طبع اپوزیسیون را که بعدها از سوی وی و دوستانش اتخاذ شد، روشن و شفاف می‌ساخت. اما آقای یزدی با توجه به فرصت طولانی ۳۵ ساله اخیر خود، با پرگویی و زیادنویسی سعی می‌کرد، بسیاری از مواضع و عملکردهای گذشته خود را رتوش کند و چهره جدیدی از خویش بسازد که به کمک امپراتوری رسانه‌ای اصلاح‌طلبان و دوستان داخل و خارج، تا حد زیادی در این کار موفق بود.

### اقدام به فروش اف ۱۴

دکتر یزدی طی مصاحبه ای بعد از اعلام تصمیم دولت به فروش هواپیماهای استراتژیک اف - ۱۴، گفت: «دولت تصمیم گرفته این هواپیماها را به آمریکا یا هر دولت دیگری که حاضر باشد، بفروشد.» از اسفند ۵۷، دولت موقت تصمیم به بازگرداندن هواپیماهای اف ۱۴ را اتخاذ کرده بود و اقدامات عملی را دنبال می‌کرد. استقبال آمریکا از این تصمیم و اقدام، در رسانه‌های بین‌المللی و برخی مطبوعات ایران نیز بازتاب وسیعی داشت. به رغم پیگیری طرفین، دولت موقت ایران و دولت آمریکا عملاً در تحقق سریع این تصمیم، موفقیتی نداشتند. تا آنجا که موضوع تا تابستان ۵۸ ادامه یافت. دکتر یزدی در مصاحبه با مجله تایم مورخ ۶ آگوست ۱۹۷۹ [۱۵ مرداد ۵۸] اقدامات دولت موقت در مورد فروش هواپیماهای اف - ۱۴ را بدین شرح بیان کرد: «در مورد جنگنده های اف - ۱۴ ما از چندی پیش با مقامات آمریکایی وارد مذاکره شده ایم. هدف نهایی ما از این مذاکرات، فروش کلیه این جنگنده ها که شامل ابزار و آلات مربوط به این هواپیما نیز خواهد بود، می‌باشد.»

با مقاومت روحانیون شورای انقلاب و همکاری برخی افسران صالح ارتش و افرادی مانند شهید دکتر چمران، تلاش‌های دولت موقت که از سوی بسیاری، یک «توطئه» و «خیانت» تلقی شد با شکست مواجه گردید و فروش جنگنده های اف - ۱۴ به آمریکا منتفی گشت. اما سؤالاتی که به دنبال آن پدید آمد، هنوز هم

«متنفی» نگاشته است. حجت الاسلام حسن روحانی که به سال ۵۸ در ستاد ارتش مسئولیت داشت میگوید: «از آنجا که من در جریان این کار بودم، تردید ندارم که موضوع فروش جنگنده های اف ۱۴ طرحی بوده که آمریکایی‌ها طراحی کرده بودند و با فریب دولت موقت، طرح آن را به شورای انقلاب برده بودند تا فروش هواپیماها را به تصویب شورای انقلاب برسانند. بعدها که صورت مذاکرات شورای انقلاب را درباره موضوع مزبور مطالعه کردم، دیدم که آقای بازرگان و یزدی اصرار داشتند که هواپیماهای اف ۱۴ به آمریکا پس داده شود، ولی در مقابل، دکتر بهشتی، آیت الله خامنه ای و آقای هاشمی با پافشاری گفته اند که این تصمیم درست نیست و ما باید هواپیماها را حفظ کنیم. به این ترتیب خوشبختانه جلوی این کار گرفته شد و این خیانت تحقق پیدا نکرد.»

در آن زمان حتی در سطح مطبوعات نیز اعتراض هایی به اعلام تصمیم دولت موقت انتشار یافت. از جمله روزنامه جمهوری اسلامی یک هفته بعد از مصاحبه دکتر یزدی، طی مقاله مشروحي تحت عنوان «فروش سلاحها به آمریکا، خیانت به انقلابست»، در مرداد ۵۸ به دولت موقت انتقاد شدید کرد. در این مقاله اقدام به فروش جنگنده های اف ۱۴ اینگونه توصیف شده است: «با فروش این جنگنده ها که مدرن ترین هواپیماهای تهاجمی دنیاست، قدرت هوایی ارتش ایران را در مهم ترین منطقه استراتژیک دنیا تا حد «فلج» ضربه پذیر کرده ایم... به مسئولین و مقامات عالیرتبه دولتی و نظامی کشور هشدار می دهیم که فروش این جنگنده ها در حقیقت، فروش سیستم دفاعی کشور است... این عمل جز خیانت به ایران و انقلاب اسلامی، تعبیر دیگری نخواهد داشت.»

گفتنی است چند بار دکتر یزدی تصریح کرده که وقوع تجاوز ارتش صدام از ابتدا قابل پیش بینی بود و از جمله به سال ۱۳۹۳ در مصاحبه با سایت تاریخ ایرانی نیز گفت: «دولت موقت از اسفند ۱۳۵۷ حمله عراق را پیش بینی کرده بود.» اما شگفت آنکه از همان تاریخ، وی با پیگیری و کوشش مشهود در صدد بود تا توان نظامی ایران را از قدرت استراتژیک اف ۱۴ها محروم سازد.

حجت الاسلام حسن روحانی اقدام دولت موقت به فروش هواپیماهای اف ۱۴ را در خاطرات خود با بیان دیگری اینگونه شرح داده است:

«موضوع دیگری که در تابستان ۱۳۵۸ روی داد و باعث نگرانی فراوانی شد، مسئله پس دادن هواپیماهای اف ۱۴ به آمریکا بود. در آن زمان دکتر یزدی، وزیر امور خارجه در یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد ما با آمریکایی ها صحبت کردیم که جنگنده های اف ۱۴ را به آنها پس بدهیم... متوجه شدیم این کار مانند پس دادن [قرارداد] هواپیماهای اف ۱۶ در زمان بختیار، خیانت بسیار بزرگی است که باید جلوی آن را گرفت. تصمیم مشابهی درباره نیروگاه اتمی بوشهر [توسط دولت موقت] اتخاذ شد که کار راه اندازی آن را متوقف کرد... آمریکایی ها نمی خواستند سلاح های مدرن و استراتژیک در اختیار ایران باشد. در این میان، فقط هواپیماهای اف ۱۴ در دست ایران بود که آن را هم می خواستند پس بگیرند. زیرا در خاورمیانه فقط ایران از این نوع هواپیماها در اختیار داشت، حتی اسرائیل و عربستان هم از این نوع هواپیماها نداشتند... این هواپیماها در دوران دفاع مقدس



نقش بسیار مؤثر و استثنایی در حفاظت از آسمان ایران و مراکز حساس و حیاتی کشور داشتند. بنده در دوران جنگ، در یک سخنرانی در دانشگاه تهران به همین ماجرا اشاره کردم و گفتم که دولت موقت با این تصمیم، خطای بزرگی مرتکب شد، ولی جلوی این کار گرفته شد. پس از آن سخنرانی، دکتر یزدی مصاحبه کرد و اظهار داشت که چنین تصمیمی در کار نبوده و ما نمی‌خواستیم هواپیماها را پس بدهیم. من همان وقت، اسناد آن را از مذاکرات شورای انقلاب جمع‌آوری کردم... و روشن کردم که در دوران دولت موقت، دولت قصد فروش هواپیماها به آمریکا را داشته است.»

به رغم وجود اسناد زیاد و بر خلاف واقعیات، دکتر ابراهیم یزدی بیش از سه دهه به انکار مواضع صریح خویش و دولت موقت درباره تصمیم و اقدام به فروش اف ۱۴ ها پرداخت و بارها تکرار کرد که وی جز «استمزاج» و نظرخواهی از آمریکایی ها، کاری انجام نداده است. در یکی از آخرین موارد این انکار و اصرار پایدار، دکتر یزدی در زمستان ۹۲ طی مصاحبه ای چنین گفت: «آقای هاشمی [رفسنجانی] بعد از استعفای دولت موقت آمد وزارت امور خارجه و به من گفت تو بمان. گفتم من با طناب پوسیده شما به هیچ چاهی نمیروم. برایش مثال زدم این شما بودید که بر اساس گزارش نیروی هوایی ایران، [در شورای انقلاب] تصویب کردید ما درباره فروش هواپیما [ها]ی اف ۱۴ از آمریکایی ها استمزاج کنیم. اما وقتی که موج حرف‌های بی ربط راه افتاد، شما نیامدید به مردم بگویید این مصوبه شورای انقلاب بود، به فلانی چه مربوط است؟»

اسناد پرشمار موجود، نشان می‌دهد که بخش عمده ادعای فوق برخلاف واقعیت است. فقط می‌ماند؛ تقاضای بقای وی در دولت شورای انقلاب، که آن هم با توجه به سوابق موجود از شورای انقلاب و اظهارات علنی منتشره در مطبوعات، چندان قرین صحت به نظر نمی‌رسد. هر چند که اگر قسمت اول نقل فوق هم واقعا رخ داده باشد، دعاوی نادرست بعدی مانند تصویب شورای انقلاب و استمزاج، از کذب به صدق تبدیل نمی‌شد.

حجت الاسلام حسن روحانی به دلیل تصدی مسئولیت های مرتبط با امور نظامی و دفاعی دهه ۶۰، در این مورد چند بار دیدگاه ها و مشهودات خود را بیان کرده و صریحاً پاسخ دکتر یزدی را داده و ناراستی سخنان وی را آشکار نموده است. آقای روحانی پاییز ۶۴ در مقام رئیس کمیسیون دفاع مجلس، طی یک سخنرانی چنین گفت: «اگر نادانی دولت موقت نبود شاید جنگی این چنین بر ما تحمیل نمی شد. آنهایی که حتی تصمیم داشتند هواپیماهای اف ۱۴ ما را به آمریکا پس دهند، و اگر شهید بهشتی ها و عزیزانی چون [آیت الله] خامنه‌ای ها و هاشمی ها در شورای انقلاب نبودند، دولت موقت در تابستان ۵۸ آنها را به آمریکا پس داده بود. من نمی‌گویم خیانت یا عدم خیانت، بلکه این نادانی و عدم تفکر صحیح برای یک ملت انقلابی بود.»

حجت الاسلام هاشمی هم در این باره در خاطرات خود چنین گفته است: «...بختیار در آخرین روزهای صدارت خود، با هماهنگی آمریکایی ها برخی از این قراردادها [با آمریکا] را که در ارتباط با خرید تسلیحات نظامی بود و پول اغلب آنها پرداخت شده بود، بنا به درخواست آمریکایی ها، لغو و از این بابت ضرر و زیان‌های جبران ناپذیری به کشور وارد کرده بود، که بعد از پیروزی انقلاب و استقرار دولت موقت نیز چنین کاری از طرف برخی از اعضای دولت و بعضی از گروه‌های سیاسی با جدیت و به بهانه های مختلف پیگیری

میشد... در این زمینه حتی زمزمه هایی در ارتباط با عودت دادن هواپیماهای جنگنده بسیار مهم اف ۱۴ نیز مطرح شد... [موضوع] در شورای انقلاب مطرح و... از مسأله ای که ادامه آن میرفت تا خساراتی عمده به منافع ملی ما بزند، جلوگیری شد.»

در سال ۱۳۸۲، حجت الاسلام هاشمی در مصاحبه برای کتاب «هاشمی بدون روتوش» گفت: «آقای یزدی و دوستانشان پیشنهاد کردند که اف ۱۴ها را پس بدهیم. می گفتند پرهزینه است... می گفتند جنگی که نداریم، بهتر است این هواپیماها را پس بدهیم یا بفروشیم. البته اگر این کار می شد، خیانت بزرگی بود.»

گفتنی است که سند «تصمیم و اقدام» دکتر یزدی برای فروش هواپیماهای اف-۱۴ توسط حجت الاسلام حسن روحانی در مقام رئیس کمیسیون دفاع دوره دوم مجلس، به این شرح منتشر شد:

«متن یادداشت وزارت امور خارجه دولت موقت خطاب به سفارت آمریکا در تاریخ اول مردادماه ۱۳۵۸:

وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران با ابراز تعارفات خود به سفارت ایالات متحده و پیرو مذاکرات تیرماه گذشته دکتر یزدی وزیر امور خارجه و کاردار سفارت، احتراماً مایل است مطالب زیر را یادآور شود:

دولت موقت جمهوری اسلامی ایران مسئله نگهداری هواپیماهای اف-۱۴ که ۸۰ فروند آن توسط رژیم گذشته خریداری شده بود را مورد مطالعه قرار داد و تصمیم به فروش این هواپیماها گرفته است. از سویی چون این هواپیماها دارای دستگا ههای محرمانه تجسسی می باشند، دولت موقت ترجیح می دهد که دولت ایالات متحده آمریکا در مورد بازخرید ۷۸ فروند موجود آن اقدام کند.»

### مذاکره با برژینسکی

خبر ملاقات و گفتگوی مهندس بازرگان و دکتر یزدی نخست وزیر و وزیر امور خارجه دولت موقت جمهوری اسلامی ایران با زیگنیو برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر رییس جمهور آمریکا در خلال مراسم بیست و پنجمین سالگرد استقلال الجزایر، به سرعت در سراسر جهان و ایران انعکاس وسیعی پیدا کرد. این ملاقات که به علت پایین تر بودن سطح مقام مشاور امنیت ملی آمریکا، در محل اقامت نخست وزیر ایران در بعدازظهر پنجشنبه ۱۰ آبان ۱۳۵۸، صورت پذیرفت یک ساعت و ۲۵ دقیقه به طول انجامید و در آن هیچ عکاس و خبرنگاری حضور نداشت. به گزارش خبرگزاری دولتی پارس این ملاقات، «بسیار مهم تلقی شده است.»

افکار عمومی بین المللی به عنوان مرحله مهمی از سیاست خارجی جدید ایران، پس از انقلاب علیه رژیم آمریکایی پهلوی، نسبت به ملاقات مزبور که اولین ملاقات سطح بالا میان دو دولت ایران و آمریکا بود، حساسیت و توجه نشان می داد. به علت شرایط خاص داخلی در آن مقطع، حساسیت افکار عمومی ایران موجب فوران سؤالات و ابهاماتی اساسی و هشداردهنده نسبت به دولت موقت گردید. با توجه به نقش دکتر یزدی در مقام وزارت امور خارجه، بخش زیادی از مسئولیت این اقدام بر عهده یزدی محسوب می شد.

زیگنیو برژینسکی در بین مقامات دولت کارتر به عنوان رهبر جناح بازها که به سرکوب خشن انقلاب اسلامی مردم ایران اعتقاد داشت، مشهور بود. مشاور امنیت ملی رییس جمهور آمریکا تا آخرین لحظات پیش از

پیروزی انقلاب، بر دیدگاه خود، مبنی بر لزوم ایجاد حمام خون در ایران، پافشاری می‌کرد، همانگونه که استمپل وابسته سیاسی سفارت آمریکا در تهران بدان تصریح کرده است: «... برژینسکی، در ماه ژانویه [دی و بهمن ۵۷]، به دنبال موضوع صف آرای نظامیان در برابر مردم بود... تا آخرین لحظه (یا پس از آن) مشاورین امور خارجی رئیس جمهور [به رهبری برژینسکی] با توجه به گزارش خوش‌بینانه [ژنرال] هایزر... معتقد بودند که ارتش [شاهنشاهی] قادر به اجرای یک کودتاست... در سناریوی برژینسکی ... پیش بینی می‌شد که ایالات متحده آمریکا برای شکست دادن انقلابیون از نیروهای مسلح [رژیم سلطنتی] ایران حمایت کند.»

آشکار بود که در سال ۱۳۵۸، برژینسکی یکی از منفورترین مقامات دولت آمریکا نزد ملت ایران محسوب می‌شد. حساسیت ویژه افکار عمومی نسبت به ملاقات غیرمترقبه مهندس بازرگان و دکتر یزدی با برژینسکی، مضاف بر سایر علل و عوامل، از شهرت بسیار منفی شخص برژینسکی نیز تأثیر پذیرفته بود. در واقع تصویری که از این دیدار در ذهنیت مردم انقلابی نقش بست، ملاقاتی دوستانه با یکی از سرسخت‌ترین دشمنان ملت ایران بود، در شرایطی که وی نسبت به دشمنی خویش اظهار پوزش یا ندامت نکرده بود و بر موضع عداوت خویش باقی بود. گفتنی است که سال‌ها بعد یوسفی اشکوری دوست و همراه دیرین دکتر یزدی آشکار ساخت که گری سیک دستیار ارشد برژینسکی، «از دوستان قدیم یزدی» بوده است.

در آن مقطع پس از پذیرش شاه مخلوع ایران در آمریکا و اوج‌گیری مواضع ضد آمریکایی مردم ایران و نگرانی گروه‌های سیاسی و افکار عمومی از تکرار سناریوی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، ملاقات مزبور حتی با مخالفت دوستان خود بازرگان و یزدی روبرو شد. مهندس عزت‌الله سبحانی می‌گوید: «از ملاقات پیش‌بینی نشده مهندس بازرگان با برژینسکی نیز در شگفت بودیم... این اقدام را درست نمی‌دانستیم و به همین لحاظ به آقای دکتر یزدی که وزیر خارجه دولت موقت بود و در این دیدار حضور داشت، انتقاد کردیم که شما چرا با این امر موافقت کردید. ولی دکتر یزدی به ما گفت که مهندس بازرگان شخصاً در این مورد اصرار داشت...»

ضمناً دکتر یزدی بر خلاف اسناد موجود، به نادرست مدعی شد که ملاقات مزبور از قبل هماهنگ نشده بود و از جمله در یک جلسه مجلس شورای اسلامی، اصرار داشت که ملاقات را غیرمترقبه و بی مقدمه نشان دهد: «شما فقط یک چیز شنیده‌اید که ما در الجزایر انجام داده‌ایم. آن هم ما ملاقات نکردیم، او عیناً مثل شمر که شب عاشورا به دیدن ابوالفضل رفت به دیدن آقای مهندس بازرگان آمد. آقای مهندس بازرگان هم گفتند: چه کنیم او را بپذیریم یا نپذیریم؟»

ولی طبق اظهارات مهندس بازرگان: «کاردار سفارت آمریکا قبلاً به وی اطلاع داده بود که برژینسکی در الجزایر حضور دارد و ممکن است به ملاقات نمایندگان ایران بیاید. این مطلب را دکتر یزدی نیز می‌دانست.» پس مهندس بازرگان دروغ می‌گفت یا دکتر یزدی؟ دکتر یزدی مدعی بود جریان این ملاقات از قبل، مطرح نبوده است. مهندس بازرگان در مصاحبه دیگری صریحاً گفت: «دو روز قبل از عزیمت من به الجزایر، کاردار سفارت آمریکا در تهران به من اطلاع داد که برژینسکی مایل است هنگام اقامت من در الجزایر ملاقات و مذاکراتی انجام دهد.»

دفتر مهندس بازرگان طی نامه‌ای در سال ۶۵، مجدداً تصریح و تأکید کرد که این ملاقات، «پیش‌بینی شده» بود و برژینسکی قبلاً از طریق کاردار سفارت آمریکا در تهران در مجلس جشن سفارت ترکیه، از بازرگان تقاضای ملاقات در سفر الجزایر کرده بود. مهندس مقدم مراغه‌ای که در مراسم روز ملی ترکیه در سفارت این کشور حضور داشته و در تمام مدت میهمانی در کنار مهندس بازرگان بوده است، در خاطرات خود می‌نویسد: «آقای لینگن وزیرمختار سفارت آمریکا... گفت: آقای بازرگان، برژینسکی مایل است در الجزیره با شما ملاقات کند... بازرگان گفت بگویند با دکتر یزدی وزیر خارجه مذاکره کند. تنظیم برنامه ملاقات‌ها با اوست.»

البته دکتر یزدی در موارد دیگری برخلاف ادعای نادرست اولیه خود، ناچار شد به واقعیت ماجرا اذعان کند، و از هماهنگی‌های قبلی برای ملاقات مزبور طی سه مرحله درخواست قبلی آمریکایی‌ها (کاردار آمریکا در جشن روز ملی سفارت ترکیه، اعلام رسمی کاردار آمریکا در تهران دو روز قبل از سفر، درخواست سفیر آمریکا در الجزایر به سفارت ایران) سخن گفت.

جیمز بیل، ملاقات الجزایر را «یک اشتباه عظیم سیاسی» مقامات آمریکا و ایران، توصیف کرده است: «با وجود سوءظن فزاینده در ایران [نسبت به آمریکا] و دادن اجازه ورود به شاه، دیدار در الجزایر واقعا یک اشتباه عظیم سیاسی بود. هر دو طرف دچار اشتباه بزرگی شده بودند: برژینسکی به خاطر غیرحساس بودنش نسبت به رویدادهای ایران، و مقامات ایرانی به خاطر عدم درک صحیح از اوضاع کشور خود. در همان روز [ملاقات] یعنی اول نوامبر، تظاهرات انقلابی شدیدی علیه آمریکا در تهران صورت گرفت. تقریباً دو میلیون نفر تظاهرکننده در خیابان‌ها شعار مرگ بر آمریکا سر دادند. در سخنرانی‌های آتشین، آمریکا را به خاطر دادن اجازه ورود به شاه جنایتکار، نکوهش کردند.»

مهندس سحابی که بارها به اقدام دکتر یزدی و مهندس بازرگان در ملاقات با برژینسکی اعتراض کرده، طی گفتگویی به سال ۱۳۸۳ مجدداً چنین گفت: «وقتی که مرحوم بازرگان در الجزایر با برژینسکی ملاقات کردند، بنده که عضو هیئت اجراییه نهضت آزادی و دبیر آن بودم، از این ملاقات بی اطلاع بودم... بنده جزو معترضین بودم... مورد سؤال بودم در مورد این که چرا آقای بازرگان با برژینسکی که بالاخره اکنون در صف دشمنان ما قرار دارد دست داده و ملاقات کرده است. من هم واقعا نمی‌توانستم جوابی بدهم... تصمیمی گرفته و اجرا شده بود که ما از آن خبر نداشتیم. فقط خود مهندس بازرگان و دکتر یزدی که رفته بودند اطلاع داشتند. البته بنده هنوز جزو هیئت دولت نبودم و عضو شورای انقلاب بودم... تصمیم خود آقای بازرگان بود. البته دکتر یزدی هم همراهشان بود... دکتر یزدی آدم دیپلماتی است... چرا رضایت داده که بازرگان ملاقات کند؟ شاید هم خودش مقدماتش را فراهم کرده باشد. صباغیان نیز گفت: درست است و اگر تقصیری باشد، گردن یزدی است.»

در نقد توجیحات دکتر یزدی از مذاکره مزبور و رویکرد سازش‌جویانه با آمریکا، یک پژوهشگر به سال ۹۴، چنین نوشته است: «سی و شش سال پیش روز ۲۷ شهریور ۱۳۵۹، وقتی ابراهیم یزدی در صحن مجلس شورای اسلامی در توجیه دیدار بازرگان و برژینسکی در الجزایر به قیام عاشورا استناد کرد و گفت «عیناً مثل شمر که شب عاشورا رفت به دیدن [حضرت] ابوالفضل [علیه‌السلام]، [برژینسکی هم] آمد به دیدن آقای مهندس بازرگان»

نمایندگان به این سخن او خندیدند. ابراهیم یزدی اما جدی گفته بود؛ در ادامه هم استدلال‌هایش را بر این تشبیه و تفسیر ادامه داد، اما کسی این حرف‌ها را جدی نگرفت. سی و شش سال بعد هم وقتی ابراهیم یزدی در جایی گفته بود امام حسین (علیه‌السلام) فرموده‌اند: «اگر دین ندارید لیبرال باشید»؛ آن‌جا میزگرد مجله مهرنامه [ش ۴۱] بود و کسی نبود که به این حرف‌ها بخندد؛ با این حال پس از انتشار هم، کسی این حرف‌ها را جدی نگرفت. ابراهیم یزدی اما خیلی دوست داشت عاشورا منبع الهام‌بخش مذاکره با آمریکا و مروج لیبرالیسم باشد. او سعی می‌کرد در مجلس شورای اسلامی و ماهنامه علوم انسانی این تفسیرها را مطرح کند اما هر چه بیشتر می‌کوشید و سعی می‌کرد، کمتر موفق می‌شد. دیگران به حرف‌هایش می‌خندیدند و کسی او را جدی نمی‌گرفت؛ لیبرال‌های نهضت آزادی موفق نمی‌شدند اما احتمالاً کسان دیگری بودند که پا جای پای محافظه‌کاران دولت موقت بگذارند و این راه ناتمام را ادامه دهند.»

حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی در ۱۸ مهر ۱۳۶۰، خطاب به مهندس بازرگان نوشت: «وقتی که دولت موقت در اثر بینش ناسازگاش با محتوای انقلاب اسلامی و با سوءاستفاده از نام و اعتباری که به برکت اسلام و عنوانی که از رهبر انقلاب گرفته بود، راه آشتی دادن انقلاب سازش‌ناپذیر اسلامی با آمریکا را برگزید، وقتی طعن‌ها و لعن‌ها به جای اینکه متوجه آمریکا شود، نهادهای انقلابی و جوانان پرشور و دلسوزان به حال مستضعفان را هدف قرار داد، وقتی که فریاد برآمد که انقلاب به پایان رسیده است و امروز باید با آرامش و متانت!! و منطق و دوراندیشی! به سازندگی پردازیم، و ملاقات با برژینسکی نشان داد که کدام سازندگی و نظامی مورد نظر است... مراد از آمریکایی بودن، نحوه‌ای از دید و بینش است که به سادگی ابزار دست سیاست‌های توسعه‌طلبانه آمریکا می‌شود و به خاطر برخورداری از همین دید و بینش، جریانی که شما در رأس آن قرار دارید همواره از مواضع ضد آمریکایی جمهوری اسلامی - البته با توجیهات گوناگون - اظهار نارضایتی و حتی مخالفت قوی و عملی کرده است. و چه نقصی در کار شماست که فردی چون امیرانظام، جاسوس و مزدور آمریکا تا سطح معاونت نخست‌وزیر و سخنگوی دولت موقت بالا می‌آید؟»

### طناب سقوط دولت موقت

در آن مقطع، چنین به نظر می‌رسید که مهندس بازرگان با طناب وزیر خارجه‌اش دکتر یزدی به چاه ملاقات با برژینسکی فرو رفت و گرفتار آمد، و عواقب تلخش، دامنگیر تمامیت دولت موقت شد و اسباب تسریع در سقوط آن را فراهم ساخت. اما روز ۱۴ آبان ۵۸ قبل از اعلام موافقت امام با استعفای نخست‌وزیر دولت موقت، دکتر یزدی در مصاحبه‌ای فرصت جویانه و با نمایش تبعیت کامل از امام خمینی، در باره واقع بینی انقلابی امام در قبال دولت موقت، چنین سخن گفت: «یکی از خصوصیات امام این است که قاطع است و از کسی رودربایستی ندارد، و هر وقت احساس کنند که در مسئولیت خود قصوری بکنم می‌فرمایند بگذار و برو... من تصور می‌کنم اگر دولت کارش را به خوبی انجام ندهد امام، دولت را مرخص می‌کند. قاطعیت یکی از خصوصیات برجسته امام است... امام بسیار واقع بین است. واقع بینی انقلابی دارد و در چارچوب همین

واقع‌بینی انقلابی است که با صراحت‌هایی که گفتم تصمیم می‌گیرد و هر زمانی که احساس کند کمبودهای من یا دولت جنبه خطرناک و تهدیدکننده پیدا کرده، حتماً دولت را مرخص می‌کند.»

ولی سال‌ها بعد، دکتر یزدی طی گفتگویی سقوط دولت موقت را ناشی از مشکل در مردم و رهبری انقلاب توصیف کرد که درست تشخیص ندادند و سرنوشت کشور را به دست تشخیص آقای مهندس بازرگان نسپردند. جانشین مهندس بازرگان در دبیرکلی نهضت آزادی بر آن بود که مهندس بازرگان بهتر از مردم و رهبری انقلاب و سایر رجال دینی و سیاسی کشور، نفع ملت و مملکت را می‌فهمید و اگر دولت موقت در برابر خواسته‌های مردم ایستاد و «اعتبار سیاسی و وجاهت ملی» خود را از دست داد، کار درستی کرد. اجتهاد دینی و سیاسی امام خمینی و کثیری از مجتهدان، و نیز خط مشی سیاسی رجال انقلابی و پذیرش اکثریت مردم، در برابر آنچه که دکتر یزدی «اجتهاد سیاسی» مهندس بازرگان نامیده، بی‌ارزش و نامعتبر بوده است. و بایستی مردم و رهبری انقلاب را بازخواست نمود که چرا از دولت موقت تبعیت نکردند و آقای بازرگان را صاحب «اختیار و عقل و تشخیص» خود قرار ندادند. از این منظر، انتخاب مردم و همراهی رهبری انقلاب و مردم، به مفهوم دنباله روی و عوامفریبی است و منشأ مشکل، در درون مردم بوده است که «راه صحیح» مهندس بازرگان را نپذیرفتند و به امام خمینی وفادار ماندند. وی تأکید داشت که در تعارض نخست وزیر دولت موقت با امام خمینی: «راه صحیح، آن بود که بازرگان می‌گفت.»

ظاهراً تغییرات سیاسی میانه دهه هفتاد که فرصتی برای دکتر یزدی و دوستانش فراهم ساخت تا در سایه دولت موسوم به اصلاحات عرض اندام و ابراز وجود کنند، چنان امر را بر وی مشتبه کرده بود که رسماً بابت سقوط دولت موقت، فاکتور صادر می‌کرد و ملت ایران و رهبر محبوبش را بدهکار خویش می‌دانست.

امام خمینی در تیرماه ۵۹ گفت: «اگر چنانچه دولت ما مثل سابق [دولت موقت] باشد و آن طور وضع و آن طور دید را داشته باشد، ما باید عزای این نهضت را بگیریم.»

ایشان در اسفند ۶۷، در پیامی چنین تأکید کرد: «من امروز بعد از ده سال از پیروزی انقلاب اسلامی همچون گذشته اعتراف می‌کنم که بعضی تصمیمات اول انقلاب در سپردن پست‌ها و امور مهمه کشور به گروهی که عقیده خالص و واقعی به اسلام ناب محمدی نداشته‌اند، اشتباهی بوده است که تلخی آثار آن به راحتی از میان نمی‌رود، گرچه در آن موقع هم من شخصاً مایل به روی کار آمدن آنان نبودم ولی با صلاحدید و تأیید دوستان قبول نمودم. و الآن هم سخت معتقدم که آنان به چیزی کمتر از انحراف انقلاب از تمامی اصولش و حرکت به سوی آمریکای جهانخوار، قناعت نمی‌کنند، در حالی که در کارهای دیگر نیز جز حرف و ادعا هنری ندارند. امروز هیچ تأسفی نمی‌خوریم که آنان در کنار ما نیستند چرا که از اول هم نبوده‌اند. انقلاب به هیچ گروهی بدهکاری ندارد و ما هنوز هم چوب اعتمادهای فراوان خود را به گروه‌ها و لیبرال‌ها می‌خوریم.»

یادگار امام، حجت‌الاسلام سید احمد خمینی در ۱۲ بهمن سال ۱۳۶۹ طی سخنان پیش از خطبه نماز جمعه تهران در باره دولت موقت چنین گفت: «بعد از انقلاب، خون دل اول امام، لیبرال‌هایی بودند که حکومت اسلامی را به دست گرفتند... امام، خون دل‌هایی که از دست اینها در همان مدت کوتاهی که حکومت را داشتند

خورد، از دست کسی نخورد. این لیبرال ها نوکران آمریکا بودند... آنها آمریکایی هایی بودند که برای مدت کمی حکومت را گرفتند و نزدیک بود تمام زحمات شما خواهران و برادران عزیز و شهدای شما را از بین ببرند.»

### تسخیر لانه جاسوسی آمریکا

در باره تسخیر لانه جاسوسی آمریکا، دکتر یزدی به سال ۱۳۹۱ چنین می گوید: «من بعد از ظهر روز یکشنبه ۱۳ آبان [۱۳۵۸] حدود ساعت ۴ بعد از ظهر با آقای [امام] خمینی برای گزارش سفر به الجزیره دیدار کردم و ضمن گزارش سفر، حمله و اشغال سفارت را به ایشان مطرح کردم. واکنش ایشان این بود که اینها کی اند؟ برو بریزشان بیرون؛ ایشان تا ۳۶ ساعت یا ۴۸ ساعت درباره این حادثه اظهار نظری نکردند.»

برخلاف گفته دکتر یزدی، همان روز ۱۳ آبان هنگام نماز ظهر و عصر، حجت الاسلام موسوی خوئینی ها از تهران با منزل امام در قم تماس می گیرد و حجت الاسلام احمد خمینی بین دو نماز، خبر تسخیر لانه جاسوسی را به امام می دهد که ایشان فوراً خطاب به دانشجویان پیغام خصوصی داد: «جای بسیار خوبی را گرفته اید، محکم نگه دارید.» فردای همان روز نیز در اولین دیدار عمومی، روز چهاردهم آبان ۵۸، امام در سخنرانی خویش از این اقدام حمایت کرد و آمریکا را «شیطان بزرگ» نامید. ضمناً خبر تسخیر لانه جاسوسی روز ۱۳ آبان ۵۸ ساعت ۱۴ از رادیوی ایران پخش شده بود و نیازی نبود که آقای یزدی ساعت ۴ بعد از ظهر، خبر آن را به امام بدهد. مابقی گفته های مشارالیه در این باره نیز کذب و بی اساس بوده است.

همچنین برخلاف ادعاهای بعدی وی مبنی بر مخالفتش با «اشغال سفارت آمریکا»، در سال ۵۹ دکتر یزدی تصریح نمود که در مقام وزیر امور خارجه وقت، همان روز ۱۳ آبان ۵۸ به سرعت، گروگانگیری اعضای لانه جاسوسی آمریکا را تأیید کرده بود: «بعد از اینکه مسئله گروگانگیری اتفاق افتاد من اولین کسی بودم که تأیید کردم و با آقای موسوی خوئینی ها تلفنی تماس گرفتم و گفتم این کار، لازم بود. و در مورد گروگان ها من تحلیل هایی دارم که نوشته ام راجع به اینکه اینها چگونه باید محاکمه شوند.»

اظهارات رسمی او درباره تسخیر لانه جاسوسی در تاریخ ۱۴ آبان ۵۸ نیز جالب توجه بود. دکتر یزدی به عنوان وزیر امور خارجه طی مصاحبه مطبوعاتی ضمن تشریح اقدامات دیپلماتیک دولت موقت از زمان طرح موضوع عزیمت شاه به آمریکا در ۲۹ مهرماه، و تلاشهای بی نتیجه دیپلماتیک برای اعتراض به پذیرش شاه در آمریکا و تقاضای استرداد وی و بازگرداندن اموال وی و حتی طرح این موضوع در ملاقات با برژینسکی، گفت: «... مسئولیت حوادث را مستقیماً متوجه دولت آمریکا می دانیم که علی رغم اخطارها و یادداشت های ما نه تنها شاه را پذیرفتند بلکه به یادداشت ما برای استرداد شاه و همسرش و اموال غارت شده ملت به وسیله آنها، ترتیب اثر ندادند. و لاجرم تنها راه برای ملت ایران به منظور عکس العمل و نشان دادن مواضع خود به دنیا، عمل شد... من تصور می کنم عمل دانشجویان در پشتیبانی از عمل دولت [موقت] بوده، زیرا دولت بود که این یادداشت را هفته گذشته به دولت آمریکا داده و استرداد شاه را خواسته و بنابراین عملی که اینها انجام دادند، در واقع تأیید درخواست شاه مخلوع و فرح از آمریکاست... به آنها [آمریکایی ها] اطلاع داده شده که مسئولیت این حوادث

به عهده خود آمریکا است و تنها راهش این است که آمریکا مواضع خود را تغییر دهد و به یادداشت های ما ترتیب اثر بدهد و به درخواستی که دولت ایران کرده و امروز با پشتیبانی قاطع تمام ملت ایران روبروست، پاسخ مثبت بدهد.»

دکتر یزدی که یکی از افراد شاخص و پیگیر مطالبه محاکمه گروگان های لانه جاسوسی آمریکا بود و حتی برای انجام آن طرحی تهیه و منتشر ساخت، در اسفند ۱۳۵۸ مجدداً بر این خواسته چنین تأکید کرد: «در اولین فرصت باید گروگانها محاکمه شوند.» اما از اوایل دهه ۶۰ به بعد، همزمان با مهندس بازرگان که تسخیر لانه جاسوسی را به شدت محکوم می کرد، دکتر یزدی هم به کذب، مدعی شد که از اول با آن اقدام مخالف بوده است، و به ویژه در طول دهه ۷۰ به بعد تحلیل های منفی خود و نهضت آزادی را مکرراً علیه این واقعه بیان می کرد و از جمله چنین می گفت: «می توان به وضوح جبهه گیری علیه دولت موقت را دید... توطئه علیه دولت موقت و کنارزدن آن بود... این برنامه زیر پوشش حمله به سفارت آمریکا، آنچنان ماهرانه صورت گرفت که تمام روشنفکران اعم از چپ مارکسیستی و ملی، و ملی-مذهبی های افراطی، همه را علیه دولت موقت متحد ساخت. حزب توده، چریکهای فدایی خلق، سازمان مجاهدین خلق، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، جنبش مسلمانان مبارز، جاما، جامعه روحانیت مبارز، حزب جمهوری اسلامی، حتی آن بخش از روشنفکران دینی که با نهضت آزادی و دولت موقت نیز بسیار نزدیک بودند و برخی از آنان از اعضای شورای مرکزی نهضت آزادی بودند، از این حرکت دانشجویان که رنگ «ضدامپریالیستی» داشت، حمایت کردند.» صرفنظر از بخش اول سخنان مزبور که ادعایی اثبات نشده و خلاف واقع به نظر می رسد، بقیه سخن فوق، اذعان به ایجاد اجماع در بین همه روشنفکران و جریان های سیاسی در حمایت از تسخیر لانه جاسوسی است که نمی توانست بدون وجود بستر مناسب سیاسی و اجتماعی علیه آمریکا، واقع شود. گفتنی است دکتر یزدی در رفتار و مواضع سیاسی و حزبی خود، از جمله در مورد تسخیر لانه جاسوسی، نوسانات و تناقض های زیادی بروز داده که وی را از این حیث، هم طراز مهندس بازرگان ساخته است.

ضمناً همانگونه که مهندس بازرگان تأکید داشت، دکتر یزدی نیز انزوای گروه نهضت آزادی را یکی از نتایج اصلی واقعه مزبور می دانست: «گروگانگیری در سال ۵۸ موجب شد... نهضت آزادی و مهندس بازرگان و دوستان وی همه به حاشیه رانده شوند. در واقع این، اولین میوه های گروگانگیری بود... این، اولین تصفیه بود... تمام نیروهای سیاسی... همه از حرکت اشغال سفارت آمریکا حمایت کردند و زیر پوشش افراطی ترین شعارهای ضد آمریکایی، اصلی ترین جریان روشنفکری دینی را از صحنه خارج کردند.»

البته وی در تکمیل دیدگاه خود بر آن بود که گروهشان در صحنه ماند و پیروز هم ماند: «در آن شرایط ملتبه ما از قدرت کنار رفتیم، ولی از صحنه فعال سیاسی و اجتماعی بیرون نرفتیم. هم در کوتاه مدت و هم در درازمدت، روشنفکران دینی یا ملی-مذهبی، برنده به جا ماندند.»

گفتنی است که بارها دکتر یزدی ادعا کرد که در تسخیر لانه جاسوسی طراحی و توطئه بیگانگان نقش داشته است. آقای صادق زیباکلام نقل کرده که تا سال ۱۳۹۵، هنوز دکتر یزدی معتقد بود آقای موسوی خوئینی ها و



آقای محتشمی با سازمان جاسوسی کاگ ب شوروی در ارتباط بوده‌اند. مهندس بازرگان هم گفته و نوشته بود که منافع اصلی تسخیر لانه جاسوسی آمریکا، عاید شوروی شد و آن حرکت را مشکوک معرفی می‌کرد. البته در جلسات خصوصی نهضت آزادی از همان سال ۵۸ به بعد، بارها یزدی و بازرگان با ذکر نام، رهبران تسخیر لانه جاسوسی و چند تن از روحانیون خط امام را به ارتباط و دست‌گیری از شوروی متهم می‌ساختند.

به گفته مهدی نوربخش داماد یزدی: «طیف‌هایی از مخالفان آقای بازرگان و یزدی در ابتدای انقلاب، مانند تسخیر کنندگان سفارت آمریکا، بعدها که خود به نوعی از اصلاح امور باورمند شدند، به دلجویی از آقای یزدی روی آوردند.» البته مصداق سخن مزبور، تعداد خیلی از دانشجویان تسخیرکننده لانه جاسوسی آمریکا بوده نه همه یا اکثریت آنان.

ضمناً همچون دکتر یزدی، نهضت آزادی هم به عنوان یک گروه سیاسی، در ابتدا از اقدام مزبور حمایت می‌کرد و حتی تا دی‌ماه ۱۳۵۸ هنوز از سفارت آمریکا به عنوان «لانه جاسوسی» نام می‌برد و تسخیر آن را «اقدامی ضد امپریالیستی» و «راهی پرتوان در روند انقلاب اسلامی» ارزیابی می‌کرد. دو روز پس از ۱۳ آبان ۵۸، نهضت آزادی با صدور اطلاعیه رسمی، اقدام «دانشجویان انقلابی مسلمان» را «بزرگترین عمل انقلابی» خواند، «آمریکای استعمارگر» را «دشمن بزرگ خلق‌های مستضعف جهان» نامید، و درخواست اعلام رسمی قطع ارتباط با آن کشور نمود.

### تمجید امام خمینی

بعد از استعفای دولت موقت، در شرایطی که هنوز نقش پنهان و سوء نظر دکتر یزدی، آشکار و عیان نشده بود، امام خمینی در آذرماه ۵۸ وی را به عنوان نماینده خود برای رسیدگی به شکایات مردم در استان‌های کشور منصوب نمود. پیش از آن، در ۲۰ مهر ۱۳۵۸ امام طی یک سخنرانی از دکتر یزدی به همراه ابوالحسن بنی‌صدر و صادق قطب‌زاده، در مقابل حملات مخالفان و ضد انقلابیون با ذکر نامشان تمجید و حمایت نمود. در اردیبهشت ۱۳۵۹ در حالی که دکتر یزدی یکی از ۳۰ نماینده مردم تهران در اولین دوره مجلس شورای اسلامی بود، امام خمینی وی را به سمت سرپرست مؤسسه کیهان منصوب نمود، که البته شش ماه بیشتر دوام نداشت.

در تحولات سیاسی مقارن مجلس اول، دکتر یزدی به تدریج فاصله آشکار خود را با مواضع و رهبری امام خمینی افزایش داد و در کنار مهندس بازرگان و سایر گردانندگان نهضت آزادی، به مخالفت با بسیاری از مبانی و دیدگاه‌های بنیانگذار جمهوری اسلامی پرداخت و طی سال‌ها بعد، از هر اقدامی که می‌توانست در مخالفت و تضعیف مبانی رهبری امام خمینی و حاکمیت پیرو خط امام، فروگذار نکرد. برخی اسناد و شواهد در مورد ابعاد پنهان روابط یزدی و آمریکایی‌ها از اسناد لانه جاسوسی به دست آمد و سایر قرائن و شواهد رفتار سیاسی منفی وی در قبال انقلاب، او را به تدریج از جرگه یاران امام کاملاً خارج ساخت. امام خمینی علاوه بر مواضع آشکار و متعددی که در تبیین و نقد اقدامات نهضت آزادی بر ضد نظام جمهوری اسلامی، اتخاذ نمود و نهایتاً لیبرال‌ها را در جرگه جریان ضد انقلاب، تعریف و بازشناسی کرد، در پایان وصیتنامه خویش بعد از تکذیب

ادعای دکتر یزدی در مورد نقش داشتن در سفر پاریس، با اشاره ضمنی به تأییدهای قبلی از وی و امثال او، چنین نوشت:

«من در طول مدت نهضت و انقلاب به واسطه سالوسی و اسلام نمایی بعضی افراد، ذکری از آنان کرده و تمجیدی نموده‌ام، که بعد فهمیدم از دغل بازی آنان اغفال شده‌ام. آن تمجیدها در حالی بود که خود را به جمهوری اسلامی متعهد و وفادار می‌نمایانند، و نباید از آن مسائل، سوءاستفاده شود. و میزان در هر کس، حال فعلی او است.»

### استعفا از نهضت آزادی

استعفای دولت موقت به استعفای ۱۴ تن از اعضای قدیمی نهضت آزادی در اواخر آذر ۵۸ انجامید. علاوه بر اختلافات فکری و سیاسی و مشکلات ریشه‌ای تشکیلاتی، افراد مستعفی در استعفانامه خود، اختلافات درون تشکیلاتی با اعضایی که پس از استعفای دولت موقت به فعالیت حزبی نهضت آزادی بازگشته بودند و موجب رقابتهای درون حزبی برای «منافع شخصی» و از بین رفتن «اعتماد متقابل» شده بودند، را ذکر کردند. بعدها مهندس عزت الله سحابی رهبر افراد مستعفی، عامل اصلی این مشکل را دکتر یزدی و دوستانش معرفی کرد. وی در خاطرات خود با اشاره به فعالیتهای درون گروهی مستقل «افرادی که از آمریکا آمده بودند و دوستان دکتر یزدی بودند»، آنان را منشأ رقابت‌های تشکیلاتی معرفی می‌کند که «حدود دویست نفر بودند متشکل و منسجم، به رهبری دکتر یزدی فعالیت می‌کردند.» سپس تأکید می‌کند که دکتر یزدی، «داعیه مقام و رهبری تشکیلات» را نیز داشت و «افراد و اصحاب وی نیز کاملاً دست به فرمان وی بودند.» مهندس سحابی با یادآوری اینکه در درون نهضت، «مهندس بازرگان دکتر یزدی را تأیید می‌کرد»، اختلاف خود و دوستانش با یزدی و یارانش را از موجبات کنار کشیدن از نهضت بیان کرده است:

«آن روز احساس می‌کردم که در صورت بروز اختلافی میان ما، مهندس بازرگان حتماً طرف آنها خواهد بود... مهندس بازرگان وی [= دکتر یزدی] را قبول داشت و او را مشاور خود قرار می‌داد... ترجیح دادم به جای کشمکش و ادامه مبارزه [با گروه یزدی] خود را از صحنه کنار بکشم.»

یک ماه پس از استعفای دولت موقت که برنامه ریزی دکتر یزدی برای دیدار با برژینسکی و عملکردش در وزارت خارجه، از عوامل تسریع و تسهیل آن بود، در ماجرای استعفای گروهی از اعضای مهم نهضت آزادی و از جمله دو تن عضو هیأت اجرایی، نقش و رد پای دکتر یزدی دوباره به چشم می‌خورد. البته در پایان اسفند سال ۱۳۸۹ این بار خود دکتر یزدی بود که پس از پانزده سال دبیرکلی نهضت آزادی، استعفای خود را از «پست دبیرکلی» اعلام کرد. او قبلاً در مصاحبه‌ای با روزنامه آفتاب امروز به تاریخ ۱۷ مهر ۱۳۷۸ سطح کمی اعضای نهضت آزادی را اینگونه توصیف کرده بود: «گروهی که همه آنها در یک وانت جا می‌شوند.»

دکتر یزدی در دگردیسی سیاسی آشکار خود، از اوایل دهه شصت شمسی به بعد، علیه امام خمینی و مواضع ایشان بارها سخن گفت و موضع‌گیری کرد. و به ویژه از میانه دهه ۷۰ به بعد، بعضاً تعبیر تند و گزنده‌ای علیه

امام بر زبان و قلم دکتر یزدی جاری شده است. اعضای مستعفی نهضت آزادی در سال ۱۳۵۸ یکی از موارد اختلافات خود با مهندس بازرگان و دکتر یزدی و همفکرانش را در مورد رهبری امام خمینی، اعلام کرده بودند. در متن استعفانامه آنان درباره رهبری امام خمینی، به درستی چنین آمده بود:

«ایمان ما به رهبری امام خمینی از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که امام را تبلور کاملی از آرمان‌های ضداستعماری، ضداستبدادی و ضداستثماری توده‌های قیام کرده و شهید داده ملت ایران می‌دانیم و بدین دلیل رابطه طبیعی امامت امت بین ایشان و این ملت هدفدار برقرار است. و لذا هرگونه مقابله و مخالفت با ایشان و مواضع اساسی ایشان را در حقیقت مقابله با امت و انقلاب امت، تلقی می‌کنیم.»

دکتر سید محمد مهدی جعفری از اعضای اصلی مستعفی نهضت آزادی، طی مصاحبه‌ای در خرداد ۱۳۹۳، با تأکید بر نقش اصلی دکتر یزدی در بسترسازی خروج آنان از نهضت، در باره وی چنین گفت: «همچنان که مهندس سبحانی گفته، اگر سیاست‌ها و برنامه‌های مهندس بازرگان بود ما می‌توانستیم با ایشان کنار بیاییم ولی دکتر یزدی و دیگر دوستانی که بودند، نمی‌گذاشتند... نظر دکتر یزدی غالب بود... دکتر یزدی یک سیاست‌مدار است، برخلاف مهندس بازرگان که صداقت‌مدار بود و در همه کارهایش صداقت و درستی بود. دکتر یزدی به واقع، سیاسی‌کار است.»

دکتر یزدی در باره نقش خود در نهضت آزادی پس از استعفای دولت موقت، چنین گفته است: «علاوه بر عضویت در شورای مرکزی، عضو دفتر سیاسی بودم. ریاست دفتر سیاسی نیز اکثراً به عهده من بود... برای مدتی هم کمیته تعلیمات زیر نظر من بود.» اما او متناسب با افکار عمومی پس از تسخیر لانه جاسوسی و بدنامی نهضت آزادی، از این گروه، ظاهراً برائت جست و به کذب در بهمن ۵۸ اعلام کرد که: «بعد از استعفا از دولت و کناره‌گیری از مسئولیت‌های رسمی حکومتی، به علت مشاهده اختلافات شدید و دسته‌بندی در درون نهضت [آزادی]، عملاً کنار بوده‌ام و در هیچیک از فعالیت‌های آن شرکت مؤثر نداشته‌ام.»

دکتر یزدی در باره اولین انتخابات ریاست جمهوری و اعتقادش به به‌کاندیداتوری مهندس بازرگان و آرزوی انتخاب شدن وی، چنین گفته است: «مهندس بازرگان عضو شورای مرکزی و دبیرکل نهضت آزادی بود و طبیعتاً بحث نامزدی ایشان در شورای مرکزی مطرح شد. متأسفانه در آنجا آقای مهندس سبحانی و دوستان ایشان با کاندیداتوری آقای مهندس بازرگان مخالفت کردند... من به جد بر این اعتقاد بودم که بعد از پیروزی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی، حق و طبیعی این بود که مهندس بازرگان اولین رئیس‌جمهور ایران باشد... اگر همه روشنفکران پشت سر بازرگان جمع شده بودند و اگر مهندس سبحانی و دوستان ایشان آنطور رأی نمی‌دادند و بازرگان کاندیدای ریاست جمهوری می‌شد، به نظر من، برنده می‌شد.» البته او تأکید داشت که: «الگوی بازرگان به ما نشان می‌دهد که یک سیاستمدار می‌تواند در برابر مردم هم بایستد. هرچند وجاهت ملی‌اش لطمه بخورد.» بنابراین، آن زمان که مهندس بازرگان در مقابل خواست مردم قرار داشت، هیچ شانسی برای پیروزی در اولین انتخابات ریاست جمهوری نداشت، همانگونه که دکتر یزدی، جایی دیگر به این واقعیت، چنین اذعان کرده است: «متأسفانه شورای مرکزی شاید با یک یا دو رای اختلاف به نامزدی ایشان رأی ندادند... در یک کلام

صریح بگویم جو زده بودند. تحت تأثیر جوئی قرار گرفتند که علیه بازرگان درست شده بود.»

## دو غائله ۷ و ۱۴ اسفند ۵۹

نهضت آزادی تنها ۷ روز قبل از غائله ۱۴ اسفند ۱۳۵۹، دست به آفرینش ماجرای امجدیه زد که جدای از تشنج آفرینی و تنش‌زایی آن به علت ارتباط با حمایت از بنی‌صدر و نیز انطباق زمانی شرایط و اقدامات سایر گروه‌های ضدانقلاب، به عنوان مقدمه ۱۴ اسفند، نشانه و دلیل آشکار دیگری بر هماهنگی نهضت آزادی با جریان بنی‌صدر بود. وضعیت سیاسی و اجتماعی کشور، آشفته و متشنج بود. به نوشته کتاب «غائله چهاردهم اسفند»: «کشور، پر از التهاب و تهران، غرق در آشوب و تفرقه و نفاق و دوگانگی، وارد روز هفتم اسفند و واقعه امجدیه و سخنرانی چهار نماینده نهضت آزادی می‌گردد.»

در اجتماع هفتم اسفند در امجدیه، در حین سخنرانی چهار تن از نمایندگان مجلس عضو نهضت آزادی (مهندس بازرگان، دکتر سحابی، دکتر یزدی و مهندس صباغیان) و در پی سخنرانی‌های تحریک آمیز نامبردگان که در حمایت از مواضع بنی‌صدر و مخالفت با نیروهای پیرو خط امام ابراز شد، درگیری و اغتشاش محدودی بین گروهی از حاضران، رخ داد.

در مقدمات برپایی مراسم ۷ اسفند، نهضت آزادی با شیوه‌های تبلیغاتی حساب شده به فعالیت پرداخت. پس از انتشار خبر دعوت ۴ نماینده نهضت آزادی برای سخنرانی در ورزشگاه امجدیه (شیرودی)، رادیوهای بیگانه از آن به عنوان جریان اعتراضی به حاکمیت خط امام یاد کرده به جنگ روانی اپوزیسیون و ضد انقلاب دامن می‌زدند. سرمقاله روزنامه میزان وابسته به نهضت آزادی، آن را اینگونه توصیف کرد: «آری، اجتماع امجدیه آغازی برای پایان تسلط انحصارطلبان است.» بنا به گزارش برخی مطبوعات، بیشتر شرکت‌کنندگان در آن مراسم، طرفداران و هواداران گروه‌های غیراسلامی و ضد انقلابی بودند که در پای خطابه و جنجال آفرینی چهار نماینده عضو نهضت آزادی دست افشانی و پایکوبی می‌کردند. «در این مراسم گروه‌هایی از قبیل انجمن دانشجویان مسلمان (شاخه دانشجویی سازمان منافقین)، سازمان پیکار، حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران (توفان) و کنفدراسیون دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا و کانادا، تراکت‌ها و اعلامیه‌هایی پخش کردند.» عمده سعی برگزارکنندگان مراسم فوق، اثبات و القای حقانیت و صحت نظرات بنی‌صدر و مقدمه‌سازی مراسم ۱۴ اسفند ۵۹ بود. بعضی از شعارهایی که در مراسم امجدیه داده شد، چنین بود: «مسلمان بپاخیز حزب [جمهوری اسلامی] شده رستاخیز - کیش کیش چماقدار - حزب چماق بدستان باید بره گورستان - مرگ بر مخالف بنی‌صدر - ما پیرو قرآنیم ما حزب نمی‌خواهیم - یزدی یزدی هر چه داری افشا کن - درود بر خمینی سلام بر سحابی - بازرگان بازرگان چریک پیر ایران - درود بر بنی‌صدر سلام بر بازرگان - بازرگان بازرگان همیشه قهرمانی - درود بر مصدق مرگ بر توده‌ای - توده‌ای، چماقدار پیوندتان مبارک» روزنامه نهضت آزادی به گراف مدعی شد که: «قریب یکصد هزار نفر از مردم دلیر و مبارز تهران» در داخل و بیرون ورزشگاه امجدیه حضور داشتند. روزنامه جمهوری اسلامی تصویری از محوطه ورزشگاه ۲۵ هزار نفری امجدیه منتشر ساخت که

نشان می‌داد بخش زیادی از سکوها و زمین چمن، خالی از جمعیت بوده است.

دکتر یزدی طی سخنان خود در مراسم مزبور ضمن تکرار و تأکید ادعای حاکمیت انحصارطلبانه حزب جمهوری اسلامی، در باره دولت شهید رجایی گفت: «ما به این دولت بر حسب تکلیف شرعی و وظیفه نمایندگی خود، رأی مخالف دادیم... دولت، سمبل و آلت فعل یک جریان سیاسی حاکم است... یک علت اصلی و اساسی برای بحران کنونی کشور وجود دارد و آن سلطه تفکر حزبی است.» بخش مهمی از سخنان یزدی، با مواضع و ادعاهای بنی‌صدر و مجاهدین خلق علیه حزب جمهوری اسلامی، کاملاً مطابقت و هم‌پوشانی داشت. روزنامه اطلاعات در گزارش خود، دکتر یزدی را «طراح اصلی سیاست‌های جمعیت نهضت آزادی» نامید.

روزنامه کیهان تحت مدیریت آقای محمد خاتمی نوشت: «دکتر یزدی که سخنانش تحت الشعاع شعارهای مخالف و موافق قرار گرفته بود ضمن حمله به گروه مخالف مبنی بر اینکه به دستور رادیو آمریکا و رادیو اسرائیل به اینجا آمده‌اند، از هواداران خود خواست که دور آن گروه را خالی کنند تا آنها برای مردم مشخص شوند ولی این درخواست دکتر یزدی تحقق نیافت، و وضع به صورت قبل ادامه پیدا کرد. دکتر یزدی طی سخنان خود به رادیو تلویزیون حمله کرده و هیأت حاکمه را انحصارطلب خواند.» به نوشته کیهان، رادیو بی بی سی، چنین گزارش داد: «دکتر ابراهیم یزدی در سخنرانی خود کراراً به حزب جمهوری اسلامی و حزب توده حمله کرد و هر دو حزب را به داشتن مقاصد غیر اسلامی و استالینیستی متهم ساخت.» در آن زمان رهبری حزب جمهوری اسلامی عبارت بود از: آیت‌الله دکتر بهشتی، آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله موسوی اردبیلی، حجت‌الاسلام دکتر باهنر، حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی.

یک سوژه اصلی سخنان یزدی و بقیه سران نهضت آزادی، تکیه بر ادعای نفوذ توده‌ای‌ها و همسان‌سازی مواضع خط امامی‌ها با آنها بود. در سال ۶۰ هم، نمایندگان عضو نهضت آزادی در مجلس بر این موضوع تأکید می‌کردند و مخالفین خود را تحت تأثیر توده-نفتی‌ها معرفی می‌کردند.

عطاءالله مهاجرانی در دی ماه ۶۰ طی مقاله‌ای پاسخ مشروحی به این ادعاها داد و از جمله در باره مراسم امجدیه چنین نوشت: «وقتی در اجتماع نهضت آزادی در امجدیه بچه‌های حزب‌الله قدری سروصدا کردند، دکتر یزدی در اول سخنرانی‌اش گفت: «...ما از این حرفها زیاد شنیدیم، اگر مفهوم توده-نفتی را نمی‌دانید، ما مفهوم توده-نفتی را می‌دانیم.» بسیار خوب، احسنت که مفهوم توده-نفتی را می‌دانید. خوب آقای دکتر یزدی مگر نه اینکه خود شما بودید که برای اولین بار توده‌ای‌ها را به وزارت خارجه دعوت کردید و در تبیین خط مشی سیاست خارجی جمهوری اسلامی از آنان کسب نظر نمودید. و برای اولین بار عملاً حزب توده را در صحنه سیاسی کشور به رسمیت شناختید... آن وقت شما آقای یزدی که توده-نفتی را می‌شناسید... و حزب توده را در غرقاب اپورتونیسیم می‌دانید، آیا غیر از این است که شما در وقت قدرت، خر کریم را نعل می‌کنید و می‌بوسید، و در چنین هنگامی در موضع ولایت و ارشاد قرار می‌گیرید؟! مگر شماها نبودید که با علم به توده-نفتی بودن یونسی او را استاندار کردید؟ آنها استاندار کردستان و آنها در چنان وقتی.»

نهضت آزادی در پاسخ، نوشت: «دعوت از تمامی احزاب سیاسی بوده است نه ملاقات و مذاکره خصوصی

با حزب توده و یا چریکهای فدایی خلق!! و ثانیاً برخلاف نظر نویسندگان، صحبت بر سر مشورت با آنها و تنظیم سیاست خارجی نبوده است بلکه توضیح سیاست خارجی دولت بوده است... مذاکره با دشمن را خلاف شرع نمی‌دانیم و آن را هم به مثابه «به رسمیت شناختن» آنان نمی‌دانیم.»

مهاجرانی در همان مقاله منتشره‌اش در روزنامه اطلاعات، در باره پیوند نهضت آزادی و بنی‌صدر اینگونه نوشت: «مشکل نهضت آزادی مشکل خر لنگی است عقب قافله مانده، و مدعی قافله‌سالاری است. مشکل آنها از دست دادن مواضع قدرت است که شیرینی‌اش زیر دندانشان مانده، از زمان سقوط دولت موقت - بگذریم از اینکه تصور می‌کردند که می‌مانند و استعفایشان نمایش قدرت بود و با ناز و کرشمه‌های نه نمی‌خواهم، می‌خواستند مواضعشان را مستحکم‌تر نمایند. و نهایتاً برای اینکه استعفا از رادیو تلویزیون خوانده نشود کلی تقلا کردند، خودشان خوب می‌دانند و دکتر یزدی که با استعفا مخالف بود، بهتر - از همان وقت مبارزه قدرت را شروع کرد، و شروع کردند به «تیزکردن چاقوی ریاست جمهوری» و چه تعبیر خوبی. خوب می‌دانستند که چاقوی رییس جمهور می‌خواهد ساطوری بشود و انقلاب را شقه کند... آن روزها نمایندگان نهضت آزادی زیر علم بنی‌صدر چه خونی به دل‌ها می‌کردند... در حرکت تلخ و سیاه و جانکاهی که می‌خواست جامعه را به سوی انشقاق و رفراندوم بکشانند و بنی‌صدر را به مثابه قطبی در مقابل امام قرار بدهد، بخشی از این مسئولیت را نهضت آزادی بر دوش کشید و بازرگان بر عهده گرفت... نهضت آزادی نردبانی شده بود برای منیت بنی‌صدر... پیروزی را بسی نزدیک می‌دیدند، خودشان را در پشت میز وزارت و صدارت احساس می‌کردند... و در همان روزها جبهه متحد ضد انقلاب، سازماندهی و هماهنگ شده بود. و نهضت آزادی با اتحاد استراتژیک با مجاهدین خلق و جبهه ملی و دفتر هماهنگی [بنی‌صدر] و... در قطب بنی‌صدر بود.»

نهضت آزادی هم جواب داد: «اعضای نهضت آزادی ایران به دنبال موضع قدرت نبودند... قبول عضویت در دولت موقت، حداقل برای اعضای نهضت آزادی، صرفاً بر اساس تکلیف شرعی بود... بر خلاف تصورات واهی و شاعرانه آقای مهاجرانی این خود دولت بود که متن استعفا را به رادیو و تلویزیون برای انتشار داد... ما اکنون در مقام آن نیستیم که نشان دهیم چه کسانی نردبان آن منیت بودند و علیرغم همه آشنایی‌ها و اطلاعات و سوابقی که از وی داشتند او را به صحنه کشاندند... سیاست ما در برابر ریاست جمهوری بنی‌صدر بر مبنای احترام به رأی مردم و تأیید و توصیه مکرر امام امت بوده است.» اما مهندس بازرگان در فروردین ۵۹ طی مصاحبه با روزنامه بامداد گفته بود: «با دوستانم چاقوی رییس جمهوری [بنی‌صدر] را تیز می‌کنیم.»

چند روز بعد از غائله کوچک امجدیه، روزنامه میزان متن اطلاعیه رسمی نهضت آزادی مورخ ۱۲ اسفند ۵۹ را منتشر ساخت که طی آن از مردم تهران دعوت کرده بود که «به طور گسترده» در مراسم ۱۴ اسفند دانشگاه تهران شرکت نمایند. این روزنامه، اطلاعیه دعوت مجاهدین خلق را هم چاپ کرده بود. در مراسم مزبور به مناسبت روز درگذشت دکتر مصدق، با سخنرانی تحریک‌آمیز و تنش‌زای بنی‌صدر که به درگیری خونین گسترده‌ای انجامید، نهضت آزادی به صورت آشکار و رسمی شرکت داشت، و دکتر سبحانی، صباغیان و تنی چند از اعضای این گروه در جایگاه میهمانان ویژه حضور داشتند. مهندس بازرگان، همزمان در اصفهان سخنرانی

داشت و غائله کوچکتري را موجب شد. دکتر يزدي در دو روز ۱۳ و ۱۴ اسفند به علت بيماري نه در جلسه مجلس و نه در دانشگاه، حضور نداشت. روزنامه انقلاب اسلامي متعلق به بنی صدر، یک روز قبل، اسامي برخی از گروه‌های اصلي مشارکت‌کننده در مراسم ۱۴ اسفند را چنین اعلام کرد: «جاما، نهضت آزادي ايران، حزب ملت ايران، سازمان مجاهدین خلق ايران و ...». علاوه بر این گروه‌ها، بعضی از گروه‌های چپ و راست، مستقلاً با صدور اطلاعیه از هواداران خود خواسته بودند که در آن مراسم شرکت کنند مانند: جبهه ملی، گروه مائوئیستی حزب رنجبران و سایر گروه‌های مائوئیست. یک اعلامیه فراخوان هم به امضای شانزده تن از نمایندگان مجلس صادر شد که در صدر اسامي آنها، مهندس بازرگان و دکتر سحابی بود. دکتر يزدي در مجلس، هم‌نوا با بنی صدر تأکید کرد که: «سیستم تک حزبی حاکم گردیده است، و اکنون حزب حاکم [حزب جمهوری اسلامی] همه چیز را در ید قدرت خود گرفته است.» از جمله شعارهایی که با سازماندهی قبلی در این مراسم سر داده شد چنین بود: «مرگ بر بهشتی - بنی صدر بنی صدر افشا کن - بنی صدر بنی صدر اذن جهادم بده - بهشتی بهشتی طالقانی را تو کشتی - تا بهشتی کفن نشود، این وطن وطن نشود - مرگ بر حزب چماق بدستان - توده‌ای، چماقدار پیوندتان مبارک - حزب چماق بدستان باید بره گورستان» تشابه بین شعارهای ۷ اسفند و ۱۴ اسفند، اتفاقی نبود.

حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی روز ۱۵ اسفند ۵۹ طی سخنرانی پیش از خطبه نماز جمعه قم ضمن حمله به آفرینندگان غائله ۱۴ اسفند، با اشاره به دولت موقت، سران نهضت آزادي را انحصارطلب خواند و گفت: «آن روز، انحصارطلبی به حدی بود که حتی حاضر نبودند ما را در شورای انقلاب قبول کنند.»

همان زمان، دکتر حبیب‌الله پیمان نوشت: «در این اجتماع، همه اعضای جبهه متحد لیبرالی... به طور رسمی و غیر رسمی شرکت داشتند... هدف مشترک همه عناصر و گروه‌های تشکیل دهنده این جبهه که در روز پنجشنبه [۱۴ اسفند] متفقاً در دانشگاه حضور یافتند، ساقط کردن دولت [رجایی] و بیرون کردن حزب جمهوری [اسلامی] از صحنه حیات سیاسی جامعه و روی کار آوردن یک حاکمیت لیبرالی به رهبری رییس جمهور [بنی صدر] است... سازمان مجاهدین [خلق]... در ادامه حمایت از بنی صدر، مجدداً در ائتلاف کامل با وی و دیگر اعضای جبهه متحد لیبرال‌ها قرار گرفت... نهضت آزادي که چندان بی‌میل نیست مستقلاً نقش رهبری جبهه را مانند پیش به دست گیرد با وجودی که سعی می‌کند گه‌گاه به طور مستقل ابراز وجود نماید و با بنی صدر مرزبندی کند (سخنرانی بازرگان در مجلس و میتینگ امجدیه) ولی مطمئن است که بدون قبول رهبری بنی صدر در این مرحله، راه نجاتی ندارد. به همین جهت مانند سازمان مجاهدین [خلق] به طور کامل در میتینگ [۱۴ اسفند] دانشگاه شرکت جست.» مهندس عزت‌الله سحابی که خود نیز در آن مراسم حضور داشت، بعدها گفت: «روز چهاردهم اسفند، روز مقابله و رویارویی مجاهدین خلق و حزب‌الله بود.»

طبق مستندات کتاب «غائله چهاردهم اسفند» که زیر نظر آیت‌الله موسوی اردبیلی دادستان کل کشور منتشر شد، نماینده نهضت آزادي در جلسات هماهنگی مراسم مزبور حضور داشت. دکتر يزدي به عنوان مسئول دفتر سیاسی و نفر دوم نهضت آزادي، در وقایع مزبور نقش جدی و مؤثر داشته و اینکه بعدها مدعی شده که به دکتر سحابی بابت حضور در میتینگ ۱۴ اسفند اعتراض کرده، قرین واقعیت نیست و اساساً قابل وقوع نبوده، زیرا

حضور وی ناشی از هماهنگی قبلی و مطابق دعوت رسمی نهضت آزادی به شرکت در آن مراسم بوده است. در اطلاعیه نهضت آزادی مورخ ۱۷ اسفند ۵۹، با اشاره به دعوت این گروه از مردم برای شرکت در آن مراسم، اقدام مزبور، دفاع از مقام ریاست جمهوری خوانده شده است. روز ۱۹ اسفند ۵۹، نمایندگان عضو نهضت آزادی در مجلس و از جمله دکتر یزدی به اتفاق چند تن دیگر، در حمایت از بنی‌صدر، ابستراکسیون کرده و با ترک مجلس، جلسه را از حد نصاب خارج ساختند تا مانع تصمیم‌گیری در مورد طرح دوفوریتی تعیین سرپرست وزارتخانه‌های بی وزیر توسط نخست وزیر، شوند. روز بعد هم مجدداً بازرگان و یزدی و دوستان، جمعاً ۱۵ نفر، کار خود را تکرار کردند که این بار، مجلس از حد نصاب خارج نشد و تلاش آنان بی‌نتیجه ماند.

### همکاری با ائتلاف بنی‌صدر - منافقین

دکتر یزدی که خود را صاحب‌نظری مطلع در بسیاری از رشته‌ها و از جمله تاریخ معاصر، معرفی می‌کرد ولی در موارد زیادی مطالب نادرست و خلاف واقع فراوانی بیان داشته، در باره اعلام حمایت مهندس بازرگان از کاندیداتوری مسعود رجوی رییس سازمان مجاهدین خلق، در جریان انتخابات مجلس اول، طی سخنانی مغلوط و مغشوش، در آذر ۱۳۷۸ چنین گفت و تحلیل کرد: «نامه‌ای که از آقای مهندس بازرگان منتشر شده در مورد کاندیداتوری مسعود رجوی بود، نظر ایشان حمایت از شخص نبود بلکه حمایت از این شده بود که اگر او پایگاه مردمی دارد و انتخاب می‌شود شما مانع آن نشوید. معلوم هم نبود اگر شرکت می‌کرد، رأی کافی می‌آورد. برای اینکه در انتخابات مجلس اول، همانطور که گفتم گروه‌های سیاسی دیگری هم نظیر چریک‌های فدایی خلق شرکت کرده بودند، سازمان مجاهدین خلق هم شرکت کرده بود، اما آرای بی‌آنان به دست آوردند نشان داد که حتی اگر صلاحیت مسعود رجوی هم تأیید می‌شد، هیچ وقت نمی‌توانست رأی کافی بیاورد که به مجلس راه یابد. و در واقع این جفا بر نظام جمهوری اسلامی ایران بود که او را محروم کردند.»

حال آن که، اولین انتخابات مجلس، قبل از تشکیل شورای نگهبان برگزار شد و همه توانستند در آن شرکت کنند. اصلاً سازوکاری برای تشخیص صلاحیت نبود، رجوی هم هرگز از کاندیداتوری آن انتخابات محروم نشد. وی در انتخابات تهران تنها کسی بود که از لیست سازمان مجاهدین و مؤتلفان آن به مرحله دوم انتخابات نیز راه یافت. برای سازمان، اهمیت پیروزی رجوی در تهران به منزله پیروزی در کل انتخابات بود. در همین مرحله، اردیبهشت ۱۳۵۹، بود که مهندس بازرگان و جمعی دیگر از همفکرانش، در کنار حزب توده و چریک‌های فدایی خلق، از رجوی حمایت کردند. اما به رغم بسیج سیاسی و تبلیغاتی اغلب گروه‌های التقاطی و چپ مارکسیستی و راست سکولار، مسعود رجوی در مرحله دوم انتخابات شکست سختی خورد و نتوانست رأی کافی مردم را برای حضور در مجلس کسب کند.

توجیحات بعدی مهندس بازرگان و افرادی مانند دکتر یزدی، هرگز نتوانست ماهیت تبلیغی اقدام بازرگان در حمایت از رجوی را جبران و موجه سازد. این نشانه مهمی بود از مسیری که به زودی، به ائتلاف نزدیک و عملی نهضت آزادی و مجاهدین خلق منجر شد. اما روند وقایع، وقفه‌ای در ظهور این ائتلاف ایجاد کرد.



در شرایطی که هنوز دکتر یزدی مورد اعتماد بسیاری از نیروهای انقلابی بود، و ائتلاف لیبرال‌ها با سازمان مجاهدین خلق، آشکار و عمیق نشده بود، و در پی اعلام نظر امام خمینی در باره انحرافات فکری این گروه، وی به رغم سوابق و روابط حسنه قدیمی با آنان، در تیر و مرداد ۵۹ مواضع صریح و شدیدی علیه آنان اتخاذ کرد. از جمله، دکتر یزدی در پاسخ به سؤالی چنین گفت:

«به اعتقاد من سازمان مجاهدین خلق دو اشکال اساسی دارد. اشکال اول، اشکال ایدئولوژیک است؛ به طور قطع ایدئولوژی سازمان مجاهدین، التقاطی است از افکار و عقاید مارکسیستی و اندیشه‌های اسلامی. دوم اینکه، استراتژی سازمان مجاهدین بر اساس مبارزه در خارج از حفظ و استقرار جمهوری اسلامی قرار گرفته است. مجاهدین خلق هرگز نه با صراحت و نه حتی با ایما و اشاره، نه مستقیم و نه غیر مستقیم، پشتیبانی خود را از جمهوری اسلامی ایران بیان نکرده‌اند. سیاست آنها در خارج از جمهوری اسلامی قرار دارد. کلیه موضع‌گیری آنها در مورد امام و در مورد رفراندوم تغییر نظام، در مورد مجلس مؤسسان و خبرگان، و قانون اساسی، تماماً ناشی از استراتژی آنهاست. این استراتژی از نظر ما مردود و غیر قابل قبول است.»

البته دکتر یزدی همان زمان علیه جبهه ملی و ملی‌گرایی هم سخن گفته بود. به گزارش کیهان مورخ ۵ مرداد ۵۹ که تحت سرپرستی یزدی بود، او طی یک سخنرانی اینگونه گفت: «ناسیونالیسم و ملی‌گرایی با اسلام تناقض دارد... اسلام آمده که امت را واحد کند ولی ناسیونالیست خلاف این کار، عمل می‌کند... ملی‌گرایان مذهب از سیاست را می‌خواهد و در اسلام، جدایی مذهب از سیاست نداریم... در مورد جدایی مذهب از سیاست، ملی‌گرایان ضد اسلامند و ضد انقلابند... آنها چیزی ندارند، بساط به راه می‌اندازند، ولی پایگاهی در اجتماع ما ندارند. اینها [سران جبهه ملی] ۲۰ تا ۳۰ نفر هستند و این ملی‌گرایی تناقض دارد با اسلام... ملی‌گرایی خلاف اسلام است و باید از درون انقلاب طرد شود. اسلام، جهان‌وطنی است... باید با ملی‌گرایی مبارزه کنیم.»

اما مدتی بعد، مشارکت تشکیلاتی دکتر یزدی در همکاری نهضت آزادی با جبهه ملی، علنی شد، همانگونه که نشریه مجاهدین انقلاب اسلامی در بهمن ۷۷ خطاب به نهضت آزادی یادآوری کرد که: این گروه در سال ۵۹، «به تدریج به نفع لیبرال‌ها و بنی‌صدر از خط امام و نیروهای انقلابی فاصله می‌گیرد تا آنجا که در کنار همراهمان دیرینه یعنی جبهه ملی و دوشادوش بنی‌صدر قرار می‌گیرد.»

حضور مؤثر دکتر یزدی در همکاری نهضت آزادی با جبهه ملی و ائتلاف بنی‌صدر - منافقین در غائله ۱۴ اسفند ۵۹ و طراحی و زمینه‌چینی راهپیمایی علیه لایحه قصاص برای اواخر خرداد ۶۰، و تئوریزه کردن شورش سازمان مجاهدین خلق، چه در مقام رییس دفتر سیاسی گروه بازرگان و چه به علت ارتباطات و سمپاتی دیرینه وی نسبت به مجاهدین خلق، مهم و تعیین‌کننده بود.

در ۱۷ دی ۶۰، عطاءالله مهاجرانی از پیوند یاران بازرگان و سازمان رجوی چنین یاد کرد: «همان‌روزها که مجاهدین ماهیتشان آشکار شده بود، بازرگان نوشت: «مجاهدین خلق، شما فرزندان نهضت آزادی هستید...» سخن فوق به تمامه درست است... مجاهدین میوه‌ای هستند که بر ریشه نهضت آزادی رویده... نهضت آزادی و بازرگان، توجیه‌گر ترور و تخریب و قتل عام عزیزان مردمند و نیز اهرمی هستند که آمریکا بدانان دل بسته...»

حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود می‌نویسد که ماجرای پیوند سازمان مجاهدین خلق، بنی‌صدر و نهضت آزادی را به برخی فعالان سیاسی در تابستان ۶۰ چنین شرح داده است: «در مورد نهضت آزادی، گفتم: ما از اول انقلاب همیشه به آنها میدان دادیم و کارها را به آنها سپردیم، ولی آنها به خط امام وفاداری نکردند و جانب بنی‌صدر و مجاهدین [خلق] را گرفتند و روزنامه میزان و [نماینده‌گی] مجلس را به نفع آنها استخدام کردند.»

به گفته مهندس بهزاد نبوی در سال ۷۸، منافقین قصد داشتند در راهپیمایی برنامه‌ریزی شده جبهه ملی و نهضت آزادی برای ۲۵ خرداد ۶۰، نقاط حساس شهر تهران را تصرف کنند: «ماجرای ۲۵ خرداد پیش آمد که گروه رجوی می‌خواست در یک اجتماع که از سوی بنی‌صدر و نهضت آزادی برگزار شود، تمام نقاط حساس شهر را تصرف کند که با سخنرانی تاریخی امام، آن اجتماع برچیده شد.» البته نهضت آزادی در سال ۶۰ و ۷۸ این موضوع را تکذیب کرده، ولی این اظهار نظر آقای نبوی که در خرداد ۶۰ وزیر مشاور و دست‌اندرکار امور امنیتی دولت وقت بود، قابل توجه و استناد بود.

پس از شکست برنامه آشوب سراسری ۲۵ خرداد تحت پوشش راهپیمایی جبهه ملی علیه قصاص، روز ۲۶ خرداد دو فوریت طرح بررسی کفایت سیاسی رییس جمهور، به تصویب مجلس رسید. ده تن از نمایندگان، از جمله بازرگان، یدالله سبحانی، ابراهیم یزدی، سلامتیان و غضنفرپور از حضور در جلسه خودداری کردند. ولی میلیون‌ها تن از مردم در تجمع‌ها و تظاهرات مختلف سراسر کشور و نیز نمازهای جمعه ۲۹ خرداد، از اقدام مجلس حمایت کردند و خواستار عزل و محاکمه بنی‌صدر شدند.

روز شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ روز طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر در مجلس بود. در اولین جلسه بررسی طرح مزبور، ۱۵ تن از نمایندگان از شرکت در جلسه خودداری کردند که برخی از شناخته شده‌ترین آنها عبارت بودند از: مهدی بازرگان، ابراهیم یزدی، یدالله سبحانی، احمد سلامتیان، احمد صدر حاج سیدجوادی، احمد غضنفرپور، محمد مجتهد شبستری و هاشم صباغیان. همه گروه‌ها و جریان‌های مخالف نظام، جز اندکی که مرزبندی ایدئولوژیک و استراتژیک با لیبرال‌ها داشتند، قرار حمایت از بنی‌صدر را گذاشته بودند.

دکتر ابراهیم یزدی که آن زمان در کنار مهندس بازرگان و تنی چند از رهبران نهضت آزادی، در اولین دوره مجلس شورای اسلامی با مواضع و اقدامات فردی و گروهی به ائتلاف بنی‌صدر و منافقین یاری می‌رساند، نقل کرده است که مجاهدین خلق به طور ویژه با وی ارتباط داشتند و درصدد جذب کامل او بودند که در همین ارتباطات، از قصد خود برای سرنگونی نظام سخن گفته‌اند.

آقای یزدی که سال‌ها بعد این ماجرا را متناسب با زمان، تنظیم و نقل کرده و مدعی شده که با آنان مخالفت کرده، در باره سطح ارتباط خود با سران منافقین، چنین گفته است:

«مسعود رجوی و موسی خیابانی چند جلسه در منزل پدرم در خیابان عین‌الدوله به دیدار من آمدند. این دیدارها به واسطه محمد صدیقی خواهرزاده‌ام که به مرکزیت سازمان نزدیک بود و در دوران شاه هم زندان رفته بود، هماهنگ می‌شد... قبل از وقایع خرداد [۶۰] باز هم پیش من آمدند و گفتند: «ما تجربه انقلاب را تکرار

می‌کنیم». من هم به صراحت به آنها گفتم که شما اشتباه می‌کنید... آنها به میلشایی که درست کرده بودند خیلی بها می‌دادند و فکر می‌کردند می‌توانند مقاومت کنند. اما من تحلیلشان را نادرست می‌دانستم و مخالف بودم، و به مسعود رجوی، موسی خیابانی و محمد صدیقی که آمدند پیش من گفتم که تحلیلشان غلط است.»

دکتر یزدی، شخصاً روابط دوستانه‌ای با برخی سران سازمان مجاهدین خلق داشت. از جمله بنا به خاطرات آقای زواره‌ای: دکتر یزدی، پرویز یعقوبی عضو مرکزیت سازمان و باجناق مسعود رجوی را به دادستانی انقلاب معرفی کرده بود و مدتی پس از نفوذ و حضور وی، آقای یزدی کوشید و اصرار داشت که یعقوبی را به عنوان معاون سیاسی دادستان انقلاب تهران منصوب کند. ضمناً، وی پس از تصدی وزارت امور خارجه، کاظم رجوی برادر مسعود رجوی را که یک روز پیش از انتصابش، توسط سنجابی به عنوان نماینده ایران در دفتر اروپایی سازمان ملل (ژنو) منصوب شده بود، از کار برکنار نکرد تا اینکه خودش استعفا داد. برخی دیگر از عناصر مجاهدین خلق که در وزارت امور خارجه مناصبی پیدا کرده بودند، در دوران وزارت دکتر یزدی به کار خویش ادامه داده و با مشکلی مواجه نشدند. در چارچوب فعالیت حزبی نیز، دکتر یزدی تا زمانی که مقدر بود از ائتلاف نهضت آزادی با بنی‌صدر و مجاهدین خلق، حمایت می‌کرد.

حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی بعد از هفتم تیر ۶۰، در نماز جمعه با تأکید بر اینکه «در ایران دو جریان اصلی نفاق وجود دارد؛ مجاهدین خلق و لیبرالیسم» گفت: «من این انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی را محصول مستقیم همکاری نفاق چپ و راست... می‌دانم.»

بعد از سخنرانی مهم امام خمینی در دیدار با خانواده های شهدای هفتم تیر و تحلیل ماهیت آمریکایی مجاهدین خلق و گروه های مؤتلف پنهان و آشکار آن، که مشخصاً با «جریان آمریکایی» توصیف کردن لیبرال‌ها، آنان را در اقدامات تروریستی سازمان مجاهدین خلق سهیم و مسئول معرفی می‌کرد، روزنامه کیهان به سرپرستی حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی در سرمقاله‌ای تحت عنوان «عوامل اصلی فاجعه اخیر را بهتر بشناسیم» چنین نوشت:

«...امام در چند سخنرانی روشنگرانه تصریح کردند که جریانات سیاسی کار از قبیل بنی‌صدر، نهضت آزادی، جبهه ملی و... در مقابله با انقلاب، عهده دار مسایل «سیاسی» عملیات بوده‌اند و جریاناتی از قبیل مجاهدین خلق و فرزندان خلف آنها یعنی پیکاری‌ها و محصول هر دوی اینها یعنی چریک‌های اقلیت، در برخورد با انقلاب و خط اصلی امام، عهده دار مسایل «اجرایی» عملیات بوده‌اند.»

پس از شورش مسلحانه سازمان مجاهدین خلق در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و انفجارهای ۷ تیر و ۸ شهریور، و موج ترورهای گسترده با حمایت بنی‌صدر، به علت سکوت یا همراهی تلویحی مهندس بازرگان و دکتر یزدی و سایر سران نهضت آزادی نسبت به برنامه مشترک بنی‌صدر و منافقین علیه نیروهای خط امام، شعار «مرگ بر بنی‌صدر و بازرگان» در ادامه شعارهای سه‌گانه پس از تکبیر، تا مدت‌ها رواج داشت. عطاءالله مهاجرانی نماینده شیراز در مجلس اول و ستون‌نویس روزنامه اطلاعات تحت مدیریت آقای دعایی، در مقاله ۱۷ دی ۶۰ خود، به تفصیل از شعار «مرگ بر بازرگان» دفاع کرد و دلایل درستی آن را از منظر خویش شرح داد.

در پی سخنرانی ۱۵ مهر ۱۳۶۰ مهندس بازرگان در مجلس که به معنای حمایت از سازمان تروریستی مجاهدین خلق محسوب شد، در خاطرات حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی، رییس وقت مجلس شورای اسلامی چنین آمده است:

«[۱۹ مهر ۶۰] امروز طومارهای پنجاهمتری در سالن مجلس آورده‌اند که مردم به دنبال سخنان آقای [مهدی] بازرگان، خواستار اخراج لیبرال‌ها از مجلس شده‌اند. و اینها [نهضتی‌ها] خیلی ناراحتند و از من گله دارند که چرا کاملاً از آنها حمایت نمی‌کنم.»

«[۲۳ مهر ۶۰] اول شب جلسه ای طولانی با سران نهضت آزادی، آقایان [مهدی] بازرگان، [یدالله] سبحانی، [ابراهیم] یزدی، [احمد] صدر [حاج سیدجوادی] و [هاشم] صباغیان داشتیم. از اینکه از سوی حزب الهی‌ها و رسانه های جمعی تحت فشارند شکایت داشتند و چاره جویی می‌کردند. گفتم اگر موضع صریح در مقابل ضدانقلاب [= مجاهدین خلق] بگیرند، وضع ممکن است بهتر شود.»

به گفته دکتر یزدی: «به دنبال حوادث خرداد ۶۰ و عزل بنی صدر و فرار او، بالاترین فشار را در مجلس به نمایندگان ملی - مذهبی به خصوص به پنج نفر نمایندگان عضو نهضت آزادی وارد کردند... هر روز که به مجلس می‌رفتیم، بعضی از دوستان ما با وضو می‌رفتند، چون امیدوار نبودند که زنده برگردند.»

حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی در ۱۹ مهر ۱۳۶۰، ضمن مقاله شدیدالحنی علیه مواضع مهندس بازرگان و نهضت آزادی، سران این گروه را که شامل دکتر یزدی نیز می‌شد، «بدخواهان عقده‌ای غرب‌زده و رفاه‌طلب» نامید، و در باره هم‌نوایی آنان با بنی‌صدر و منافقین چنین نوشت:

«هنگامی که آقای بازرگان بعد از مدتها مجدداً از پایگاه آزادیخواهی آنها از تریبون مجلس شورای اسلامی حرکت مبارزاتی خود را با حاکمیت مظلوم شروع کردند یادم آمد... از آن روزی که ارگان نهضت آزادی هم‌نوا با ارگان «دفتر هماهنگی ضد انقلاب» [منظور، روزنامه و تشکیلات وابسته به بنی‌صدر]، علیه خط امام یعنی اسلام اصیل و علیه همه ارگان‌های انقلابی و شخصیت‌های کارساز و پاک‌باخته انقلاب اسلامی چون بهشتی، رجایی، هاشمی، خامنه‌ای و... به منظور تغذیه ارگانهای تبلیغاتی آمریکا و اسرائیل و بختیار و... مطلب می‌نوشتند و دشنام و ناسزا می‌گفتند... و یادم آمد از آنچه طی دو سال و نیم گذشته از سوی آقای بازرگان و از سوی بدخواهان عقده‌ای غرب‌زده و رفاه‌طلب، منتهی از کانال نام و اعتبار آقای بازرگان، بر سر انقلاب اسلامی آمده بود.»

مهندس بهزاد نبوی طی سخنرانی در بهمن ۱۳۷۴، گفت: «نهضتی‌ها در موقعی که قدرت را در دست داشتند... در تمام دوران حکومتشان یک نفر حزب‌اللهی را در مجموعه خود راه ندادند و فقط تیپ های جبهه ملی و منافقین را راه می‌دادند. عده ای از آنها در شورای انقلاب دنبال این بودند که مسعود رجوی را شهردار تهران بکنند... هیچکس قصد حذف بازرگان را از نظام نداشت اما این آقایان، خودشان را با یک جریان برانداز هم‌سرنوشت کردند، جریانی که کارش عناد با رهبری و نظام اسلامی بود. این آقایان بعد از شهادت ۷۲ تن، از ترس مردم به نخست‌وزیری پناهنده شده بودند.»

البته آقای یزدی سال‌ها پس از شکست شورش مسلحانه سازمان مجاهدین، گاهی، به درستی و حقانیت

راهبرد امام خمینی در برابر تروریسم منافقین اذعان داشت، از جمله در سال ۸۳ چنین گفته است: «...[امام] اگر در مقابل مجاهدین و اعلام جنگ مسلحانه آنها دستور برخورد دادند؛ اولاً این یک خطای استراتژیک از جانب مجاهدین بود و نشان‌دهنده اشتباه فاحش در ارزیابی امکانات خودشان و طرف مقابل. اگر آن روز این را نپذیرفتند امروز بعد از ۲۵ سال پذیرفتن آن نباید مشکل باشد. باید توجه داشت که در هر رژیم، با مخالف مسلح چنین برخورد می‌شود.»

## علیه دفاع مقدس

در دورانی که دکتر یزدی نفر دوم نهضت آزادی بود بسیاری از کتاب‌ها و جزوات و بیانیه‌های متعدد این گروه از سال ۱۳۶۰ به بعد دارای مضامین و مواضع مخالفت با دفاع مقدس و حمایت از صلح با رژیم متجاوز صدام، بود. به خصوص از سال ۶۲، این مواضع، رادیکال‌تر و تحریک‌آمیز شده بود.

عطاءالله مهاجرانی در سرمقاله روزنامه اطلاعات مورخ ۲۰ مرداد ۱۳۶۲ نوشت: «چه تقارن شگفتی. بمباران گیلانغرب توسط صدام و بمباران نظام جمهوری اسلامی توسط بازرگان. صدام مستقیماً بمب‌های خوشه‌ای را بر سر مردم می‌ریزد و بازرگان، امید و آرمان همان مردم را نشانه می‌رود. یورش نظامی صدام، و تهاجم تبلیغاتی و سیاسی بازرگان، نوعی تناسب و تطابق دارند.» علاوه بر اتخاذ مواضع دشمن‌پسند و تنش‌آفرین توسط بازرگان و گروهش در بحبوحه جنگ و هنگام نیاز کشور به آرامش و همدلی و وحدت، تبلیغ مستقیم آنان علیه مشروعیت دفاع مقدس ملت ایران، نقش تخریبی امثال دکتر یزدی را مضاعف می‌ساخت.

گفتنی است برخلاف ادعای مکرر دکتر یزدی و قول مشهور، مواضع ضد جنگ نهضت آزادی فقط به بعد از فتح خرمشهر هم محدود نبود و پیش از آن نیز سابقه داشت. و البته در رفتاری دوگانه، گاهی هم حتی بعد از فتح خرمشهر، ادعای حمایت از جنگ در مواضع این گروه به چشم می‌خورد. مع الوصف، چه قبل و چه بعد از فتح خرمشهر، دکتر یزدی نقش مهمی در اتخاذ مواضع علیه دفاع مقدس ایفا کرد.

مصاحبه‌های سران نهضت مانند دکتر یزدی با رسانه‌های بیگانه و بعضاً حامی صدام، مبنی بر تأیید ادعای آتش‌بس و مذاکره رژیم بعث عراق، آشکارا همراهی با دشمن قلمداد می‌شد. مثلاً نشریه «المجله» از طرف عراق و سایر کشورهای مرتجع عربی تغذیه و حمایت می‌شد و همواره به نفع رژیم عراق و علیه جمهوری اسلامی موضع‌گیری داشت. متن مصاحبه دکتر ابراهیم یزدی با این نشریه، توسط نهضت آزادی در دیماه ۶۳ منتشر شد.

همچنین مصاحبه پر سرو صدای دکتر یزدی و مهندس بازرگان با «لوموند» در بهار ۶۴ یک نمونه قابل توجه بود. بخش فارسی رادیوی دولتی انگلیس، بی‌بی‌سی، ضمن انعکاس مصاحبه مزبور، به تعبیر روزنامه جمهوری اسلامی؛ از او «ستایش و تجلیل» کرد. بی بی سی این مصاحبه را «مصاحبه‌ای بی‌نظیر و صریح» علیه نظام جمهوری اسلامی و موضع ایران در قبال جنگ توصیف نمود.

حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه بیستم اردیبهشت ۱۳۶۴، رفتار مهندس بازرگان و دکتر یزدی در مصاحبه با لوموند را به «برادر حاتم طایی و چاه زمزم» تشبیه کرد: «اینها تمایل دارند که مطرح بشوند و نوعاً

سیاست برادر حاتم طایی در مورد چاه زمزم را دارند... اینها با لوموند مصاحبه کردند و آن حرفها را زدند که همه اش دروغ و تهمت است یا اکثرش دروغ و تهمت است.»

البته قبل از وی، برای اولین بار حجت الاسلام کروی در مقام نماینده مجلس و رییس بنیاد شهید، در شانزدهم مهر ۱۳۶۱، تعبیر فوق را در باره نهضت آزادی به کار برد: «واقعاً ماجرای اینها [سران نهضت آزادی]، ماجرای برادر حاتم طایی شده است. برای اینکه می خواهند شهرت بیابند، نام و نشان بیابند، ولو به ادرار کردن در آب [زمزم] باشد.»

دکتر یزدی نویسنده بسیاری از بیانیه‌ها و اطلاعیه‌های نهضت آزادی علیه تداوم دفاع مقدس بود و در جنگ روانی صدام علیه ملت ایران در کنار مهندس بازرگان، عملاً نقش ستون پنجم را ایفا می کرد و تا آنجا که در توان داشت و امکان پذیر بود علیه امام و راهبرد ایشان در استمرار دفاع مقدس تلاش کرد. تا آنجا که حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه دهم خرداد ۱۳۶۴ به علت همگامی کامل آنان با صدام، «نهضت آزادی» را «نکبت آزادی» نامید.

مهندس میرحسین موسوی نخست‌وزیر نیز با اشاره به نهضت آزادی تصریح کرد که اعلامیه‌های این گروه به منزله ارسال دعوتنامه برای بمباران مناطق مسکونی توسط رژیم صدام است: «اعلامیه‌ها و بیانیه‌هایی که در حقیقت دعوتنامه‌هایی هستند برای صدام، از سوی لیبرال‌ها در داخل کشور علیه جنگ منتشر می شود. یقیناً این لیبرال‌ها در خون بی‌گناهانی که در این بمباران در کشور ریخته شده، سهمیم هستند. آنها در حقیقت با این اعلامیه‌ها، بمب‌افکن‌های روسی صدام را دعوت می کنند که بیابند.» همانگونه که آقای هاشمی گفته بود: «اینها صدام را دعوت کرده‌اند که بیا اینجا [ایران] را [با بمب و موشک] بزن. بدانید، اینها دعوت کرده‌اند.»

بدیهی است که علاوه بر حضور گسترده مردم در انتخابات‌ها، راهپیمایی‌ها و مجامع عمومی برای ابراز حمایت از ادامه دفاع مقدس تا پیروزی، معیار معتبر «کیفیت و کمیت گسترده حمایت مردمی از جنگ»، که در قالب نیروهای رزمنده مردمی و پشتیبانی مالی و تدارکاتی وسیع مردم، تجلی پیدا می کرد، نیز، هر ناظر عادل و منصفی را به درک حقیقت آشکار «مردمی بودن» استمرار جنگ تا پیروزی، رهنمون می ساخت. همانگونه که سال‌ها بعد، به تاریخ بیستم اردیبهشت ۱۳۷۸ در مصاحبه با روزنامه نشاط، دکتر یزدی اذعان کرد که موضع نهضت در باره جنگ، با نظر «عموم مردم» مخالف بوده است: «...در سال‌های اول مردم عموماً با موضع نهضت آزادی موافق نبودند. گاهی لازم است یک سازمان سیاسی جلوتر حرکت کند... گاهی اوقات می بایست در برابر خود مردم هم بایستد... هرچیزی که مردم در هیجانات سیاسی مطرح می کنند معلوم نیست به نفع آنان باشد.»

پس از پایان دوره اول مجلس شورای اسلامی در سال ۶۳ و تشدید اقدامات منفی و تنش‌زای نهضت آزادی علیه حاکمیت در حال جنگ و افزایش تبلیغات دشمن‌پسند سران این گروه علیه دفاع مقدس، به تعبیر دکتر یزدی، همه جریان‌های داخل حاکمیت علیه نهضت آزادی یکپارچه شده بودند: «از سال ۶۳ به بعد، همه فشارها متمرکز شد که نهضت و تشکیلات را هم تعطیل کنند... همه جریانات و جناح‌های به اصطلاح چپ و راست درون حاکمیت، همه با هم یکپارچه علیه نهضت آزادی عمل می کردند... با هم متحد و متفق القول بودند که

نهیست آزادی می بایستی خفه شود یا به کلی از صحنه، حذف باشد.»

دکتر یزدی در سال ۱۳۹۳ طی مصاحبه ای به انتقادات وارد بر مواضع این گروه در مورد جنگ تحمیلی، چنین پاسخ داد: «نهیست آزادی ۶۳ سند درباره جنگ دارد که در همه آنها دو موضوع را از هم تفکیک کرده ایم؛ یکی مخالفتمان با ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر است و دیگری حمایت بی دریغ از رزمندگان که با تمام قدرتشان به جنگ رفتند. ما از فداکاری‌هایشان تجلیل کردیم و ارج نهادیم و برای آنها هم ارزش قائل هستیم.»

حال آنکه هم در مورد اول، اسناد نشان می دهد که این گروه قبل از فتح خرمشهر نیز علیه دفاع مقدس موضع گیری کرده است، و هم در مورد دوم، اطلاعیه های نهیست آزادی شامل حمله و اهانت به رزمندگان دفاع مقدس نیز بوده است. از جمله این گروه، طی بیانیه ای تحت عنوان «روزنه های امید» در اسفندماه ۶۴، ایثار و فداکاری های دفاع مقدس را بازی «مطلوب» بیگانگان خواند. در مرداد ۱۳۶۶، نهیست آزادی در یک بیانیه دیگر به بهانه ذکر نقل قولی تحریف شده، دفاع مقدس ملت ایران را «حرب المجانین یا جنگ دیوانگان» نامید. در دومین نامه «جنگی» و سرگشاده نهیست آزادی به امام خمینی، در اردیبهشت و خرداد ۶۷ تحت عنوان «هشدار پیرامون تداوم جنگ خانمان سوز»، درباره «مسئولیت خون شهیدان» این گونه آمده بود که؛ شهدا روی اعتقاد یا تبلیغ و تلقین، «عملیات فداکارانه ای به سود اسرائیل و ابرقدرت ها و به زیان ایران و اسلام انجام داده اند» و وارثین ادعایی یا واقعی آنها «طلبکارند»، آن کس که به دلیل ایمان به خدا شهید شده، با آن فردی که بنا به فرمان رهبری و مقامات به جنگ رفته، تفاوت دارد؛ گروه اول نزد خدا مأجور است و گروه دوم؛ «حساب آن مربوط به ملت و زنده ها نیست».

یک خبرگزاری در گزارشی، موضع یزدی و نهیست در قبال دفاع مقدس را این چنین توصیف کرده است: «نام یزدی همیشه و همه جا در کنار مراد و رفیقش مهدی بازرگان مطرح می شد. یزدی و بازرگان، دو ستون نهیست آزادی بودند. نهیستی که خود را قوه عاقله انقلاب اسلامی می دانست. عموماً موضعی «از بالا» داشت و گمان می کرد مسائل را بهتر از هرکسی و هر گروه دیگری می فهمد. ابراهیم یزدی، تقریباً تمام عمر سیاسی اش را در میان چنین آدم هایی گذرانده. آدم هایی که در فروردین ۱۳۶۷، در سخت ترین و حساس ترین روزهای دفاع مقدس، برای امام می نویسند: «در چنین جنگ بی امان و بی پایان که تحقق «سفک دما و فساد فی الارض» می باشد، شیطان است که نظاره و قهقهه می کند. این هم شد کار؟ این هم شد افتخار؟» پای این نامه، امضای «نهیست آزادی» آمده. همان گروهی که ابراهیم یزدی، سیاست را در آن زندگی کرده بود.»

محمد سلامتی دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در آبان ۷۵ گفت: «نهیست آزادی متأسفانه در جریان جنگ تحمیلی، به مرز خیانت رسید.»

آقای سید صادق خرازی که در ستاد تبلیغات جنگ، معاون دکتر کمال خرازی بود، طی مصاحبه ای در سال ۱۳۹۰ گفت: «نهیست آزادی بیانیه می داد و می گفت چرا جنگ را تمام نمی کنید؟ اگر بخواهید واقع بینانه ببینید و نگاه کنید، آنها ستون پنجم دشمن شده بودند، چه بخواهند و چه نخواهند. یک کشوری که در جنگ است اگر کسی بخواهد مخالف فرمانده جنگ و نظر فرمانده کل صحبت کند باید اعدامش کنند. تمام جنگ های دنیا هم،

این را نشان می‌دهد. تمام جنگ‌های اروپا هم، این را نشان می‌دهد.»

## تشکیک در اصالت نامه امام

وزیرکشور دولت مهندس موسوی، حجت الاسلام محتشمی، در نامه به امام خمینی برای استعلام صلاحیت نهضت آزادی در بهمن سال ۱۳۶۶، نقل قولی از دکتر یزدی نیز آورده بود: «نهضت آزادی پس از استعفا و برکناری دولت موقت پیوسته در جهت اعلام مخالفت با دولت جمهوری اسلامی، مجلس شورای اسلامی، و حتی قوه قضاییه و مغشوش کردن اذهان بوده است... آقای دکتر یزدی در جلسه مورخ ۶۶/۱۰/۵ نهضت آزادی راجع به شرکت در انتخابات و نقش نهضت آزادی چنین می‌گوید: «... برگزاری انتخابات مستلزم وجود جامعه باز است، اگر رفتیم واقعاً مفید خواهیم بود و نخواهیم گذاشت این فتاوی را به زور بر مردم تحمیل کنند، شخصی که از طرف نهضت به مجلس برود مسلماً از این توپ و تشرها جا نخواهد زد، اگر قرار باشد مملکت را با «فتوا» اداره کنند، بنده پیشنهاد می‌کنم که، مجلس را ببندند و خوابگاه دانشجویان کنند... مسئولین نهضت با سمپاشی‌های خود نسبت به سیاست‌های دولت، دفاع مقدس و جنگ، مسئله برائت از مشرکین و فاجعه خونین مکه مکرمه، جهاد مالی و تصمیمات شورای عالی پشتیبانی جنگ و بالاخره فرمایشات اخیر حضرت امام - روحی فداه - راجع به حکومت و ولایت مطلقه، در جهت مبارزه و تضعیف نظام جمهوری اسلامی گام برداشته‌اند.»

امام در پاسخ به نامه مزبور نوشت: «پرونده این نهضت و همین‌طور عملکرد آن در دولت موقت اول انقلاب شهادت می‌دهد که نهضت به اصطلاح آزادی طرفدار جدی وابستگی کشور ایران به آمریکا است، و در این باره از هیچ کوششی فروگذار نکرده است. و حمل به صحت اگر داشته باشد، آن است که شاید آمریکای جهانخوار را - که هرچه بدبختی ملت مظلوم ایران و سایر ملت‌های تحت سلطه او دارند از ستمکاری اوست - بهتر از شوروی ملحد می‌دانند و این از اشتباهات آنها است... به حسب این پرونده‌های قطور... و به حسب آنچه من مشاهده کردم از انحرافات آنها... و به حسب امور دیگر، نهضت به اصطلاح آزادی صلاحیت برای هیچ امری از امور دولتی یا قانون‌گذاری یا قضایی را ندارند و ضرر آنها به اعتبار آن که متظاهر به اسلام هستند و با این حربه جوانان عزیز ما را منحرف خواهند کرد و نیز با دخالت بی‌مورد در تفسیر قرآن کریم و احادیث شریفه و تأویل‌های جاهلانه موجب فساد عظیم ممکن است بشوند، از ضرر گروهک‌های دیگر حتی منافقین - این فرزندان عزیز مهندس بازرگان - بیشتر و بالاتر است.»

امام خمینی در پایان نامه خود، چنین تأکید کرد: «نهضت به اصطلاح آزادی و افراد آن، چون موجب گمراهی بسیاری از کسانی که بی‌اطلاع از مقاصد شوم آنان هستند می‌گردند، باید با آنها برخورد قاطعانه شود، و نباید رسمیت داشته باشند.»

متن نامه امام در آن زمان، انتشار عمومی نیافت ولی یک نسخه از آن برای سران سه قوه و وزیر اطلاعات ارسال شد. محتوای نامه امام در همان زمان حیات ایشان، بدون استناد صریح به آن، در قالب مصاحبه توسط



وزیر کشور (در اسفند ۱۳۶۶) و وزیر اطلاعات (در بهمن ۱۳۶۷) بیان شد. پس از مدتی «خبر» صدور این نامه نیز در بولتن‌های محرمانه برخی نهادهای کشور انتشار یافت. انتشار عمومی این نامه به همراه تصویر دستخط امام، برای اولین بار توسط حجت الاسلام محتشمی در دی‌ماه ۱۳۶۸ صورت پذیرفت و پس از آن، در جلد ۲۲ کتاب صحیفه نور و جلد ۲۰ کتاب صحیفه امام، نیز متن نامه انتشار یافت.

فحوای بیانیه نهضت آزادی در اواخر اسفند ۶۶، و اعلام یأس کامل از شرکت در انتخابات، با چاشنی ابراز حملات عصبی و شدید به وزیر کشور، نشان می‌داد که خبر صدور نامه مزبور مبنی بر عدم صلاحیت این گروه برای فعالیت‌های انتخاباتی و رسمی، به احتمال زیاد همان زمان به اطلاع مسئولان نهضت هم رسیده بود.

دکتر یزدی بارها مدعی شد که نامه امام خمینی مبنی بر عدم صلاحیت نهضت آزادی جعلی است و به جرم چنین تهمتی به فرزند امام، در دادگاه محکوم شد. به گفته حجت‌الاسلام محتشمی طی مصاحبه‌ای به تاریخ خرداد ۱۳۸۷، پیرو شکایت مرحوم حجت‌الاسلام سید احمد خمینی از دکتر یزدی دبیرکل نهضت آزادی، «متأسفانه اینها به دلیل سلطه‌ای که در دوره دولت موقت پیدا کردند، حتی در قوه قضاییه هم نفوذ پیدا کرده بودند و لذا رسیدگی به این پرونده را چندین بار به تعویق انداختند. به طوری که بالاخره مرحوم حاج احمد آقا، شخصاً به دفتر آقای [محمد] یزدی [رییس قوه قضاییه] رفت و گفت که چرا به پرونده رسیدگی نمی‌کنید؟ پرونده را که آوردند، معلوم شد که سه برگ آن از جمله ورقه کارشناسی تأیید خط مفقود شده است. عوامل آنها در قوه قضاییه جمهوری اسلامی می‌دانستند که اگر پرونده نهضت آزادی رو شود، دیگر چیزی برایش باقی نمی‌ماند. به هر حال با پیگیری مرحوم حاج احمد آقا، پرونده دنبال شد و آقای دکتر یزدی چون تهمت زده بود، محکوم به شلاق شد. این‌ها به دست و پا افتادند که حکم اجرا نشود، چون در آن شرایط، بدترین وضعیتی که برای نهضتی‌ها پیش می‌آمد، این بود که یزدی را بخوابانند و شلاق بزنند. این‌طور بود که مرحوم حاج احمد آقا رضایت داد که این حکم را اجرا نکنند.»

قبلاً در آذر ۱۳۷۸، جزئیات و نحوه محکومیت دکتر یزدی طی نامه رسمی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، این چنین تشریح شده بود: «در پی اظهارات مشابه [بازرگان] از سوی آقای دکتر ابراهیم یزدی در هفته‌نامه صبح (۷۴/۴/۱۸) و شکایت مؤسسه... این مؤسسه برای اتمام حجت، مجدداً اصل نسخه خطی نامه امام را در حضور متهم و وکیل ایشان به ریاست دادگاه ارائه نمود... دادگاه نیز در تاریخ ۷۵/۱۲/۷ با تصریح به اینکه: «با توجه به مجموع محتویات پرونده و گزارش متهم ابراهیم یزدی که همچنان بر تکذیب نامه مزبور اصرار و پافشاری دارد، و با توجه به اصل انتساب نامه به حضرت امام خمینی با اعلام نظر کارشناسی...» به استناد ماده ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی و ماده ۱۴۱ قانون تعزیرات، رأی به محکومیت ایشان داد و با درخواست تجدیدنظر، سرانجام در تاریخ ۷۶/۸/۲۱... رأی قطعی مبنی بر تأیید دادنامه صادره از سوی دادگاه قبلی و مجرمیت متهم، انشاء و با در نظر گرفتن جهات مخففه (که مورد تأکید مؤسسه بود) ایشان را به پرداخت جزای نقدی محکوم و رأی صادره نیز اجرا گردید.»

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی چند بار در مقاطع مختلف از سال ۱۳۶۸ به بعد در باره اصالت نامه امام

اطلاعیه‌های رسمی صادر کرده، از جمله در آبان ۱۳۹۱، چنین اعلام نمود: «نامه مورخ ۳۰ بهمن ۱۳۶۶ حضرت امام خمینی در باره نهضت آزادی که در پاسخ به نامه وزیر کشور (وقت) جناب حجت‌الاسلام والمسلمین علی‌اکبر محتشمی پور نوشته شده است، قطعی الصدور توسط امام خمینی و به قلم ایشان و با خط و امضای ایشان می باشد. قلم و خط و امضای این نامه، همان قلم و خط و امضای وصیتنامه امام و دیگر پیام‌ها و احکام مهم امام خمینی است... همانند اکثریت آثار مکتوب و دستخط‌های حضرت امام، نسخه خطی اصل این نامه نیز در آرشیو مؤسسه، موجود می‌باشد... نسخه خطی اصل این نامه در سال‌های پیش از این، به محضر دادگاه رسیدگی کننده به شکایت مؤسسه ارائه گردید و دادگاه با احراز اصالت آن و اثبات واهی بودن مستندات ادعای جعل، مدعی جعل را محکوم نمود... امام خمینی غیر از این نامه در موارد متعدد دیگر نیز عین و یا مضمون همان مطالبی که در این نامه در باره نهضت آزادی بیان کرده است را در سخنرانی‌ها و برخی از دیگر پیام‌های خویش و از جمله در پیام معروف به منشور روحانیت نیز بیان نموده و در پایان وصیتنامه نیز بر بخشی از آن تأکید کرده است.»

البته یزدی چند بار ناخواسته به صحت نامه امام، تلویحاً یا صریحاً اذعان کرد. از جمله در بهمن ۷۸: «دکتر یزدی در خصوص نظریات تازه محتشمی پیرامون نامه امام اظهار داشته است:... آقای محتشمی مطلبی را بیان کرده و گفته‌اند که نامه امام در مورد نهضت آزادی ایران در شرایط جنگ صادر شده است، اما به استناد این نامه نمی‌توان گفت که نهضت آزادی ایران غیر قانونی است، بلکه تصمیم در این باره یعنی قانونی یا غیر قانونی بودن نهضت، با دادگاه است... ای کاش آقای محتشمی در هنگامی که وزیر کشور بودند، پرونده نهضت آزادی ایران را که ایشان مدعی است انباشته از اسناد انحراف و خیانت نهضت است، به دادگاه صالحه می‌فرستادند و پای امام را در این وسط به میان نمی‌آوردند و امام را خرج مقاصد سیاسی خود نمی‌کردند.»

بدین ترتیب، اگر نامه امام، به وسیله مسئولان مبنای غیرقانونی بودن نهضت آزادی قرار نمی‌گرفت، دیگر دکتر یزدی بر ادعای کذب مجعول بودن آن پافشاری نمی‌کرد، و فقط پای دادگاه را وسط می‌کشید. گفتنی است که بر خلاف اظهارات یزدی، آقای محتشمی نگفته بود که دادگاه باید نظر بدهد، بلکه متن سخن وی بنا به گزارش ایسنا چنین بود: «در شرایط جنگ تحمیلی، نهضت آزادی با برنامه‌هایی چون مخالفت با جنگ و جمهوری اسلامی، باعث ایجاد فضای تشنج در جامعه گردید. همان زمان از حضرت امام سؤال شد که این گروه آیا با چنین پیشینه‌ای اجازه معرفی کاندیدا دارد یا خیر و امام (ره) پاسخی کلی دادند که بارها در مطبوعات چاپ شده است. از سوی دیگر می‌بینیم که برخی از اعضای نهضت آزادی در محاکم نیز حضور یافته‌اند. اما این که آیا مضمون نامه امام در شرایط فعلی نیز قابل استفاده خواهد بود یا خیر، مسأله‌ای است که دستگاه‌های قانونی موظف به پاسخ‌گویی بدان هستند. هم‌اکنون دو نظریه وجود دارد، اول این که تشکیلات منحل شده، از لحاظ قانونی اعتبار ندارند و دوم این که پس از اجرای قانون احزاب، تشکیلات بدون پروانه نیز غیر قانونی به شمار می‌آیند، که هر دو مورد در قضیه نهضت آزادی صدق می‌کند.»

البته وقتی که دکتر یزدی مجموعه حاکمیت از صدر تا ذیل را نامشروع می‌دانست، حکم دادگاه را نیز هرگز

قبول نمی‌کرد. همانگونه که هرگز احکام دادگاه‌ها را در باره امیران نظام و سایر سران نهضت، نپذیرفت و بعدها حکم صادره دادگاه قانونی و صالحه انقلاب مبنی بر انحلال و غیرقانونی بودن نهضت آزادی را نیز گردن نهاد. کما اینکه صحت و اصالت نامه امام نیز در دادگاه اثبات شده بود و حکم محکومیت دکتر یزدی به جرم افترا و تهمت صادر شد، ولی وی زیر بار دادگاه نرفت و تا آخر هم بر ادعای نادرست خود باقی ماند. به این سیاق دکتر یزدی، دادگاه صالحه، دادگاهی محسوب می‌شد که فقط به نفع وی و گروهش حکم صادر می‌کرد.

گفتنی است دکتر یزدی چند بار به شنیده‌هایش در باره مخالفت امام خمینی با تعطیل کردن نهضت توسط مقامات اشاره کرده، و البته بعضاً نتایج مطلوب و یا تحلیل خودش را بر آنها بار کرده است، اما به رغم بهره‌جویی خلاف واقعیت وی از آن خاطرات برای مصونیت بخشی به رفتار قانون‌شکنانه نهضت، اذعان وی به سعه صدر امام و همراهی مسئولان ارشد کشور با ایشان، قابل توجه بوده است.

از جمله در مصاحبه‌ای به سال ۱۳۸۳، دکتر یزدی گفت: «آقای موسوی اردبیلی برای من نقل می‌کرد و نیز مهندس میرحسین موسوی هم گفته است که، در جلسه سران نظام از آقای [امام] خمینی خواسته می‌شود که کار نهضت آزادی ایران را تمام کنند. اما ایشان مخالفت می‌کند. در سال ۶۲ و زمان وزارت کشور ناطق نوری، در جلسه‌ای با حضور برخی چون مرحوم لاجوردی، ناطق نوری درخواست تعطیلی نهضت آزادی را مطرح می‌کند پس از آن که سه بار مسأله را تکرار می‌کند، [امام] جواب می‌دهند که مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و یزدی با ما نیستند ولی مسلمانند. بروید فکری برای آنانی بکنید که می‌گویند با ما هستند ولی دین ندارند، که بعد از آن سران و فعالان حزب توده را گرفتند. بار دیگر در سال ۱۳۶۷ سران سه قوه، از آقای [امام] خمینی می‌خواهند که نهضت آزادی ایران تعطیل شود. ایشان می‌پرسند: برای چه؟ می‌گویند که چون این‌ها با روحانیون مخالفند. آقای [امام] خمینی می‌گوید خیر! اینها با روحانیون مخالف نیستند، با شما مخالفند! باز به ایشان می‌گویند که اینها با شما هم مخالفند. اینجا آقای [امام] خمینی جواب می‌دهند که مخالف باشند مگر من جزء اصول دینم؟... شما وضعیت فعلی را با آن زمان مقایسه کنید. اگر چه من با برخی از مواضع و سیاست‌های آقای [امام] خمینی موافق نبودم اما به نظر من مسایلی را رعایت می‌کرد، که اکنون نمی‌شود. برخوردی که با نهضت آزادی ایران در آن زمان شد بسیار بهتر از اکنون بود. حتی من الآن هم که نامه سرگشاده نهضت آزادی ایران به امام در مورد جنگ و یا تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه را می‌خوانم می‌بینم که خیلی تند است اما آقای [امام] خمینی با ما برخورد تند نکرد.»

البته برخی جزئیات و تاریخ‌های ذکرشده در نقل قول فوق، نادرست است و نیازمند اصلاح. بعضی افراد دیگر که مشابه ماجرای فوق را نقل کرده‌اند، همه ماجرا را در باره یک جلسه مذاکره با امام در مورد نهضت آزادی، دانسته‌اند و برخی مطالب فوق مربوط به سایر موارد است که توسط آقای یزدی با هم مخلوط و تبدیل به سه جلسه شده است. امام خمینی از سال ۶۴ به بعد دیگر برای سران نهضت آزادی، جایگاه مخالف درون نظام را قائل نبود و به سال ۶۶ رسماً بر برخورد قاطع با آنان تأکید داشت، ولی البته دستور تعطیلی و دستگیری آنان را نداد. اما به تشخیص مسئولان کشور در همان زمان حیات امام، خرداد ۱۳۶۷، برخی سران این گروه و

مؤتلفانش بازداشت شدند، تحت تعقیب قانونی و قضایی قرار گرفتند و مدتی هم دفاترشان بسته شد. نامه امام در بهمن ۱۳۶۶، مهر خاتمت بود بر همه رواداری‌ها و حُسن‌ظن‌های پیشین امام و یاران‌شان نسبت به سران نهضت آزادی، و در موضع‌گیری‌های صریح و شدید ایشان به سال ۶۷ و ۶۸، بر مضامین آن، بارها تأکید شد. اما نامه امام در پاسخ به وزیرکشور دولت موسوی، بیشترین و سنگین‌ترین فشار روانی و سیاسی افکار عمومی را بر این گروه وارد ساخته که آثار آن از هر محاکمه و محکومیت قضایی، شدیدتر و پایدارتر بوده و خواهد بود. بنا بر این جای شگفتی نبود که دکتر یزدی و سران گروهش تا آنجا که در توان داشتند و به هر شیوه ممکن کوشیدند، اصالت و اعتبار این نامه را مخدوش سازند.

به رغم محکومیت در دادگاه، دکتر یزدی در شهریور ۱۳۹۵، طی مصاحبه‌ای افترای خود به مرحوم حجت‌الاسلام سید احمد خمینی را صریحاً با ذکر نام، مجدداً تکرار کرد: «این نامه را آقای [امام] خمینی نوشته است. این نامه را به اعتقاد ما آقای سید احمد خمینی نوشت.»

البته، دکتر یزدی در موارد معدودی، با توجه به نوع مخاطب و سطح انتشار مطلب، به بعضی اشتباهات امثال خود و نهضت آزادی که موجب سلب اعتماد امام از آنان شد، نیز اشاره کرده بود. از جمله در یک مصاحبه پژوهشی به سال ۸۳، چنین گفت: «در دو سال اول پس از پیروزی انقلاب... روشنفکران در آن زمان شصت هفتاد روزنامه داشتند، در شرایطی که هنوز روحانیون هیچ روزنامه‌ای نداشتند، اما برخی از روشنفکران زیر شعارهای افراطی، رمالی سیاسی به راه انداختند. من قبلاً هم گفته‌ام که به هر حال، آقای [امام] خمینی به عنوان رهبر زیرک انقلاب، حق داشت با توجه به مشاهده برخی عملکردهای روشنفکران، به آنها اعتماد نکند که کارها را به دست روشنفکران بدهد. و نگران انقلاب باشد و این، به خاطر عملکرد بسیار بد برخی از گروه‌ها و شخصیت‌های فعال روشنفکری اعم از ملی یا ملی - مذهبی بود.»

در مورد کنارگذاشتن امثال دکتر یزدی از عرصه حکومتی، حجت‌الاسلام سید هادی خسروشاهی خاطره‌ای از دیدار و گفتگو با آقای یزدی در این باره نقل کرده است: «پس از بازگشت دکتر یزدی از آمریکا، برای عیادت ایشان به منزلش در خیابان ولیعصر، کوچه تورج، رفتم. صحبت‌ها و گفت‌وگوها طولانی شد و ایشان اشاره به «انحصارگرایی» دوستان ما کردند و من گفتم که آغازگر «انحصارطلبی» دوستان مسلمان ملی‌گرا بودند که در کابینه دولت موقت، حتی وزارت دادگستری و وزارت ارشاد را نخواستند به روحانیون بدهند و بعد خیابان‌های گوناگونی را حتی به نام کریم پورشریازی نام‌گذاری کرده و با وجود تلاش من که نماینده حضرت امام در وزارت ارشاد ملی! بودم برای نام‌گذاری خیابانی به نام آیت‌الله کاشانی که خواست مردم از سوی نگارنده بود، نپذیرفتند و طولانی‌ترین خیابان‌های شهر، ناگهان نام آقای دکتر مصدق را بر خود گرفت و هکذا... نتیجه این نوع انحصارطلبی، انحصارطلبی‌های متضاد بود که بعداً به وجود آمد. دکتر یزدی همه حرف‌ها و انتقادهای من را گوش داد و خیلی آرام گفت: شاید هم در بعضی موارد حق با شما باشد، ولی این راه و رسم انسانی و اخلاقی نیست که کسانی را که یک عمر در راه انقلاب و اسلام مبارزه کرده‌اند، کنار بگذارند که البته من هم این حرف ایشان را تأیید کردم.»

البته آقای خسروشاهی توضیح نداده که چه کسانی و به چه عللی، امثال دکتر یزدی را از عرصه قدرت و مناصب سیاسی کنار گذاردند، و اگر آن کار صحیح بوده و حاصل فرایندی عقلانی و ناشی از اعمال و رفتار خسارت‌بار، غیرقانونی و تخریبی ایشان بوده، پس چرا گلایه آقای یزدی را تأیید کرده و با وی همدلی نشان داده است. اگر هم آقای خسروشاهی و نظایر ایشان، ایراد و انتقادی به رویکرد و رفتار سیاسی امام و مسئولان ارشد کشور در این زمینه وارد می‌دانند، بهتر است با صراحت آن را بیان کند و موضوع را در حد برخوردهای احساسی و عاطفی تقلیل ندهند.

حجت‌الاسلام منتجب‌نیا عضو مؤسس مجمع روحانیون مبارز و مشاور رییس‌جمهور هفتم، در بهمن ۱۳۷۸، در پاسخ به سؤالی مبنی بر اینکه آیا نامه امام در باره نهضت آزادی را می‌توان به علت تغییر شرایط زمان، نادیده گرفت؟، گفت: «در خصوص برخی تشکیلات همچون انجمن حجّیه و نهضت آزادی، امام در جلسات خصوصی هم فرمایشاتی بسیار تکان‌دهنده پیرامون خطرات این دو تشکل اظهار می‌داشتند... امام تفکر نهضت آزادی را تفکری می‌دانست که؛ در برابر استکبار و در رأس آن آمریکا ضعف داشتند و معتقد بودند که ما همیشه نیاز به قیم داریم و بدون آمریکا نمی‌توانیم به حیات خود ادامه دهیم... برخورد امام با تفکر این دو تشکل بود نه با اشخاص.»

ارگان سازمان مجاهدین انقلاب، در فروردین ۱۳۸۰، به رغم همگرایی تاکتیکی با گروه دکتر یزدی، در باره تعارض مبنایی نهضت آزادی با انقلاب و نظام و امام، چنین اذعان کرد: «گمان نمی‌کنیم کسی در مخالفت فکری، تئوریک و روشی حضرت امام با نهضت آزادی تردیدی داشته باشد. همچنین فکر نمی‌کنیم کسی در تعارض دیدگاه این گروه با اندیشه مبنای انقلاب و نظام، شکی به خود راه دهد.»

### خداشه به ابوذر زمان، و فرزند امام

دکتر یزدی که قبلاً هم به سال ۱۳۷۸ تعبیر ناپسندی در واکنش به عدم همکاری آیت‌الله طالقانی با نهضت آزادی بیان کرده بود و آن را غیرمنصفانه خوانده بود، در سال ۱۳۹۳ با صراحت بیشتری، ایشان را مدیون و مرهون نهضت آزادی معرفی کرد و با لحنی تند، گفته است: «مرحوم طالقانی هم وقتی از زندان آزاد شد، به من گفت به دلیل موقعیتم دیگر نمی‌خواهم وابستگی حزبی داشته باشم. خُب آقای طالقانی در کنار مهندس بازرگان و نهضت آزادی، طالقانی شد. این درست نیست که افراد از طریق یک جریانی بیایند و قدرت و معرفیتی پیدا کنند و بعد به آن جریان پشت کنند... از زندان که آزاد شد [در آبان ۵۷]، دیگر عضو نهضت آزادی نبود. در یک گفتگوی تلفنی از پاریس [با آیت‌الله طالقانی]، ایشان گفت من می‌خواهم فراگروهی عمل کنم. این را از نظر سیاسی یک تفکر غلط می‌دانم. یعنی چه، فراگروهی عمل کنیم؟ فعالیت حزبی چه ایرادی دارد؟ این درست نیست که با یک جریانی بالا بیایند و بعد که به آن بالا رسیدند، بگویند ما به راه خود، شما به راه خود.»

البته دکتر یزدی تجاهل‌العارف نموده و توجه نکرده است که آیت‌الله طالقانی به عنوان یک مجتهد مبارز، سال‌ها پیش از تأسیس نهضت آزادی، یک چهره برجسته اجتماعی و سیاسی محسوب می‌شد و به جای اینکه

ایشان وامدار نهضت باشد، این نهضت آزادی بود که در هنگام تأسیس و بعد از آن، از حُسن شهرت و اعتبار آیت‌الله طالقانی استفاده کرده است. در جلسه اعلام تأسیس نهضت، اطلاعیه مستقل آیت‌الله طالقانی برای تحکیم موقعیت این گروه کوچک نوپا قرائت شد و در کنار مرامنامه آن، انتشار یافت. در مجموع فعالیت یکساله و اندی، پیش از بازداشت و زندانی شدن ایشان، نهضت آزادی چه «قدرت و معروفیتی» برای ایشان داشته که آقای دکتر یزدی، اینگونه طلبکار شده بود. پس از سال ۴۱ و زندانی‌ها و تبعیدشدن‌های مکرر آیت‌الله طالقانی، این نام ایشان بود که موجب آبرو و اعتبار برخی از گروه‌ها و اشخاص مبارز بود، و تا سال ۵۷، از نهضت آزادی جز یک نام نحیف، چیزی وجود خارجی نداشت که برای آیت‌الله طالقانی وسیله «بالا رفتن» باشد. ضمناً در تمام دوران دبیرکلی مهندس بازرگان و دکتر یزدی، در اسناد نهضت، همواره از نام آیت‌الله طالقانی استفاده ابزاری شده است. و با وجود تعارضات و اختلافات اساسی در دیدگاه‌ها و مواضع نهضت آزادی با آیت‌الله طالقانی، این گروه اصرار داشته ایشان را از رهبران فکری و سیاسی خود معرفی نماید و خود را وارث ایدئولوژیک وی بنمایاند.

دکتر یزدی در مصاحبه‌ای دیگر به تاریخ زمستان ۱۳۹۲، با تحریف و روایت ناقص از برخی دیدگاه‌های آیت‌الله طالقانی، و با لحن و عباراتی خلاف ادب، ایشان را فردی غیرمنطقی معرفی کرد: «بعد از انقلاب، طالقانی حرف‌هایی می‌زد که منطقی نبود؛ مثلاً می‌گفت ما به قانون اساسی جدید نیاز نداریم و اسلام، همه قوانین را دارد. ما به نشست کشورهای غیر متعهد رفتیم و طالقانی صدایش در آمد که ما در اسلام، غیر متعهد نداریم و اینها چرا رفته‌اند. طالقانی نماز جمعه را که راه انداخت به من می‌گفت بیا و مسائل را به من بگو تا در نماز مطرح کنم اما هیچ‌وقت از من در باره جنبش عدم تعهد توضیح نخواست که برایش توضیح دهم که جنبش غیرمتعهدها یعنی چه. او می‌گفت یک پاسبان را رییس شهربانی کل کشور بکنند.»

دکتر یزدی به رغم آن انتقادهای تند و تیز به مرحوم آیت‌الله طالقانی، در مصادره نام وی چنین اصرار داشت: «تصمیم ایشان مایه تأسف و تأثر شد. اما علی‌رغم این امر، طالقانی هرگز غیر نهضتی نشد، چه به جهت فکری و چه سیاسی، همچنان نهضتی باقی ماند و در هر فرصتی هم حمایت خود را از دولت موقت، مهندس بازرگان و نهضت آزادی نشان داد.» ادعایی کاملاً بر خلاف مستندات تاریخی، که فاصله‌ای ژرف بین اغلب مواضع آن مرحوم و نهضت را اثبات می‌کند.

دومین کسی که آماج آشکار طعن و خدشه آقای یزدی قرار داشت، فرزند امام خمینی بود، و البته وی کم‌و کیفاً بیشتر از مرحوم آیت‌الله طالقانی، مشمول عنایات خاص مشارالیه واقع می‌شد. بخشی از این هم، طبیعی بود چون آن‌دو از سفر نجف به پاریس، اصطکاک‌های نهان و آشکار پیدا کردند و پس از پیروزی انقلاب، اختلافات و درگیری‌های سیاسی و عقیدتی‌شان بیشتر و عمیق‌تر شد.

دکتر یزدی در تاریخ ۲۴ بهمن ۱۳۶۹، خطاب به مرحوم حجت‌الاسلام سید احمد خمینی، طی نامه‌ای چنین نوشت: «شما در سخنان پیش از خطبه نماز جمعه در ۱۱ بهمن ۶۹ در شرح سفر تاریخی آقای [امام] خمینی به پاریس مطالبی نادرست و دور از واقعیت، و در قسمتی همراه با تهمت و افترای بی اساس نسبت به اینجانب

ایراد نمودید که تعجب‌برانگیز و خلاف شرع و قانون می باشد... [در شرایط کنونی] صرف وقت و تحریف حقایق چه لزوم و ضرورتی داشت و بازکننده کدام عقده می تواند باشد؟ و بعد از گذشت سیزده سال در شرح آن سفر، چه لزومی به تحریف حقایق بود؟... در مورد تهمت‌ها و افتراءات و برچسب‌هایی که نثار اینجانب کرده‌اید، بسیار متأسف شدم... اگر بتوانید آنچه را گفته و تهمت زده‌اید، ثابت کنید، که نمی‌توانید... شما این تهمت‌های بی اساس خلاف شرع و قانون را به کسی زده‌اید که سال‌های سال در داخل و خارج از کشور در راه سربلندی اسلام و ایران خدمت کرده است... شما از این اتهامات چه سودی می‌برید؟... از برج‌های عاجی که نشسته‌اید بیرون بیایید. به میان مردم بیایید، تا ببینید و بفهمید چه خبر است. و اگر نمی‌توانید، بدانید با تهمت‌زدن‌های بی اساس به این و آن، ره به جایی نخواهید برد.» گفتنی است که سندی دال بر انتشار این نامه در همان زمان، موجود نیست. ولی دو دهه پس از درگذشت فرزند امام، ابتدا در آرشیو نهضت با درج تاریخ اردیبهشت ۱۳۷۰ و سپس در خاطرات آقای یزدی، درج شد. وی در جای دیگری از خاطراتش، به فرزند امام نسبت می‌دهد که حتی علیه وی از قول دیگران، دروغ گفته است.

حجت‌الاسلام سید احمد خمینی در سخنرانی‌اش بدون ذکر نام یزدی چنین گفته بود: «فردی از لیبرال‌ها که بعداً فهمیدیم شاید برای نقشه‌ای بوده، که خودش را از آمریکا به آنجا رسانده بود. ما آن موقع چهره اینها را نمی‌شناختیم، او هم با ما بود... بعضی از همین لیبرال‌ها گفته‌اند که ما همیشه در کنار امام بودیم و حتی ما امام را به پاریس بردیم... آنها حتی از رفتن امام به پاریس می‌خواستند استفاده کنند... بعد از انقلاب، خون دل اول امام، لیبرال‌هایی بودند که حکومت اسلامی را به دست گرفتند... در پاریس دور امام را و در اینجا دور یاران امام را گرفته بودند... این لیبرال‌ها نوکران آمریکا بودند... لیبرال‌های بعد از خلع از حکومت... به منافقین پیوستند.»

آقای یزدی علاوه بر ایراد افترای جعل نامه امام در باره نهضت آزادی توسط فرزند ایشان، در موارد مختلف دیگری نیز به مرحوم حجت‌الاسلام حاج سید احمد خمینی، اتهام جعل، زده بود. از جمله در مصاحبه زمستان ۹۲ با نشریه اندیشه پویا، چنین گفت: «[در مورد ملاقات با برژینسکی] برخی شلوغ‌بازی در آوردند. همه مخالف بودند و یک جریان خاصی ماجرا را علم کرد. در مجلس اول من در حضور مهندس بازرگان از مرحوم لاهوتی پرسیدم که این اعلامیه غلیظ و شدید چه بود که علیه دولت در تلویزیون صادر کردید؟ گفت من به شما می‌گویم اما تا زنده هستم به کسی نگویند. گفت اعلامیه را من نوشتم، سید احمد آقا بدون اطلاع من نوشت و داد به تلویزیون.»

این اتهام را دکتر یزدی چند جای دیگر نیز به همین شکل مبهم علیه فرزند امام تکرار کرده است. آیت‌الله لاهوتی در آن زمان سرپرست سپاه پاسداران بود و هنگام طرح موضوع برژینسکی و تسخیر لانه جاسوسی، در بیمارستان بستری شده بود، ولی روز ۱۹ آبان شخصاً در محل لانه حاضر شد و از طرف خود و سپاه، حمایت کامل خویش را از اقدام دانشجویان و اهداف آنان اعلام کرد. روز ۲۲ آبان هم اطلاعیه‌ای به امضای سپاه صادر شد که نسبت به موارد مشابه، غلیظ و شدید نبود و از شورای انقلاب درخواست می‌کرد که در تحقق مطالبات مردم و تحول در سیاست خارجی کشور اقدام نماید. دکتر یزدی طی مصاحبه با روزنامه اعتماد مورخ ۲۰ آذر

۱۳۸۱، در همین مورد گفت: «اعلامیه تحریک‌آمیزی که به نام مرحوم آیت‌الله لاهوتی از تلویزیون با آن حرارت و هیجان خوانده شد...»

اما بنا به اسناد موجود، در آن زمان، هیچ اطلاعیه دیگری به نام آقای لاهوتی منتشر نشده که آقای یزدی تهمت جعل و پخش بدون اطلاع آن را به فرزند امام زده بود. ضمناً حجت‌الاسلام سید احمد خمینی یک روز پس از اشغال لانه جاسوسی به دیدار دانشجویان شتافت و مواضع خود را بیان کرد و در مصاحبه با خبرنگاران نیز شرکت کرد، و اساساً وی نیازی نداشته که اطلاعیه‌ای به نام دیگران بنویسد و به تلویزیون بدهد. در آن زمان، رجال سیاسی و احزاب برای اعلام موضع علیه آمریکا و دولت موقت از هم سیقت می‌گرفتند و در ترافیک نام‌ها و عناوین آن مقطع، اتفاقاً آقای لاهوتی چندان به چشم نمی‌آمد و حضور چشمگیری نداشت. ولی آقای یزدی بر خلاف واقع، اصرار داشت به فرزند رهبر کبیر انقلاب با آن همه نفوذ و اعتبار و محبوبیت، اتهام بزند که وی به نام آیت‌الله لاهوتی، جعل اطلاعیه کرده بود. البته دکتر یزدی در زمانی چنین ادعایی را مطرح می‌کرد که هیچ‌یک از طرفین ماجرا، در قید حیات نبودند و امکان توضیح و پاسخ آنان وجود نداشت.

جالب اینکه در همان ایام حساس و پرحادثه آبان و آذر سال ۱۳۵۸، آیت‌الله لاهوتی پس از استعفا از سرپرستی سپاه به علت اختلاف بر سر نحوه نظارت شورای انقلاب، در مصاحبه با روزنامه کیهان مورخ ۲۲ آذر ۵۸، ضمن تجلیل بلندبالایی از شخصیت مبارزاتی و فداکاری‌های حجت‌الاسلام سید احمد خمینی، چنین گفت: «حاج احمد خمینی... [در دوران مبارزات] عاشقانه به راه انقلاب و پیروزی آن می‌اندیشید، دانسته بودم که او فرزندی است خلف برای امام خمینی. سلام بر او و خاندان او، و درود بر پدر او که پدر همه مردم ایران، نه، پدر همه مستضعفان جهان، نه، جانشین همه پیامبران و وارث خون حسین (ع) است.»

دکتر حمید لاهوتی فرزند آیت‌الله لاهوتی و داماد حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی درباره دلایل سفر پدرش به پاریس و حضور در نوفل‌لوشاتو تا بازگشت امام به ایران، می‌گوید: «پدر در آبان سال ۵۷ از زندان آزاد شدند... اواخر آذر یا اوایل دی بود که به گمانم سید احمد آقا با آقای لاهوتی تماس گرفتند و از ایشان خواستند که به پاریس بیایند و همدیگر را ببینند. سید احمد آقا رابطه خوبی با خانواده ما و پدرمان داشت.»

ضمناً در مورد تیرگی رابطه آقای لاهوتی با دولت موقت، هنگام تسخیر لانه جاسوسی، دکتر جواد منصوری از فرماندهان وقت سپاه، در بیان خاطره ای می‌گوید: «آیت‌الله لاهوتی در آبان ۱۳۵۸، در بیمارستان قلب بستری بود و من و چند نفر دیگر به عیادت وی رفته بودیم. فردی نزد وی آمد و درگوشی مطلبی را با وی در میان گذارد که پیرو آن مرحوم لاهوتی - فرمانده وقت سپاه - از ما خواست اتاق را ترک کنیم. بعد از اینکه ما اتاق را ترک کردیم آقای موسوی خوئینی‌ها وارد اتاق شد و حدود ۱۵ تا ۲۰ دقیقه با مرحوم لاهوتی صحبت کرد. خوئینی‌ها بعد از این گفت و گو از اتاق خارج شد، و بعد از آن، موضوع اشغال لانه جاسوسی پیش آمد. بعد از اشغال لانه جاسوسی، مسئولان دولت موقت در تماس با مرحوم لاهوتی از وی خواستند که نیروهای سپاه را برای خارج کردن دانشجویان پیرو خط امام از سفارت امریکا گسیل دارد، که وی نپذیرفت.»



## تحریک تقابل منتظری با امام

افزایش ارتباطات آشکار و پنهان برخی از سران نهضت آزادی با آیت الله منتظری، و ظهور تدریجی همگرایی تحلیلی و موضع‌گیری‌های آنان، هویت و اعتبار سیاسی قائم‌مقام رهبری را در معرض تضعیف و تهدید گذارده بود. به ویژه آن که این همگرایی در مسیر تقارب با جهت‌گیری براندازانه و خطرناک سازمان تروریستی مجاهدین خلق قرار داشت و عملاً چشم انداز آینده رهبری کشور را با منافع ملی و امنیت کشور در حال جنگ، متعارض می‌ساخت.

دکتر یزدی اذعان می‌کند که از اواسط دهه ۶۰ شمسی، همه جناح‌های اصلی درون حاکمیت در باره نهضت آزادی و آقای منتظری، نگرانی جدی داشتند: «از طریق صحبت‌های بعضی افراد که در داخل حاکمیت بودند، مطلع شدیم که دو نگرانی عمده داشتند. خصوصاً برای بعد از امام. یک نگرانی از جریان نهضت آزادی و یکی هم از آقای منتظری بود.»

عبدالحسین هراتی آن‌چنان که خودش گفته، از سال ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۷ رابط دکتر یزدی و مهندس بازرگان با آیت الله منتظری بوده است. او از دوران تحصیل در آمریکا، از دست پروردگان و شیفتگان دکتر یزدی بود و در حلقه محارم وی قرار داشت. عقاید افراطی و مواضع تند و بی‌پروایش علیه امام خمینی و نیروهای خط امام، ترجمان حال و هوای محافل درون گروهی و خصوصی نهضتی‌ها بود. همان محافلی که به تعبیر حجت‌الاسلام سید احمد خمینی، در آنها: «متلک و فحش و ناسزا به امام، کار رایج این از خدا بی‌خبران بود... اینها دل امام راحل‌مان را خون کرده اند.»

هراتی که به سال ۱۳۹۳ با دفتر رییس وقت مجمع تشخیص مصلحت نظام همکاری می‌کرد، و به ریاست اداره کل اسناد و مدارک دانشگاه آزاد اسلامی رسیده بود، ۲۹ خرداد ماه همان سال بازداشت شد. او چهار سال پیش از آن به عنوان یک فعال آشوب‌های جنبش سبز، در نامه‌ای سرگشاده به مهدی کروبی، دهه ۶۰ را «تونل وحشت تاریخ معاصر ایران» خواند و با اهانت‌های بسیار زشت و زننده به امام خمینی، از اینکه او و میرحسین موسوی در سخنان خود هنوز از ایشان یاد می‌کردند، به شدت انتقاد کرد.

هراتی گفته است: «سال ۶۸ بود و منتظری به تازگی از قائم‌مقامی رهبری حذف شده بود. شرایط برای دوستان و کسانی که با ایشان ارتباطی داشتند بسیار سنگین و ترسناک بود... به دکتر یزدی گفتم به قم می‌روم برای دیدن آقا و نمی‌دانم بازخواهم گشت یا نه. دکتر یزدی گفت: برو و به ایشان بگو که دوستش داریم و تا به آخر با او و پای او ایستاده‌ایم. این آخرین پیامی بود که قرار بود من از طرف او به آقای منتظری بدهم و نتوانستم.»

به تعبیر مهدی نوربخش عضو مرکزیت نهضت آزادی و داماد آقای یزدی: «پس از اشغال سفارت و استعفای مرحوم بازرگان... یزدی هرگز از همراهی بازرگان کنار نرفت و تا پایان به بازرگان وفادار ماند. او با تمام نیروهای معتقد به این مسیر، از جمله آیت الله منتظری و بسیاری دیگر، ارتباط خوبی برقرار کرد و راه مصدق و بازرگان را ادامه داد.»

دکتر یزدی در شهریور ۱۳۹۵ برای اولین بار قدری شفاف و البته به شیوه مألوف خود با غلو و اغراق، از سابقه روابط خود با آیت‌الله منتظری سخن گفت: «وقتی که آقای منتظری امام جمعه شد، ایشان به من گفت شما باید این کار [یادداشت برداری مسائل سیاسی طول هفته] را برای من انجام بدهید، گفتم ایراد ندارد. به همین دلیل پنج شنبه هر هفته همدیگر را می‌دیدیم و من مطالب را می‌گفتم و ایشان یادداشت می‌کرد. زمانی هم که قائم‌مقام [رهبری] بودند، بسیار با ایشان در تماس بودم... هر هفته نبود، ولی حدوداً هفته‌ای یکبار برگزار می‌شد... وقتی از قائم‌مقامی نیز عزل شدند، ما باز هم با هم ارتباط داشتیم... ما تقریباً در تمام مراحل، با ایشان رابطه داشتیم، چه قبل و چه بعد از سمت قائم‌مقامی... [آقای منتظری] به تفسیر و تحلیل‌های سیاسی ما اعتقاد داشتند. با گذشت زمان، ارتباط ما بیشتر و عمیق‌تر شد.»

یکی از مرتب‌ترین و نزدیکان قدیمی آیت‌الله منتظری در این باره به نقل از وی، چنین گفته است: «ایشان می‌گفت نهضت آزادی و... تفکر خودشان را دارند و من به تفکرشان کار ندارم. آنها اینجا می‌آیند و درد دل می‌کنند. آنها روی من تأثیری نمی‌گذارند.»

اما امام خمینی در جلسات خصوصی و سپس در بیانیه‌های خود در اواخر سال ۱۳۶۷، از آیت‌الله منتظری به علت تکرار تحلیل‌های غلط و انحرافی نهضت آزادی انتقادهای شدید کرد. و از جمله به وی توصیه نمود برای جلب رضایت لیبرال‌ها نباید از مواضع اصولی عدول کرد، یادآوری کرد کشور هنوز چوب اعتماد به لیبرال‌ها را می‌خورد، و تأکید نمود باید با آنانی که اسناد همکاری‌شان با آمریکا از لانه جاسوسی به دست آمد دشمنی داشت. ایشان تأکید کرد: «کسانی که از منافقین و لیبرال‌ها دفاع می‌کنند، پیش ملت عزیز و شهیدداده ما راهی ندارند.» امام در فروردین ۱۳۶۸، واقعیت پیوند عمیق آقای منتظری با لیبرال‌ها را خطاب به وی چنین ذکر نمود: «از آنجا که روشن شده است که شما این کشور و انقلاب عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من، به دست لیبرال‌ها و از کانال آنها به منافقین می‌سپارید، صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید. شما در اکثر نامه‌ها و صحبت‌ها و موضع‌گیری‌هایتان نشان دادید که معتقدید لیبرال‌ها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند.»

گفتنی است که دکتر یزدی تأیید کرد که آقای منتظری نامه‌های خصوصی امام را برای وی خوانده بود. در مصاحبه شهریور ۹۵، خبرنگار می‌پرسد: «آیا این روایت صحیح است که آیت‌الله منتظری در جریان جلساتی که با شما داشت، متن نامه‌های خصوصی را که امام برای ایشان نوشته بود، در این جلسات برایتان می‌خواند؟» یزدی: «بله، در یکی دو مورد این اتفاق افتاد.»

در مصاحبه دیگری به سال ۱۳۹۳، یزدی گفته بود: «بعد از عملیات معروف به مرصاد... در سفری به قم در دیداری که با ایشان داشتم، ایشان مکاتبات [بین خود و امام] را دادند به من خواندم.»

آیت‌الله منتظری در اردیبهشت ۱۳۶۸ گفت: «آقایان نهضت آزادی دو سه مرتبه به خانه ما آمدند، اولاً این آخرها نبوده و خیلی سابق بوده... آقای مهندس بازرگان حدود یک سال و نیم پیش یک دفعه آمده خانه ما، دکتر یزدی هم یا دو بار یا سه بار آمده، همه صحبتشان هم راجع به اینکه جای حزبشان را گرفتند و روزنامه

میزان‌شان توقیف است و مزاحمشان شده اند و... شکایت آورده بودند. همه اصلاً راجع به این بوده. هیچ وقت اینها منع فکری من نبوده اند، بیت من در اختیار اینها نبوده.»

همچنین آیت‌الله منتظری در نامه‌ای به امام خمینی، نوشت: «من از همان اول مبارزات که به رهبری حضرتعالی شروع شد صادقانه همچون سربازی فداکار انجام وظیفه می‌کردم... کانال اطلاعاتی من نه منافقین بودند و نه لیبرال‌ها... بیت من نه در اختیار منافقین بوده است و نه اینکه لیبرال‌ها آنجا صف کشیده بودند... اینجانب شرعاً نظر حضرتعالی را بر نظر خود مقدم می‌دانم.»

مع الوصف، ایشان نظر امام خمینی را که طی دو نامه آخر، به وی توصیه کرده بود که به روابط با لیبرال‌ها و مخالفین نظام پایان دهد و از مداخله در امور سیاسی پرهیز کند، رعایت نکرد و بر خلاف قول خویش به امام، مدتی پس از رحلت ایشان به مرور وارد مراودات و اقدامات سیاسی شد که یک ضلع اصلی آن با روابط و مشاوره‌های دکتر یزدی، شکل گرفته بود.

نهضت آزادی با گسترش روابط علنی خود با آقای منتظری از میانه دهه هفتاد به بعد، وی را به عنوان مرجع دینی و سیاسی خود تبلیغ و ترویج می‌کرد. آقای منتظری نیز چند بار از نهضت آزادی اعلام حمایت کرد، از جمله در دی ماه ۸۴ گفت: «نهضت آزادی حزبی است که استوار و با ثبات در دفاع از اسلام و مبارزه با دیکتاتوری و استبداد ایستادگی کرده است.» در درگیری‌های جناحی و انتخاباتی، سوژه‌سازی‌های حقوق بشری و دعاوی استبداد دینی، سیاسی و انحراف انقلاب، و تنش‌آفرینی‌های سیاسی و اجتماعی به ویژه طی سال‌های ۱۳۷۸ و ۱۳۸۸، همواره نهضت آزادی می‌کوشید از نام و مواضع آقای منتظری برای تضعیف رهبری نظام استفاده کند، و به اندازه توان خویش روابط خود با محافل و رسانه‌های غربی را در اختیار وی قرار می‌داد. ده روز پیش از فوت آقای منتظری در آذر ۱۳۸۸، و در اوج فتنه آشوب پسا انتخابات، دکتر یزدی در منزل وی، از سوی کانون غربگرای مدافعان حقوق بشر، تندیس تلاش‌گر حقوق بشر را به وی اهدا کرد.

آقای یزدی که به دفعات در نوشته‌ها و گفته‌های شخصی و حزبی خود، ایرادها و اتهامات گاه تند و زنده‌ای در باره آراء و عملکرد امام خمینی ابراز نموده است، در ریشه‌یابی اختلاف با ایشان، با نامیدن جناح متبوع خویش به روشنفکران، چنین گفته است: «اختلاف میان روشنفکران با آقای [امام] خمینی پس از انقلاب، علل و دلایل گوناگونی دارد... قرائت روشنفکران دینی از اسلام و ارزش‌های دینی با قرائت بسیاری از روحانیان از جمله آقای [امام] خمینی تفاوت‌های اساسی دارد... روشنفکران دینی و روحانیان درباره سرنگونی رژیم وابسته شاه، با هم توافق داشتند، اما درباره نظام جایگزین و ویژگی‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی آن، با هم هماهنگی نداشتند.»

دکتر یزدی طی مصاحبه‌ای در سال ۸۳، دیدگاه بارها گفته شده خود مبنی بر عدم موفقیت امام خمینی در رهبری نظام جمهوری اسلامی را اینگونه بیان کرد: «به نظر من آقای [امام] خمینی از یک جهت موفق و از جهتی ناموفق بودند. حرکت ضد استبدادی ایشان علیه استکبار سلطنتی، موفق بوده است، اما در جهت ساختن یک جامعه آزاد نمونه و الگو، ایشان موفق نبودند.»

پژوهشگری به درستی، در مورد تعمد آقای یزدی و سران نهضت آزادی به عدم کاربرد عناوین حوزوی آیت‌الله و امام، هنگام ذکر نام امام خمینی، چنین نوشته است: «آقای دکتر یزدی و به طور کلی نهضت آزادی با به فراموشی سپردن تعبیری که در مورد مراتب علمی و فقهاتی و دیگر ابعاد شخصیتی امام به کار می‌گرفتند (که در تاریخ ثبت است) بلافاصله از زمانی که برخی عملکردهایشان موجب شد تا دیگر شایسته اعتماد رهبری انقلاب و مردم نباشند، حتی شأن حوزوی امام را نیز نادیده گرفتند. این در حالی است که شخصیت‌هایی چون آقای مهدی حائری یزدی با همه اختلافاتشان، با صراحت بر برتر بودن مراتب علمی امام در همه زمینه‌ها اذعان دارند. عملکرد آقای یزدی و دوستانشان که به صورت سازمانی تصمیم گرفته‌اند عنوان [امام] و آیت‌الله را در مورد امام به کار نبرند مثل آن است که حزبی با تاسی به این شیوه‌ها به دلیل برخی خطاهایی که بر آقای یزدی وارد می‌داند تصمیم بگیرد تحصیلات دانشگاهی ایشان را نادیده بگیرد و وی را از عنوان دکتر محروم سازد.»

### سخت‌ترین دوران

دکتر یزدی ضمن شرحی از تلاش‌های نهضت آزادی برای راه یافتن مجدد به عرصه قدرت سیاسی چنین گفته است: «در سال ۶۴ آقای بازرگان را کاندیدا کردیم... صلاحیت مهندس بازرگان را شورای نگهبان رد کرد... فشار بر نهضتی‌ها همچنان ادامه داشت... در سال ۶۷... تهاجم جدیدی علیه نهضت آغاز شد و جمعی از رهبران و فعالان نهضت را گرفتند.»

در آستانه انتخابات ریاست جمهوری سال ۶۸، دکتر یزدی در مصاحبه مفصلی با بی‌بی‌سی، مواضع و ادعاهای نهضت آزادی مبنی بر نبود آزادی سیاسی را در میان گذارد: «از محدودیت علیه نهضت آزادی کاسته نشده است. دفتر نهضت همچنان بسته است... حقوق و آزادی‌های اساسی ملت مصرح در قانون اساسی رعایت نمی‌شود...»

به گفته دکتر یزدی، سخت‌ترین دوران نهضت آزادی در راه بود: «در نیمه سال ۶۸... آقای هاشمی رفسنجانی رئیس جمهوری شد... نامه‌ای با امضای نود و چند نفر خطاب به آقای هاشمی نوشته شد... مطالبه اجرای قانون اساسی در این نامه سرگشاده منجر به بازداشت ۲۳ نفر از امضاکنندگان، از جمله بسیاری از فعالان نهضت آزادی در اوایل سال ۶۹ شد... دوستان ما را دو سال نگه داشتند... دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی، سخت‌ترین دوره برای نهضت آزادی بود. بیش از هر زمان، در این دوران بر نهضت در تهران و شهرستان‌ها فشار وارد آوردند... نهضت تصمیم گرفت داوطلبانه به قول خود ما فتیله را بکشد پایین... در حالی که شکل سازمانی نهضت در حال تغییر از یک محفل بسته سیاسی به یک حزب بود، مجدداً به شکل محفل درآمد. این وضعیت تا فوت مرحوم مهندس بازرگان ادامه یافت.»

نامه مذکور «به ابتکار جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران تهیه و منتشر شد.» به نوشته بهبهانی یکی از مؤسسان: این جمعیت «در سال ۱۳۶۴ با شرکت عده‌ای از اعضای نهضت آزادی و جبهه ملی و گروهی از منفردین تشکیل شد و در سال ۱۳۶۹ با دستگیری وسیعی از فعالان جمعیت، عملاً از کار افتاد.»

نامه نود امضایی مذکور را مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، دکتر یزدی، و جمعی از اعضا و همفکران نهضت آزادی و جبهه ملی امضا کرده بودند. دکتر یزدی و سایر سران اصلی نهضت، و قریب ۷۰ تن از آنان، بازداشت نشدند. سه ماه پس از انتشار آن نامه، افرادی مانند عزت الله سبحانی، اردلان، عبدالعلی بازرگان، محمد توسلی، صباغیان، منصوریان و بهبهانی بازداشت شدند. و بر خلاف گفته یزدی مدت بازداشت همه آنها نه دو سال، بلکه ۱۴ نفر حداکثر شش ماه، طول کشید و ۹ نفر هم پس از محاکمه به حبس شش ماه تا سه سال، محکوم شدند. مهندس سبحانی بعدها در خاطرات خود گفت: «متن نامه آنان مورد تأیید بنده نبود ولی به دلیل احترامی که برای مهندس بازرگان قائل بودم و برای نرنجاندن خاطر پدرم و ایشان، آن را امضا نمودم... من می‌بایست پاسخگوی کلماتی می‌بودم که خود قبول نداشتم.»

در همان زمان، آقای هاشمی رفسنجانی در مصاحبه با لوموند گفت: «لیبرال‌هایی که اخیراً دستگیر شده‌اند کسانی بوده‌اند که ماهیت جاسوسی پیدا کرده‌اند و از آمریکا دستور می‌گرفته‌اند.» بعضی از متهمان مزبور در مصاحبه های تلویزیونی به ارتباطات غیرقانونی با عوامل آمریکا تصریح کردند، ولی سال ها بعد گفتند و نوشتند که: «بر اثر فشارها اقرارهایی کردیم که صحت نداشت.»

حجت الاسلام هاشمی در سال ۷۸، تأکید کرد: «بازداشت‌ها اگر مربوط به نامه می‌شده کار نادرستی بوده...بعید است مربوط به نامه باشد.» گفتنی است که بنا بر اخبار رسمی، اظهارات و خاطرات منتشرشده متهمین، فقط یکی از موارد اتهامی دستگیرشدگان، نشر اکاذیب و توهین به مسئولان بود که یک مصداق آن مشارکت در تهیه و انتشار نامه مزبور بود، ولی اتهامات اصلی محاکمه شدگان، ارتباط با بیگانگان و اقدامات ضد امنیتی بوده است. یک استدلال مسئولان ذیربط آن زمان این بود که اگر نامه مزبور، اتهام اصلی بازداشتی‌ها می‌بود، بایستی همه یا اکثر ۹۰ نفر امضاکنندگان تحت پیگرد قرار می‌گرفتند، نه فقط ۲۳ نفر از آنان. ضمناً خاطرات برخی از افراد مزبور نشان می‌دهد که در دوران بازداشت و محاکمه، بسیاری از سؤالات در باره مسافرت به آمریکا و تماس‌های آنان با مقامات آمریکایی بوده است.

اما در خاطرات مورخ ۲۶ اردیبهشت ۶۹، حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی چنین نوشته است: «به آقای [علی] فلاحیان [وزیر اطلاعات] گفتم مسایل نامه سرگشاده لیبرال‌ها را به صورت قانونی و بدون افراط بررسی کند.» و در خاطرات ۲۶ آبان ۶۹: «از وزارت اطلاعات و دادستانی انقلاب آمدند. در باره آزادی و محاکمه اعضای نهضت آزادی مذاکره شد. قرار شد به تدریج آزاد شوند. تأکید بر عدم فشار بر مردم و مدارا با متخلفان کردم. تاکنون سه نفر را آزاد کرده اند.»

دکتر یزدی در تابستان ۹۴ طی مصاحبه‌ای با یکی از نشریات حزب کارگزاران سازندگی، گفت: «شما ببینید در زمان ریاست جمهوری آقای هاشمی با ما چه کردند... آقای هاشمی اشتباه‌های بزرگی داشته است. یا نوع عملکرد ایشان در مقام ریاست مجلس اول... در مجلس اول، اصولاً برای نهضت آزادی حق حیات قائل نبودند... به شدت با ما مخالف بود، ایشان رییس مجلس است، عده‌ای یک نماینده را کتک می‌زنند و ایشان یک لبخند ملیحی که مخصوص شخص ایشان است، نشان می‌دهند. این خیلی بد بود...روزی دیدم یک نامه‌ای که به نام

من به مجلس شورای اسلامی آمده، باز شده بود... ما فهمیدیم نامه‌های ما را کنترل می‌کرده‌اند. بعد آقای هاشمی در خاطرات خود می‌گوید نامه مشکوکی برای ابراهیم یزدی از عربستان آمده بود... سؤال من از آقای هاشمی این است که آیا این اقدامات درست بود؟ شما قبل از هر چیز باید اخلاق اجتماعی را رعایت می‌کردید. مرا که با هم سوابقی هم داشتیم، صدا می‌کردید و می‌پرسیدید فلانی، این نامه چیست؟ شما به جای این کار، نامه را گرفتید، غیباً هم حکم کردید که من (یزدی) روابط مشکوکی دارم... این موارد و ده‌ها مورد دیگر را که به یاد بیاوریم، به این نتیجه می‌رسیم که آقای هاشمی در دوران طولانی مسئولیت خود، در قبال مخالفان و منتقدان، بد عمل کرد... البته ما نمی‌خواهیم الآن آقای هاشمی را به خاطر اتفاقات سال‌ها قبل ملامت کنیم.»

به رغم تأکید دکتر یزدی بر توصیف دوران دولت آقای هاشمی به عنوان سخت‌ترین دوران نهضت، مع‌الوصف از تابستان ۱۳۷۰ تغییراتی در روابط این گروه و دولت وقت، شکل گرفت. حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات روز ۱۴ تیر ۷۰ چنین نوشته است: «پیامی از سوی بعضی از افراد نهضت آزادی در خصوص تأیید سیاست‌های دولت و آمادگی برای تأیید رسید.»

در همان مقطع زمانی از جلسات داخلی نهضت آزادی این خبر نیز در بعضی محافل سیاسی مطرح شد که مهندس بازرگان چند بار به سران گروه خود تأکید کرده بود که دیگر نباید با دولت آقای هاشمی مخالفت کرد زیرا بسیاری از آن چیزهایی را که ما در سیاست داخلی و خارجی می‌خواستیم، وی در حال پیگیری و عملی‌ساختن آنهاست. اما جناح چپ دولت، یکی از موانع بهبود علنی روابط دولت با این گروه بود. طبق خاطرات حجت‌الاسلام هاشمی در ۵ اسفند ۷۰: «آقای [عبدالله] نوری [وزیر کشور] آمد، در مورد تقاضای رسمیت نهضت آزادی به عنوان حزب گفت که نامه امام با صراحت، آن را ممنوع کرده است و راهی برای تأییدشان نیست.»

البته همانگونه که دکتر یزدی گفته، فتیله نهضت آزادی در دور اول ریاست جمهوری آقای هاشمی همچنان پایین‌کشیده، ماند. به تدریج از سال ۱۳۷۱ روابط غیررسمی و پنهان برخی از مقامات دولت وقت و سران نهضت، دوستانه‌تر شد. و نهضت آزادی تا زمان درگذشت مهندس بازرگان در زمستان ۷۳، آشکارا از تقابل با دولت آقای هاشمی خودداری می‌کرد. با این وجود، در سطح رسانه‌ای و علنی، دولت آقای هاشمی و قوه قضاییه هماهنگ با آن، مسئول محدودسازی تحمیلی و اجباری این گروه معرفی و محسوب می‌شد.

علاوه بر رسانه‌های غربی و به ویژه آمریکایی که به بهانه‌های مختلف، نارضایتی خود را از محدودسازی این گروه لیبرال و غربگرا بازتاب می‌دادند، دولت آمریکا نیز در قانون داماتو برای تحریم ایران، رسماً یکی از علل تشدید فشار بر دولت و ملت ایران را وضعیت نهضت آزادی اعلام کرد.

مهندس سحابی گفته که در فروردین ۷۴ در جلسه‌ای: «حرفی را مطرح نمودم که دکتر یزدی نیز آن را تأیید کرد. در آن زمان طرحی در سنای آمریکا تصویب شده بود مبنی بر تحریم ایران... [داماتو] در مقدمه طرحش یادآور شده بود که در ایران حقوق بشر زیر پا نهاده می‌شود و شواهد آن را یکی موضوع بهائیان و دیگری را نهضت آزادی، بیان نموده بود.»

در زمستان سال ۱۳۷۴ دکتر یزدی جانشین مهندس بازرگان و دبیرکل گروه کوچک و نیمه‌جان نهضت آزادی به همراه چند تن دیگر، برای انتخابات پنجمین دوره مجلس ثبت نام کردند که صلاحیت آنها تأیید نشد. ولی با ظهور نشانه‌های تغییرات سیاسی پیش رو، از جمله ظهور حزب کارگزاران سازندگی که تمایلات و سوگیری‌های بارز لیبرالی داشت و به برخی مواضع نهضت آزادی نزدیک بود، به گفته یزدی: «از این تاریخ، نهضت وارد دوران تازه ای شد.»

دکتر یزدی در بهمن ۷۴ از تولد این جریان استقبال کرد و گفت: «کارگزاران سازندگی» از افراد متفکر و تحصیلکرده‌ای تشکیل شده است که به بحث و تبادل نظر آزاد در مورد مسایل داخلی و بین‌المللی عقیده دارد و هوادار سیستم سرمایه داری صنعتی است.» نشریه بهمن سخنگوی این جریان به مدیرمسئولی عطاءالله مهاجرانی معاون رییس جمهور، به تجلیل از رهبران نهضت آزادی می‌پرداخت و برخی صفحات خود را به انعکاس نظرات نهضتی‌ها نیز اختصاص می‌داد. روابط پنهان مهاجرانی و برخی دیگر از مقامات دولت آقای هاشمی با نهضت آزادی، در حال بیرون زدن از پشت پرده بود.

در اولین بیانیه «جمعی از کارگزاران سازندگی» مورخ ۱۳۷۴/۱۰/۲۷ که مانیفست آن حزب محسوب می‌شد، با تأکید بر اینکه: «هاشمی و مجلس، دو کلمه مترادفند»، پیش‌بینی شده بود که در مجلس پنجم، نیروهای «تحت امر» سردار سازندگی و توسعه یعنی آقای هاشمی، حضور خواهند داشت.

به رغم بهبود زیرپوستی و رو به تزاید روابط نهضت آزادی تحت رهبری دکتر یزدی، با جناح اصلی دولت آقای هاشمی، و تداوم آن طی سال‌ها، دکتر یزدی بعدها در همسویی با حملات جبهه اصلاحات علیه رییس جمهور سازندگی، چند بار ارزیابی منفی خود از دولت مزبور را تکرار کرد و از جمله در آبان ۷۷ تأکید کرد که: «رفسنجانی زیربنای سیاسی حکومت را توسعه نداد، و نظام سیاسی بسته را تداوم بخشید.»

مع‌الوصف، دکتر یزدی چند بار اشاره کرده که مبدأ تجدید تحرک سیاسی نهضت آزادی پس از دهه شصت، انتخابات مجلس پنجم در دولت آقای هاشمی بود. از جمله وی گفته است: «ما در انتخابات دوره‌های قبل گفته بودیم که شرکت نمی‌کنیم و دلایل مان را هم گفته بودیم که اگر آزادی‌های قانونی نباشد، شرکت نمی‌کنیم. ولی در انتخابات مجلس پنجم و بعد در ریاست جمهوری [هفتم] و بعد در انتخابات شورای شهر به شدت با تمام نیرو شرکت کردیم.»

البته دکتر یزدی تأکید داشت که ریشه تغییر راهبرد نهضت آزادی را به زمان حیات مهندس بازرگان نسبت بدهد: «نهضت آزادی... در سال ۱۳۷۲ تصمیم گرفت با تمام توان وارد مبارزات انتخاباتی مجلس پنجم شود... این، یک سیاستی نبود که در زمان مرحوم مهندس بازرگان نباشد و بعد به وجود آمده باشد.»

## دولت خاتمی و آشوب ۱۸ تیر ۱۳۷۸

دکتر یزدی برای انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری نیز از سوی نهضت آزادی اعلام کاندیداتوری کرد که از قبل مشخص بود رد صلاحیت می‌شود. ولی، او و مؤتلفین نهضت آزادی، در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶،

رأی سفید دادند و علناً از هیچ کاندیدایی حمایت نکردند، و طی بیانیه ای مردم را هم به دادن «رأی اعتراض سفید» فرا خواندند.

اما دو سال بعد، دکتر یزدی در گفتگو با هفته نامه آبان مورخ ۱۱ دی ۷۸ از روابط خود با ستاد انتخاباتی رییس جمهور منتخب چنین سخن گفت: «تمام پیش‌بینی‌ها این بود که انتخابات به دور دوم کشیده می‌شود، ستاد انتخاباتی آقای خاتمی آمدند با ما صحبت کردند، قرار شد که ما دور اول چیزی نگوییم، اگر به دور دوم رسید آن وقت با تمام قوا بیاییم از آقای خاتمی حمایت کنیم. چون اگر ما [در دور اول] می‌آمدیم ممکن بود خاتمی را رد [صلاحیت] بکنند... در مورد رأی سفید... نهضت [آزادی] اعلام نکرد که ما رأی سفید می‌دهیم. اعلام رسمی نهضت این بود که... تمام آدرس‌های یک کاندیدا یعنی آقای خاتمی را بدون اینکه اسمش را بیاوریم به مردم دادیم. ولی عده‌ای از نیروهای ملی مذهبی... تصمیم گرفتند رأی سفید بدهند. آن اعلامیه با امضای اشخاص بود [از جمله یزدی] نه با امضای نهضت... بله ما به مردم نگفتیم به آقای خاتمی رأی بدهید، اما از برنامه های سیاسی اش حمایت کردیم، الان هم حمایت می‌کنیم.»

پس از تکذیب رییس ستاد انتخاباتی خاتمی در مورد ارتباط با نهضت آزادی، دکتر یزدی در گفتگو با هفته‌نامه آبان مورخ ۲۵ دی ۷۸ اعلام کرد که: «یک ماه قبل از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، تعدادی از اعضای ستاد انتخاباتی محمد خاتمی در دفتر نهضت آزادی با من ملاقات کرده و خواستند که اگر انتخابات به دور دوم کشیده شد، نهضت آزادی از خاتمی حمایت کند... شاید آقای [مرتضی] حاجی اطلاع ندارند و من هم صلاح نمی‌دانم در این زمینه جنجال شود. انشاءالله در آینده که فضا مساعد شد، اسامی افرادی را که از ستاد خاتمی به دفتر نهضت آزادی آمدند، اعلام خواهیم کرد.» اما این اسامی هرگز اعلام نشد و مناقشه مزبور به سرعت خاتمه یافت.

از بدو روی کار آمدن دولت هفتم، دکتر یزدی و همفکرانش که جداً مدعی بودند در رأی آوردن رییس جمهور منتخب، سهم مهمی داشته‌اند، خود را حامی و شریک سیاسی دولت اصلاحات معرفی کردند. دکتر یزدی در اردیبهشت ۱۳۷۷ طی مصاحبه‌ای گفت: «الان این نسل جدید و جوان که آمده و مصمم شده و رأیی داده و آقای خاتمی را رییس جمهور کرده، به چه چیزی رأی داده؟ به همان فکر و اندیشه‌ای که مهندس بازرگان سال‌ها تبلیغش را می‌کرده... نهضت با جوان‌ها رابطه بسیار خوبی دارد، رابطه خیلی گسترده‌ای دارد.» عطف به چنین ادعایی و با تلاش برای مصادره بسیاری از شعارها و مواضع آن دولت، و زیست در شکاف بین جناح‌های داخل حکومت، نهضتی‌ها به جستجوی موقعیت سیاسی جدید برآمدند.

دکتر یزدی به صراحت می‌گفت: «رأی سنگین مردم به خاتمی، رأی به عدم کفایت حاکمان است.» وی در بهمن ۱۳۷۶ اعلام کرد که اعضای نهضت آزادی با «سیاست‌ها و عملکردهای نوزده سال گذشته حاکمیت» مخالفت کرده‌اند و می‌کنند و «آنها را بر خلاف مصالح و منافع ملی» می‌دانند. او در باره مسیر تغییرات سیاسی کشور، چنین گفت: «من معتقدم فرایندی که از دوم خرداد شروع شده لاجرم به پاگردی خواهد رسید و زایمان جدیدی صورت خواهد گرفت... راه برای همه باز خواهد شد... از دید کمیسیون ماده ده قانون احزاب و وزارت



کشور و نهادهای دولتی مثل وزارت اطلاعات، ما غیرقانونی هستیم. آنچه را که اعلام کرده اند این است که نهضت آزادی غیرقانونی است ولی آن را تحمل می کنند. ما هم داریم سعی می کنیم که میزان تحمل آنها را بالا ببریم» تلاش مشهود دکتری زدی برای باز کردن جایی برای خود و دوستانش در فضای سیاسی جدید، در منظر منتقدان و حامیان با یک تعبیر مشترک ارزیابی می شد، و نشان از فرصت جویی و سازش طلبی تاکتیکی وی با حاکمیت داشت.

در آبان ۱۳۷۷، دکتر یزدی طی سخنرانی خود در شورای روابط خارجی آمریکا با تأکید بر اینکه انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری، آغازگر عصر جدیدی شد که وی آن را جمهوری سوم نامید، گفت: «خاتمی در خلال مبارزات انتخاباتی خود... با صراحت بر اولویت توسعه سیاسی نسبت به توسعه اقتصادی تأکید کرد... این برای روشنفکران مسلمان، از جمله نهضت آزادی خبر خوشی بود. از طریق انتخابات ریاست جمهوری... هسته مرکزی یک جنبش برای تغییرات سیاسی مسالمت آمیز و تدریجی تشکیل شده است... انتخاب خاتمی سرآغاز یک فرایند آزادسازی سیاسی است... و او ثابت کرده است که نسبت به شعارهای انتخاباتی خود... صمیمی و متعهد است... زمان برای عصر جدیدی در روابط بین ایران و کشورهای غربی، از جمله ایالات متحده آمریکا فرا رسیده است.»

وبگاه ملی مذهبی، به سال ۱۳۹۳ با تأکید بر پیچیدگی شخصیتی و پراگماتیسم سیاسی دکتر یزدی، چنین نوشت: «آزمون جدید دکتر یزدی بعد از انقلاب اسلامی از زمان درگذشت مهندس بازرگان آغاز شد... نهضت آزادی ایران به خصوص از دوم خرداد ۷۶ در قالب رهبری یزدی تلاش کرد در فضای سیاسی ایران سر برآورد. یزدی در این دوران هم اگر چه شاید روزنه نفوذ نهضت به ساختار قدرت را به رغم تلاش هایش نتوانست باز کند اما توانست مانند چهره ها و شخصیت های ملی-مذهبی در تحرک اصلاح طلبان و خط دادن آنها مفید باشد... دکتر یزدی با توجه به همان خصوصیت عملگرایانه اش تلاش کرده از هر امکانی برای جا انداختن رویکرد اصلاح طلبی نهضت آزادی استفاده کند... چهره پراگماتیستی، کارشناسی و پر تحرک او رمز پیچیدگی اوست. چرا که پراگماتیست ها زودتر از دیگران زوایای واقعی و پنهان امور را می بینند. پراگماتیست ها در تحلیل هایشان به تجربه شان بیشتر متکی هستند تا نظریه ها. به فایده کار بیشتر می اندیشند تا حفظ اعتبار خود. بیشتر اهل مذاکره هستند تا سرسختی.»

در آبان سال ۱۳۷۷ دکتر یزدی طی مصاحبه ای با هفته نامه آبان، وضعیت نهضت آزادی را اینگونه شرح داد: «ما تا سال ۶۶ هر سال کنگره داشتیم، قطعنامه داشتیم، مواضع سیاسی و اقتصادی تنظیم شده هم داشتیم. اما در حال حاضر به ما می گویند شما غیرقانونی هستید، ولی ما شما را تحمل می کنیم. حد تحمل آن هم دست خودشان است، گاهی اوقات این پیچ ها را سفت می کنند، گاهی آن را شل می کنند، گاهی یک روزنامه مثل روزنامه توس که بعضی از اطلاعیه های نهضت آزادی را منتشر می کرد، تحت فشار قرار می دهند و وزیر ارشاد [عطاءالله مهاجرانی] می گوید که این روزنامه با چاپ اعلامیه های نهضت مرتکب جرم شده است... من احساس می کنم که اینها به نوعی احساس رقابت می کنند... وقتی می آیند و می گویند روزنامه توس در خط نهضت آزادی

است، این‌ها یعنی این که، نهضت آزادی دکترین سیاسی دارد. امروز آقای رئیس‌جمهور [خاتمی] هم می‌گوید که توسعه سیاسی بر توسعه اقتصادی اولویت دارد. نهضت آزادی ۱۶ سال است که این حرف را می‌زند ولی آقای رئیس‌جمهور حالا می‌زند... چپ سنتی و کارگزاران... نگران این هستند که اگر فضای سیاسی در جامعه باز شود، اینها جایگاهشان در جامعه معلوم نیست... به نظر من، جناح‌های سیاسی مثل چپ سنتی، چپ جدید و کارگزاران، این‌ها واقعاً به برنامه سیاسی آقای خاتمی اعتقاد ندارند.»

دکتر یزدی که تمام اقدامات سیاسی و مواضع مخالف با ارکان حقیقی و حقوقی نظام، توسط خود و گروهش را به نام آزادی، مجاز و مشروع می‌دانست، اما به سال ۵۹ در مورد حدود آزادی در انقلاب اسلامی ایران چنین نظر داده بود:

«بیان آزادانه عقاید، هرگز به معنای تلاش و توطئه جهت از بین بردن جمهوری اسلامی نمی‌باشد. ملت چنین اجازه‌ای را نخواهد داد. در صورتی که کمونیست‌ها یا هر گروه دیگری زیر هر پوشش، در جهت تضعیف و یا از بین بردن جمهوری اسلامی ایران حرکت کنند و تلاش و کوشش نمایند، ضد انقلاب محسوب شده و لاجرم با آنها خواهیم جنگید. مسئولیت چنین جنگی نیز بر عهده کسانی است که در برابر اراده اکثریت ملت ایستاده‌اند.»

اگر به تأیید عقلا و عرف کارشناسان سیاسی، نهضت آزادی در مقاطع مهمی از دهه شصت و هفتاد در پوشش آزادی و دموکراسی خواهی، در جهت تضعیف جمهوری اسلامی گام برداشته و با منطق آقای یزدی ضد انقلاب محسوب شده، پس وی و همفکرانش نمی‌بایست نظام را به استبداد و سرکوب و بی‌مهری در حق خود متهم می‌ساختند. و طبعاً، مطالبه و پی‌گیری توسعه سیاسی معقول و صحیح، نمی‌توانست و نمی‌بایست با این منطق روشن در تعارض باشد.

در زمان دولت هفتم، فعالیت گسترده یزدی و همفکرانش در دانشگاه‌ها و محافل دانشجویی و تنش‌آفرینی مستمر نهضت آزادی، در مطبوعات آن دوره به وضوح بازتاب داشت. البته این فعالیت‌ها، به تشدید واگرایی از نظام و گرایش‌های رادیکالی در بین دانشجویان دامن می‌زد و گویی ورژن جدیدی از سربازگیری برای منافقین در دهه شصت، را تکرار می‌کرد. آزمون دوباره تلاش برای براندازی تحت پوشش مطالبه آزادی و دموکراسی، و با ظاهری مسالمت‌جویانه اما در باطن، خشونت‌طلبانه و قانون‌ستیزانه؛ روح تبلیغات نهضت آزادی و طیف متمایل به آن در انجمن‌های دانشجویی بود.

به نوشته سایت ملی مذهبی وابسته به نهضت آزادی: «در آن زمانها هر وقت که دکتر یزدی را در جلسات مختلف سیاسی و دانشجویی می‌دیدیم؛ یک سؤال ثابت داشت؛ با تکیه کلام ویژه خود همواره می‌پرسید: آقا جان من کتاب موج سوم را خواندید؟ سؤالی که از فرط تکرار، قدری رنگ و بوی طنز نیز به خود گرفته بود. اما یزدی می‌گفت که شما به عنوان فعالین دانشجویی باید نظریه‌های گذار دموکراتیک را مطالعه کنید کتاب «موج سوم دموکراسی» [به قلم ساموئل هانتینگتون] در آن روزها یکی از مهمترین کتابها در این زمینه بود.»

این کتاب یکی از متون اصلی ترویجی و آموزشی بنیادها و مؤسسات آمریکایی برای ایجاد شورش و انقلاب رنگی در کشورهای مخالف آمریکا، بود. مدل تغییر حکومت‌های غیرغربی براساس این کتاب، مبتنی بر پنج

مرحله: ظهور اصلاح طلبان درون نظام، کسب قدرت اصلاح طلبان، لیبرالیزاسیون و حاکمیت دوگانه، تضعیف حافظان نظام، و دموکراتیزاسیون با کمک اپوزیسیون میانه رو، ترسیم شده است. بنا به تحلیل دکتر یزدی؛ پس از دوم خرداد ۷۶، امکان تحقق چنین الگویی برای استحاله و دگردیسی نظام جمهوری اسلامی فراهم شده بود، که از آن به عنوان «جمهوری سوم» نیز یاد می‌کرد. بنا بر این دیدگاه، یزدی و همفکرانش تلاش می‌کردند الگوی مزبور را در بین دانشجویان و نخبگان سیاسی ترویج کنند و آنان را به همراهی در تحقق آن، ترغیب و تشویق نمایند. در نتیجه چنین راهبردی، به رغم دعاوی دوری از خشونت و گذار مسالمت آمیز، عملاً ایجاد تنش‌های سیاسی و اجتماعی و آشوب‌های خیابانی در قالب تئوری «فشار از پایین، چانه زنی در بالا» طبق الگوی هانتینگتونی، توسط دکتر یزدی با همکاری بخشی از نیروهای جریان اصلاح طلب، پیگیری می‌شد.

بعدها آقای یزدی در سال ۸۴ از اصلاح طلبان انتقاد کرد که در اجرای راهبرد مذکور، ناتوانی و کوتاهی داشته‌اند: «سیاست چانه زنی از بالا و فشار از پایین برای اصلاح ساختارهای حقیقی، واقع بینانه بود. اما اصلاح طلبان درون حاکمیت تنها اجرای بخش اول این سیاست، یعنی چانه‌زنی از بالا را کافی دانستند و به تدارک عده و عده برای بسیج سازمان‌یافته مردم، به منظور حمایت از اصلاحات و یا فشار از پایین نپرداختند.» سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که در جبهه سیاسی دولت هفتم جایگاه راهبردی و مهمی داشت، طی تحلیلی در بهمن سال ۷۷، خط مشی نهضت آزادی به دبیرکلی دکتر یزدی را چنین تشریح کرد:

«رهبری جدید [نهضت آزادی] که خود جزو جناح معتقد به آخرین دیدگاه‌های مرحوم مهندس بازرگان یعنی جدایی دین از سیاست است، در این دوره می‌کوشد به دانشگاه و روشنفکران مذهبی نزدیک شود و در این جهت‌گیری از فضای مناسبی که جریان‌های تجدیدنظرطلب و طرفداران تفکیک دین از سیاست در حوزه روشنفکری دینی پدید آورده‌اند، استفاده کند.

حماسه دوم خرداد و پیدایش نیروهای اجتماعی جدید، روند این تحول را تسریع می‌کند و ابعاد آن را گسترش می‌دهد... اگر مرحوم بازرگان فردای پیروزی انقلاب به جوانان می‌گفت بروید به خانه‌هایتان، انقلاب تمام شد، امروز نهضت آزادی ثقل فعالیت تبلیغاتی خود را بر جوانان و دانشجویان متمرکز کرده است. اگر نهضت آزادی در طول دوران حکومت شاه و تا آخرین ماه‌های پیش از پیروزی انقلاب، شعار محافظه‌کارانه اجرای قانون اساسی مشروطه را می‌داد و مبارزه در چارچوب آن را پذیرفته بود و به بقای رژیم شاهنشاهی تن می‌داد، امروز چنان رادیکال شده است که شعار تغییر قانون اساسی را مطرح می‌کند.»

دکتر یزدی و همفکران ائتلافی اش به رغم ارائه تحلیل‌هایی که براندازی نظام موجود را موجه می‌ساخت، در اردیبهشت ۷۸ مانند دفعات دیگر، موضع اعلامی و رسمی خویش را چنین اظهار می‌کرد: «ما با براندازی به شدت مخالف بودیم و هستیم و آن را کار غلطی می‌دانیم.»

اما موضع «اعمالی» نهضت آزادی و همراهانش، با چنان موضع «اعلامی»، متفاوت بود. در آشوب‌های گسترده خیابانی که از ۱۸ تیر ۱۳۷۸ و کوی دانشگاه تهران آغاز شد، دکتر یزدی و گروهش به همراه هواداران و مؤتلفین ملی مذهبی، با ساختار شکنانی که بخشی از بدنه قدرت اجرایی و تقنینی را گروگان خود گرفته بودند و

براندازی ارکان نظام را در سر می‌پروراندند، پیوند و همکاری آشکار داشتند. دکتر یزدی در اردیبهشت ۷۷ گفته بود که: «الان در تمام دانشگاه‌ها حرفی می‌زنند که حرف نهضت آزادی است.» نهضت آزادی روز ۱۹ تیر ۷۸ طی اطلاعیه شدیداللحنی با کشته‌سازی دروغین از وقایع شب قبل کوی دانشگاه، و تحریک تلویحی دانشجویان و مردم به تداوم آشوب، چنین اعلام کرد: «نهضت آزادی ایران ضمن حمایت از خواسته‌های قانونی دانشجویان و تجلیل از مقاومت دلیرانه آنها، و با ابراز تأسف از تلفات انسانی وارده و اظهار همدردی با خانواده‌های این دانشجویان عزیز، این اقدام وحشیانه و هتک حرمت فضای مقدس دانشگاه را که یادآور حمله کماندوهای رژیم استبداد شاهنشاهی در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ و اول بهمن ماه ۱۳۴۰ به صحن دانشگاه تهران است، شدیداً محکوم می‌کند و به مسئولان جمهوری اسلامی ایران به ویژه رئیس محترم جمهوری هشدار می‌دهد که اگر با قاطعیت ریشه‌های این گونه اقدامات «خودسر» نظیر قتل‌های زنجیره‌ای شناسایی نشوند و با عوامل ایجاد تشنج و آشوب و ناامنی در جامعه و نیروهای تهدیدکننده آزادی‌ها و حقوق اساسی ملت که در قانون اساسی تصریح شده است برخورد نشود، کیان جمهوری اسلامی به مخاطره خواهد افتاد و همه از تر و خشک با هم خواهند سوخت.»

فردای آشوب ۱۸ تیر، دکتر یزدی نیز در مصاحبه با رادیو بی بی سی ضمن تکرار مفاد اطلاعیه گروهش، گفت: «بحرانی که صحبت شده، این است که ما دو میلیون دانشجو داریم، دانشگاه‌های ما فوق‌العاده حساس هستند، ملتهب هستند... چند نفری کشته شدند، تعداد زیادی مجروح شدند، یک حادثه کوچکی نیست که دانشگاه‌های تهران بتوانند به این سادگی از کنارش رد بشوند.» در حالی که فقط یک نفر سرباز وظیفه غیردانشجو در خلال آشوب‌های مزبور به نحو مشکوکی به وسیله تیراندازی از یک سلاح کمری ناشناس، کشته شده بود نهضت آزادی در کنار رسانه‌های بیگانه و آشوب‌طلبان با دروغ‌پردازی در مورد تعداد زیاد کشته‌ها و مجروحان و نسبت‌دادن تصریحی یا تلویحی آنها به مأموران نیروی انتظامی، بر آتش آشوب و اغتشاش می‌دمید.

دکتر یزدی در تاریخ ۲۱ تیر ۷۸ طی مصاحبه دیگری با بی بی سی گفت: «کسانی باید مسئولیت فرماندهی نیروی انتظامی را به عهده داشته باشند که به مردم پاسخگو باشند... شما یک فرمانده کل قوا دارید که پاسخگو به هیچ مقامی نیست.» البته آقای یزدی نمی‌توانست هیچ نمونه و مثالی از ساختار نظامی سایر کشورها بیاورد که در آن فرمانده کل قوا پاسخگوی مقامی دیگر باشد. جایگاه فرمانده کل قوا در سلسله‌مراتب نظامی، جایگاه تشخیص نهایی و صدور فرمان مطاع است. این سایر فرماندهانند که باید پاسخگوی فرمانده کل قوا باشند. اما مغالطه دکتر یزدی فقط این فایده را داشت که هر خطا یا اشکال کوچک و بزرگ نیروی انتظامی را در آن شرایط ملتهب، بتواند به رهبر انقلاب نسبت دهد تا از آن مستمسکی برای تحریک و تهاجم علیه رهبری بسازد.

به تاریخ ۲۳ تیر ۷۸ باز هم از تریبون رادیو بی بی سی که در آن زمان به رسانه اصلی آشوب‌طلبان تبدیل شده بود، دکتر یزدی با اشاره به نهادهای غیردولتی و متهم‌ساختن آنها به تخلف از قانون، ضمن تأکید بر وخیم‌تر شدن شرایط ایران، گفت: «مشکل ساختاری در ایران این است که حاکمیت کنونی ایران، قانون را زیر پا می‌گذارد.» اما یزدی یک‌بار هم نگفت که اقدامات تنش‌زا و اجتماعات آشوب‌گرانه کوی دانشگاه، بر خلاف قانون بود. او و دوستانش که خود همواره قوانین اساسی و عادی کشور را با بهانه‌ها و توجیهاات مختلف زیر

پای خود گذارده بودند، در آن شرایط، مدعی قانون و قانون‌گرایی شده بودند. دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی تحت مدیریت حجت‌الاسلام حسن روحانی، طی اطلاعیه‌ای رسماً اعلام کرده بود که هرگونه اجتماع و راهپیمایی بدون مجوز، غیر قانونی بوده است.

گفتنی است که بعضی از اعضا و مرتبطان نهضت آزادی در متن آشوب و درگیری‌های ۱۸ تیر و متعاقب آن حضور داشتند و ضمن تظاهر رهبران خود به مخالفت با تنش و تشنج، عملاً به تداوم و گسترش آشوب کمک می‌کردند. به ویژه شعارهای ساختارشکنانه و اهانت به رهبر انقلاب، بیشتر به وسیله افراد وابسته به طیف نهضت آزادی و ملی مذهبی‌ها سر داده می‌شد. البته نقش‌آفرینی عناصر وابسته یا فریب‌خورده تبلیغات سازمان تروریستی مجاهدین خلق و سلطنت‌طلبان، نیز مشهود بود.

روزنامه جمهوری اسلامی همان زمان در گزارشی ضمن تشریح فراخوان‌ها و تلاش‌های تبلیغاتی منافقین و ملی‌گراها نوشت: «نهضت آزادی و حزب ملت ایران نیز با انتشار بیانیه‌هایی دانشجویان را به ادامه تحسن و ناآرامی تشویق کردند.»

نقش تخریبی نهضت آزادی در وقایع مزبور به قدری آشکار و مسجل بود که حتی افراد و گروه‌هایی از حامیان دولت آقای خاتمی، به این گروه تاختند. تا آنجا که خود نهضت آزادی هم در یک اطلاعیه رسمی به این موضوع، اذعان و اعتراض کرد: «در چند هفته اخیر، حملات علیه نهضت آزادی ایران و طیف وسیعی از انجمن‌ها و سازمان‌های دانشجویی قوت و شدت بیشتری گرفته است. در این مدت، بسیاری از افراد و شخصیت‌های متعلق به جناح‌های مختلف، از سردبیران روزنامه‌ها گرفته تا اعضای شورای نگهبان و وزرای اسبق و سابق اطلاعات به موضع‌گیری علیه نهضت آزادی پرداخته، ضمن ایراد انواع تهمت‌ها و نسبت‌دادن مطالب خلاف واقع، نگرانی خود را از خطر بهره‌برداری نهضت آزادی از موقعیت کنونی کشور گوشزد کرده‌اند. در این میان، موضع‌گیری ناشیانه برخی از سازمان‌های سیاسی درون حاکمیت و مدعی حمایت از برنامه‌های آقای خاتمی در حمله به دفتر تحکیم وحدت و نهضت آزادی ایران و قرار دادن این دو در کنار جناح راست و منافقین، بیش از همه بحث‌انگیز بوده است... هم‌صدایی جریان‌ها و گروه‌های مدعی حمایت از آقای خاتمی و جنبش جامعه مدنی برای چیست؟... آنها دیواری کوتاه‌تر از دیوار نهضت آزادی نیافته‌اند. بنابراین به جای نگاهی به درون و مرور و ارزیابی سیاست‌ها و اعمال گذشته خود، فرافکنی می‌کنند؛ از یک سو لبه تیز حملات خود را به طور گسترده متوجه نهضت آزادی ساخته‌اند و از سوی دیگر، جنبش دانشجویی را متهم به پیروی و حمایت از نهضت یا همسویی با آن می‌سازند.» در حالی که دکتر یزدی خود، چندبار با افتخار از جذب دفتر تحکیم وحدت توسط نهضت آزادی یاد کرده و بر آن بود که جنبش دانشجویی به وی و گروهش پیوسته است. یکی از موارد انتقادات برخی اصلاح‌طلبان نسبت به نهضت آزادی، اظهارات آقای محمد سلامتی دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب، به تاریخ ۱۹ تیرماه ۷۸ بود که در آن چنین آمده بود: «نهضت آزادی، نظام را که ایدئولوژی اسلامی بر آن حاکم است یک حکومت ایدئولوژیک می‌داند و آن را قبول ندارد. لذا از نظر ما در قالب غیرخودی‌ها می‌گنجد چون به این نظام معتقد نیست... [ولی] اینها مخالف قانونی نظامند و حاضرند در

چارچوب قانون، علیه نظام فعالیت سیاسی کنند... [اما] مثلاً فرض کنید در میتینگ‌ها شعارهایی می‌دهند که حساسیت عده زیادی را برمی‌انگیزد. آنها موجب می‌شوند که آزادی‌ها محدود شود. شخصیت‌هایی را مطرح می‌کنند که موضوعیت ندارند. آنها عمداً این کارها را می‌کنند که آقای خاتمی تحت فشار قرار بگیرد و مجبور شود آزادی‌ها را محدود کند و این خلاف است... سوء استفاده از آزادی است. اینها راحت می‌توانند حرفشان را بزنند و تحلیل سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بدهند، اما چون در این زمینه‌ها حرفی برای گفتن ندارند فقط مطالبی را با مظلوم‌نمایی در سطح جامعه و با فحش و بد و بیراه مطرح می‌کنند تا در سطح جامعه مطرح شوند.»

اما حضور خودجوش و گسترده و سراسری مردم در راهپیمایی‌های ۲۳ تیر ۷۸ و حمایت یکپارچه ملت از رهبری نظام و نفی آشوبگری و ساختارشکنی مدعیان اصلاحات، افرادی مانند دکتریزدی را به عقب نشینی و تغییر تاکتیک و ادار ساخت.

حجت‌الاسلام حسن روحانی سخنران تجمع مردمی ۲۳ تیر در تهران طی سخنانی پرشور و قاطع، چنین گفت: «خوشبختانه ظرف دو روز اخیر، عناصر آشوب طلب دستگیر شدند که در میان این افراد، عده‌ای شرور، جنایتکار و سابقه‌دار، و افراد وابسته به گروهک‌های معاند و ورشکسته، و افرادی که به نوعی از سوی دست‌های مشکوک تطمیع شده بودند، دیده می‌شود... مردم ما یکبار دیگر دشمنان خارجی و مزدوران آنها را مایوس کردند و مشت ردی به سینه دشمنان انقلاب اسلامی زدند... ملت ما هوشیارانه در صحنه حاضرند و می‌دانند که مسأله ولایت، مسأله فرد نیست، مسأله شخص نیست، بلکه ولایت در کشور ما مظهر اسلامیت نظام است... مردم می‌دانند قدرتی که توانست در دفاع مقدس در برابر همه دنیا بایستد و مقاومت کند، اسلام و اسلامیت نظام بود، و چیزی که امروز ملت ما را متحد کرده و پیوند ناگسستنی در ملت ما ایجاد کرده است، اسلام است و مظهر این اسلامیت نیز رهبری و مقام عظمای ولایت است... مردم ما به خوبی می‌دانند مسأله ولایت، مظهر وحدت ملی جامعه است. مسأله ولایت، مظهر اقتدار ملی ماست. اهانت به مقام ولایت، اهانت به ملت ایران و مسلمانان و همه آزادگانی است که قلب آنان برای ایران اسلامی به عنوان ام‌القرای دنیای اسلام می‌تپد. این حرمت‌شکنی نه برای مردم و نه برای عاشقان انقلاب در سراسر جهان، قابل تحمل نیست... اگر منع مسئولان نبود، مردم ما، جوانان مسلمان، غیور و انقلابی ما، این عناصر اوباش را تکه تکه و قطعه قطعه می‌کردند.»

پیش از آشوب تیر ۷۸، در خرداد همان سال، کنفرانسی با عنوان «ایران در قرن بیست و یک» در قبرس برگزار شد. این کنفرانس به وسیله آمریکایی‌ها برای هماهنگی نزدیک با برخی فعالان سیاسی ایران و بررسی تحولات جدید ایران برگزار شد و نقطه اتصال علنی با شبکه اطلاعاتی غیر رسمی آمریکا محسوب گشت. برخی مقامات امنیتی و سیاسی سابق آمریکا مانند گری سیک، ریچارد مورفی و ساموئل هانتینگتون در آن کنفرانس حاضر شدند و از ایران، دکتر ابراهیم یزدی به همراه مهندس سبحانی و چند فعال مطبوعاتی و سیاسی ایرانی در آن شرکت کرد.

دکتر یزدی که از یکسو خود را حامی دولت اصلاحات معرفی می‌کرد و دائماً در سخنان و مصاحبه‌های خود رییس جمهور را به استفاده از ابزار حضور میلیونی مردم در خیابان‌ها تشویق می‌کرد و عدم اتخاذ این سیاست را

نشانه ضعف وی می‌دانست، پس از شکست آشوب تیر ۷۸، و برآورده نشدن برخی انتظاراتش، در مرداد ۷۸ از مقامات دولتی اینگونه انتقاد کرد: «آقای خاتمی در انتخاب همکاران خود اشتباه کرده‌اند. اکثریت قریب به اتفاق این همکاران، همان‌هایی هستند که طی ۱۸ سال در مراکز قدرت و مسئولیت بوده‌اند و حاصل کار آنها در زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی همین وضعیت نابسامانی است که امروز مملکت با آن روبرو است. از آنان انتظار چه معجزه‌ای را می‌توان داشت؟»

در بهمن ۷۸ دکتر یزدی جایگاه گروه خود و متحدانش را در جبهه اصلاح‌طلبان، اینگونه توصیف کرد: «اصلاح‌طلبان بیرون از حاکمیت به طور عمده شامل نیروهای ملی - مذهبی هستند که قدیمی‌ترین و شاخص‌ترین آنها، نهضت آزادی ایران است. دفتر تحکیم وحدت، که فدراسیونی از انجمن‌های اسلامی دانشجویان است و انجمن‌های مستقل دانشجویی، فعال‌ترین بخش جبهه اصلاح‌طلب محسوب می‌شوند که به تدریج از نیروهای درون حاکمیت جدا شده‌اند و به نیروهای اصلاح‌طلب بیرون از حاکمیت، از جمله نیروهای ملی - مذهبی و نهضت آزادی ایران نزدیک شده‌اند.»

جنب و جوش زیاد نهضت آزادی و ائتلاف سایر نیروهای اپوزیسیون مخالف خط امام در آستانه انتخابات مجلس ششم، گاه واکنش برخی از اطرافیان آقای خاتمی را هم بر می‌انگیخت. به گزارش هفته‌نامه آبان مورخ ۱۶ بهمن ۱۳۷۸: «دکتر یزدی در خصوص اظهار نظر اخیر علی اکبر محتشمی مبنی بر اینکه «منش نهضت آزادی دیکتاتوری است»، گفته است: آقای محتشمی به مصداق کافر همه را به کیش خود پندارد، قیاس به نفس فرموده‌اند... من از اینکه محتشمی مشاور خاتمی هستند، برای آقای خاتمی متأسف هستم. من تصور نمی‌کنم آقای محتشمی به اندیشه‌های سیاسی آقای خاتمی اعتقاد اصولی داشته باشد.»

آقای محتشمی در یک نشست مطبوعاتی به تاریخ ۱۰ بهمن ۷۸ چنین گفته بود: «نهضت آزادی تشکیلاتی است که به نظر من به مردم سالاری اعتقاد ندارد و مسلماً در صورت ورود به عرصه سیاست، منش دیکتاتوری را پیشه خواهد کرد و به سبب ممانعت از حضور اقشار مردم در صحنه، فکر نمی‌کنم رأیی از جانب مردم دریافت کند.» چند سال قبل هم، مشابه چنین نظری را مهندس بهزاد نبوی داده بود: «نهضتی‌ها در موقعی که قدرت را در دست داشتند از همه انحصارگرت‌تر بودند... ما نهضت آزادی را در سرنوشت انقلاب و نظام، مؤثر نمی‌دانیم.»

حجت الاسلام حسن روحانی دبیر شورای عالی امنیت ملی دولت اصلاحات، نیز در واکنش به حضور انتخاباتی نهضت آزادی و مؤتلفان، در بهمن ۷۸ چنین گفت: «به نظر من گروه‌های موسوم به «فعالان ملی مذهبی» نه ملی هستند و نه مذهبی... افرادی که رودرروی امام (ره) ایستادند، با جنگ مخالف بودند و در زمان دفاع مقدس از پشت به کشور خنجر زدند و در دوره سازندگی هم هیچ قدم موثری برای کشور برنداشتند، آنها اسم خود را «ملی مذهبی» گذاشته‌اند. این اصطلاحات، گمراه‌کننده است و با واقعیت منطبق نیست.»

اما دکتر یزدی مدعی شد وزارت کشور تحت تصدی آقای عبدالله نوری، تغییر رویه داده بود: «در ماه‌های اخیر، به خصوص در ایام انتخابات، مظلومیت نهضت آزادی مورد توجه بسیاری از گروه‌های دوم خردادی قرار

گرفته آنها نیز به قانونی بودن نهضت اعتراف دارند. وزارت کشور با تأیید صلاحیت کاندیداهای نهضت، قانونی بودن نهضت را تأیید کرده است. بخشنامه دادگاه انقلاب در مورد غیرقانونی بودن نهضت را نپذیرفته است.» به رغم موارد مزبور، دکتر یزدی و دوستانش باز هم برای شرکت در انتخابات، رد صلاحیت شدند.

پس از انتخابات مجاس ششم، قطعنامه کنگره نهضت آزادی مورخ مرداد ۷۹، در باره مقامات دولت اصلاحات چنین اعلام موضع کرد: «با توجه به پیروزی اصلاح طلبان در انتخابات مجلس ششم، یکی از انتظارات مردم این است که آقای خاتمی همکاران جدیدی انتخاب و معرفی کنند، زیرا بیشتر وزیران کنونی کسانی هستند که در ۲۰ سال گذشته مصدر امور بوده‌اند و بنابراین، به طور مستقیم یا غیرمستقیم مسئول نابسامانی‌های کنونی می‌باشند. حضور آنان در دولت عموماً تناسبی با برنامه‌های اعلام شده رییس جمهور ندارد.»

دکتر یزدی در نشست پیرامون «اصلاحات» در اواخر شهریور ۷۹ و با رویکرد معطوف به انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری، چنین تأکید کرد: «باید در درون همین سیستم، استراتژی مبارزه سیاسی علنی و قانونی را پیگیری کرد... جنبش اصلاح طلبی فاقد یک استراتژی شفاف و برنامه‌های متناسب با آن است... الان زمان آن است که به حرف عیسی مسیح گوش کنیم. اگر به صورتتان سیلی زدند آن سوی صورتتان را بگیرید و بگذارید بزنند.» اواخر اسفند ۱۳۷۹، در غیاب دکتر یزدی که از چندماه قبل در آمریکا به سر می‌برد، طبق اطلاعیه دادگاه انقلاب، فعالیت‌های نهضت آزادی غیرقانونی و ممنوع اعلام شد. اما در خرداد ۱۳۸۰، این گروه از رییس دولت اصلاحات برای انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری رسماً اعلام حمایت کرد. دکتر یزدی هم از آمریکا با روزنامه فرانسوی لوموند مصاحبه کرد و ضمن اعلام حمایت از آقای خاتمی گفت: «این به معنای آن نیست که به او ایرادی نداشته باشیم. برعکس معتقدیم که اشکالات فراوانی نیز به او وارد است و اشتباهات سیاسی داشته است. ما و خیلی‌های دیگر اعتقاد داریم که وی به درستی ارزش ۲۰ میلیون رأی مردم را درک نکرد و قدر آن را ندانست. او می‌توانست خیلی بهتر عمل کند.»

مدتی بعد و در حالی که این گروه، تحت تعقیب قضایی قرار داشت و عملاً واجد نقش مهم و مؤثری نبود، دکتر یزدی در رفتاری زیرکانه و دوگانه، برای تجدید قوای گروهش و جلوگیری از شکست کامل الگوی براندازی هانتینگتونی، طرح «وفاق ملی» را در تابستان سال ۸۱ پیشنهاد داد، که البته جناح‌های اصلی جبهه اصلاحات، آن را جدی نگرفتند. در آن زمان، اصلاح طلبان افراطی و ساختارشکن نیز در سرایشی سقوط قرار داشتند و در دام هانتینگتونی «خروج از حاکمیت» و بحران‌سازی حداکثری افتاده بودند.

با آنکه هیئت نظارت مجلس ششم، نامزدهای نهضت آزادی و طیف ملی مذهبی از جمله یزدی را تأیید صلاحیت کرد، در انتخابات دوره دوم شورای شهر تهران به تاریخ اسفند ۱۳۸۱، هیچیک از آنان و اصلاح طلبان نتوانستند رأی مردم را احراز کنند و شکست سیاسی و اجتماعی سختی متحمل شدند. در کنار تبلیغات پر حجم و انبوه مطبوعات و محافل سیاسی و دانشجویی و بسیج بخشی از امکانات دولتی و جامعه مدنی و روابط حزبی و تشکیلاتی، حتی دکتر یزدی و برخی افراد شناخته شده نهضت آزادی شخصاً در برخی میدانی اصلی تهران به تبلیغات حضوری چهره به چهره پرداختند. در آن انتخابات، برای اولین بار پس از دهه شصت، هیچ نوع



محدودیتی برای دکتر یزدی دبیرکل گروه اپوزیسیون نهضت آزادی و دوستان و همفکران وی وجود نداشت. و مغایر با تصریح امام خمینی مبنی بر عدم صلاحیت این گروه برای مشارکت در امور حکومتی و رسمی، دولت هفتم و مجلس ششم از هر نوع تسهیلات ممکن برای احیا و حضور رسمی گروه دکتر یزدی فروگذار نکردند. ولی هم دولت مستعجل اصلاح طلبان ساختارشکن، به زودی با ناکامی و شکست مواجه شد و هم منافذ امید و آرزوی دکتر یزدی و دوستان، با بی‌اعتنایی مردم مسدود شد.

در تابستان ۸۲ آقای یزدی خشم و اندوه و یأس خود از همراهی کامل دولت اصلاحات با تنش‌آفرینی اجتماعی گسترده را چنین توضیح داد: «مصدق در ایجاد ارتباط با مردم، هنرمند بود و همین‌طور در استفاده از مردم به عنوان اهرم فشار. اما خاتمی این هنر را نداشت... چانه‌زنی از بالا بود، اما فشار از پایین را ما ندیدیم. فشار از پایین یعنی اینکه آقای خاتمی بگوید، مردم بیایید میدان آزادی با شما حرف دارم... حداقل یک میلیون آدم می‌آمدند. با آن یک میلیون، همه اینها را جارو و مرعوبشان می‌کرد. اما خاتمی اهل چنین کاری نبود یا ارزشش را نمی‌دانست یا هنرش را نداشت و این، ایراد بزرگی است... آقای خاتمی نباید در مقابل تنش‌هایی که ایجاد می‌کردند به صرف موعظه کفایت می‌کرد... آقای خاتمی موعظه سیاسی می‌کرد... الان مردم... نه تنها از خاتمی بلکه از اصلاحات هم عبور کرده‌اند... در حال حاضر ما با انسداد سیاسی مواجهیم... ۲۵ نفر از دوستان ما مثل آقای مهندس سبحانی، معین‌فر، بنده و خیلی‌های دیگر بلند شدیم رفتیم دفتر ریاست جمهوری گفتیم ما می‌خواهیم با آقای رییس‌جمهور صحبت کنیم اما ایشان نپذیرفت... چهار سال پیش. شما ببینید، چطور ممکن است یک رییس‌جمهور، شهروندان خودش را، آن هم شخصیت‌های برجسته‌ای که سال‌های سال، حتی بعضی‌هایشان به اندازه سن ایشان سابقه فعالیت‌های سیاسی دارند را نپذیرد... شما از دورافتاده‌ترین نقطه نامه بنویسید به رییس‌جمهور فرانسه، بعد از سه هفته یا یک ماه یک یادداشت می‌آید که آقای رییس‌جمهور چنین گفت. این همه به ریاست جمهوری نامه نوشته می‌شود، ولی [آقای خاتمی] جواب نمی‌دهد.»

البته دکتر یزدی بعدها گروه خود را پیروز دوران اصلاحات معرفی کرد و نه تنها تعبیر «زیست حاشیه‌ای در کنار اصلاح‌طلبان» را قبول نداشت بلکه به سال ۹۳ در گفتگویی چنین گفت: «زمانی گفتمان اصلاح‌طلبی منحصر به نهضت آزادی ایران و سایر گروه‌های ملی - مذهبی بود. اما امروز همگانی شده است. به عبارت دیگر، بخشی از نیروهای درون حاکمیت به گفتمان اصلاح‌طلبی نهضت آزادی و سایر نیروهای ملی - مذهبی روی آورده‌اند. این، نه یک ایراد و انتقاد بلکه یک پیروزی برای این نیروها و اندیشه سیاسی آنان است... گفتمان اصلاح‌طلبی دهه هفتاد، بدون آنکه ضرورتی به بیان آن داشته باشد متأثر از گفتمان اصلاح‌طلبی نهضت آزادی ایران و سایر نیروهای ملی - مذهبی بوده است... شواهد حاکی از آن است که نهضت آزادی در ایجاد تماس با بخش قابل توجهی از جامعه موفق بوده است و توانسته بر فرایند تحولات، اثرگذار باشد.»

اما در تیرماه ۸۲، آقای یزدی از سطح دعاوی اغراق‌آمیز کوتاه آمده بود و فایده وجودی گروه‌های مخالف مانند نهضت آزادی را جلوگیری از انفجار اجتماعی توصیف کرد، و برای کاهش حساسیت‌ها نسبت به اقدامات غیرقانونی و تنش‌آفرین گروهش چنین گفت: «نقش احزاب سیاسی مخالف این است که از تراکم اعتراضات و

رسیدن این فشارها به نقطه انفجار جلوگیری کنند... تجمعات، اعتراضات، شعاردادن و انتقادکردن اپوزیسیون، سوپاپ اطمینان جامعه است.»

لیکن در سال ۸۴، اذعان دکتر یزدی به شکست دولت اصلاحات در مسیری که مطلوب وی و سایر جریان‌های اپوزیسیون بود، نشان می‌داد که عمق ناکامی وی و دوستانش بیش از آن بود که تظاهر می‌شد: «تجربه هشت‌ساله دولت آقای خاتمی و مقابله‌هایی که با این دولت شد، احتمال موفقیت در تغییر ساختارهای حقیقی را به شدت کاهش داد و موجب شد که امید به اصلاح ساختارهای حقیقی، در چارچوب ساختارهای حقوقی فعلی از بین برود یا کاهش پیدا کند.»

### حکم قضایی انحلال، انتخابات ۸۴

به استناد بسیاری از مواضع آشکار و پنهان، و فهرست بلندی از اقدامات غیرقانونی و دارای ماهیت براندازانه توسط نهضت آزادی، جمعی از کارشناسان و فعالان سیاسی طیف‌های مختلف بر این اعتقادند که به رغم ادعای تاکتیکی این گروه مبنی بر پذیرش قانون اساسی، در واقع رفتار و عملکرد این گروه، غالباً رویکرد و ماهیت براندازانه داشته است. حتی در سال ۱۳۷۷، در شرایطی که این گروه می‌کوشید خود را در جرگه جبهه دوم خرداد تعریف کند، سازمان مجاهدین انقلاب بر این نکته تأکید داشت که نهضت آزادی مشکوک به داشتن نیت و مقاصد براندازانه است:

«نهضت آزادی اعتراف می‌کند که به عنوان یک حزب سیاسی ضرورتی به اعلام شفاف مواضع خود نمی‌بیند و در زمان شاه، اندیشه براندازی در سر داشته... با این اعتراف صریح، آیا نهضت برای ما راهی باقی می‌گذارد که امروز صحت ادعای او را مبنی بر التزام به قانون اساسی باور کنیم؟ و چه تضمینی وجود دارد که نهضت آزادی اکنون نیز همچون زمان شاه به صورت تاکتیکی التزام به قانون اساسی را پذیرفته و در سر نیت براندازی نداشته باشد؟... با چنین اعترافی آیا جمهوری اسلامی حق ندارد نهضت آزادی را گروهی غیرقابل اعتماد و مشکوک به داشتن نیت و مقاصد براندازانه ارزیابی کند؟»

در تاریخ ۵ مرداد ۱۳۸۱، دادگاه انقلاب اسلامی طی حکمی انحلال گروه نهضت آزادی به دبیرکلی دکتر یزدی را اعلام کرد و فعالیت‌های آن را رسماً غیرقانونی خواند. بر اساس حکم مزبور، تعداد ۳۳ نفر از گردانندگان و اعضای اصلی این گروه به علت ارتکاب جرایم ضد امنیتی و ارتباط با بیگانگان و گروه‌های مخالف نظام برای اقدامات براندازانه، به حبس و مجازات محرومیت از حقوق اجتماعی و جریمه نقدی محکوم شدند. دکتر یزدی که هنوز در مرحله بازجویی بدون بازداشت قرار داشت در مصاحبه‌ای اعلام کرد پرونده وی و سه تن دیگر از سران گروهش هنوز مفتوح است. وی در حاشیه افتتاح کنگره حزب مشارکت، گفته بود: «نیروهای سیاسی در داخل کشور به انسداد رسیده‌اند... [مسئولان حکومتی] حتی نتوانستند ما را که خارج از حاکمیت هستیم، به نقطه صفر برسانند.»

قبلاً اعلامیه دادگاه انقلاب تهران، در اردیبهشت ۱۳۸۰، اعترافات برخی محکومان نهضت آزادی و مؤتلفان

آن را منتشر ساخته بود. طبق این اعترافات، حداقل دو بار طی سال‌های ۷۸ و ۷۹، در منزل دکتر یزدی با کاردار و کنسول یک کشور غربی گفتگو و مذاکره سیاسی شده بود. یکی از متهمین نیز در مورد سازماندهی رسانه‌ای گفته بود: «با مشورت و هدایت آقای ابراهیم یزدی شرکت جامعه روز تأسیس شد تا بتواند به سازماندهی مطبوعات زنجیره‌ای بپردازد.» محسن سازگارا دست‌پرورده دکتر یزدی و عضو حلقه کیان، مؤسس و گرداننده اصلی این شرکت بود.

سال ۱۳۸۴ در انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری، دکتر یزدی مجدداً اعلام کاندیداتوری بی‌حاصل نمود و سپس خود و گروهش از کاندیدای اصلاح‌طلبان حمایت کرد که آن هم ناکام بود، اما وی که ربع قرن به ناکامی سیاسی عادت داشت، باز هم ژست پیروزی گرفت و گفت: «احزاب و گروه‌های بیرون از حاکمیت، نظیر نهضت آزادی ایران و سایر نیروهای ملی-مذهبی، اگر چه کاندیدا معرفی کردند و بعد از رد صلاحیت غیرقانونی کاندیدای آنها، از کاندیداتوری دکتر معین حمایت کردند، اما چون هدف راهبردی آنها پیشبرد فرآیند دموکراسی بود، علیرغم عدم انتخاب کاندیدای مورد حمایت‌شان، آنها در انتخابات شکست نخوردند بلکه پیروز هم بودند و از فرصت انتخابات به طور مؤثری در ایجاد ارتباط با مردم و مخاطبین خود و حضور در صحنه، به رغم همه فشارهایی که علیه آنها اعمال شده است، بهره بردند.» به تصریح مهندس محمد توسلی مسئول دفتر سیاسی گروه دکتر یزدی: «در مرحله دوم انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۴ با وجود سوابق گذشته با هاشمی رفسنجانی در دو دهه ابتدای انقلاب، نهضت آزادی تصمیم به حمایت از هاشمی در مقابل محمود احمدی‌نژاد گرفت؛ چراکه مخاطرات آینده سیاسی ایران با وجود ریاست جمهوری احمدی‌نژاد برای نهضت محرز بود.»

دکتر یزدی در خرداد ۸۴ با اشاره به ملاقات خود و همفکرانش با دکتر معین کاندیدای مرحله اول اصلاح‌طلبان، در باره جبهه دموکراسی‌خواهی و روابط نزدیک با حزب مشارکت، گفت: «پذیرش ضرورت جبهه دموکراسی‌خواهی از سوی دکتر معین را یک امر راهبردی در شرایط کنونی می‌دانیم... پس از جلساتی با مسئولان جبهه مشارکت، دبیرکل و دفتر سیاسی آن و بررسی مذاکرات در جلساتی با اعضای نهضت آزادی ایران و شورای فعالان ملی-مذهبی، به این جمع‌بندی رسیدیم که از تشکیل این جبهه حمایت کنیم... ما خیلی پیش از این، شکل‌گیری جبهه دموکراسی را به عنوان یک هدف راهبردی معرفی کرده بودیم... تاکنون حمایت بسیاری از شخصیت‌های برجسته از جمله آیت‌الله منتظری را جلب کرده‌ایم.»

در دیماه ۱۳۸۶ نهضت آزادی خواستار نظارت‌های بین‌المللی بر انتخابات مجلس هشتم شد. این، اولین بار بود که یک گروه سیاسی داخل کشور چنین موضعی می‌گرفت. در طول سه دهه قبل، بعضی از ضدانقلابیون مقیم خارج چنین درخواست‌هایی را برای ایجاد فشار سیاسی و تبلیغاتی علیه نظام جمهوری اسلامی مطرح ساخته بودند. دکتر یزدی گفت: «چه امیدی می‌توان داشت؟ گزینه دیگری جز نظارت بین‌المللی وجود ندارد.» در خرداد ۱۳۸۷ دکتر یزدی پس از یک اقامت سه ماهه در آمریکا، به ایران بازگشت و در مصاحبه‌ای گفت: «نظام از درون در حال رسیدن به بن‌بست است. همه جناح‌ها دارند به این نتیجه می‌رسند که اشکال از نظام ولایت فقیه است... هنگامی که شاه ایران را ترک کرد، یک تحلیل‌گر انگلیسی در تحلیل انقلاب ایران نوشت که

انقلاب ایران پیروزی جهل بر ظلم است. آن زمان این حرف خیلی به من برخورد. پیش خودم گفتم غربی‌ها و انگلیسی‌ها نمی‌خواهند ما را بفهمند. گذشت زمان به من نشان داد که او درست دیده بود... انتخابات ریاست جمهوری گذشته و انتخابات مجلس هشتم نه آزاد، نه رقابتی و نه منصفانه بوده است... الان زمان آن است که عملکرد نظام مبتنی بر ولایت فقیه را مورد ارزیابی قرار بدهیم. ما معتقدیم که مشکل اساسی ایران، در سیستم ولایت فقیه است.» وی از آن پس، پیشنهاد تغییر قانون اساسی را مطرح ساخت و پی‌گیری می‌کرد که به علت عدم استقبال هیچ فرد یا جناح سیاسی مهم و معتبری، به زودی فراموش شد و پیشنهاددهنده و گروهش سنگ روی یخ شدند.

به تعبیر صادق زیباکلام که سرمشق‌های زیادی از نهضت آزادی گرفته و از ستایشگران سران آن بود و در دولت موقت نیز، یک جوان مورد اعتماد بازرگان ویزدی بود: «نهضت آزادی مدت‌ها است که به پایان حیات سیاسی خود رسیده است.»

### فعال و نادم فتنه بزرگ ۱۳۸۸

در اواخر سال ۱۳۸۶، دکتر یزدی در پاسخ به سؤالات یک خبرنگار ضد انقلاب مقیم خارج در باره تحلیل خود از تغییرات مطلوب سیاسی چنین نوشت: «در ایران، انقلابی از نوع انقلاب سال ۵۷ نه امکان دارد و نه مفید خواهد بود... انقلاب مخملی یا نارنجی میسر نیست... تغییر و تحول در ایران، غیر قابل اجتناب است، اما تغییرات، درون‌زا و متناسب با موقعیت ایران خواهد بود... پس از پیروزی انقلاب، انحرافی از مسیر آرمان‌های اولیه انقلاب صورت گرفته است... برای اصلاح، دو شیوه تغییر مطرح است: اصلاح ساختار حقوقی... اصلاح ساختار حقیقی... هنگامی که تمام راه‌حل‌ها برای تغییرات مسالمت‌آمیز آزمایش شد و نتیجه نداد، خود جامعه به جمع‌بندی جدید برای اتخاذ شیوه‌های جدید مبارزه برای تغییر خواهد رسید... به نظر می‌رسد مناسبات درونی نیروها، در درون و بیرون حاکمیت به گونه‌ای است که دیر یا زود، تغییرات در ساختار حقیقی و حقوقی، ولو به طور نسبی پذیرفته خواهد شد. در این زمینه براین باورم که توجه به تجربه شوروی سابق به عنوان یک حکومت توتالیتر با نیروی نظامی و سازمان امنیت بسیار مقتدر، می‌تواند آموزنده باشد.»

در آستانه انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۱۳۸۸، نهضت آزادی اعلام کرد از هر دو نامزد اصلاح طلب موسوی و کروبی حمایت می‌کند. پنج روز مانده به انتخابات، متنی با عنوان «پیام جمعی از نواندیشان مسلمان به ملت ایران در ارتباط با انتخابات ریاست جمهوری دهم» منتشر شد که در کنار ابراهیم یزدی، افرادی مانند سعید حجاریان ذیل آن را امضا کرده بودند و رأی به هر دو کاندیدای مزبور را توصیه می‌کردند. پس از اعلام نتایج انتخابات، گروه دکتر یزدی جزو اولین گروه‌هایی بود که بلافاصله با صدور اطلاعیه رسمی، مدعی تقلب در انتخابات شدند و آشوب بزرگ را آغاز کردند. سپس اعلامیه مستقلی نیز با سه امضای یزدی، عزت سحابی و صدرحاج سیدجوادی انتشار یافت که آنان آشوب‌های خیابانی را «حماسه بزرگ و بی‌سابقه تاریخی» نامیده بودند و مدعی شدند در اعلام نتایج، «خیانت در امانت» شده و به رهبری اتهام زدند که عدالت ایشان مخدوش شده

است.

به رغم قلت عددی عناصر تشکیلاتی نهضت آزادی، به علت ارتباطات وسیع دکتر یزدی و دوستانش با سایر گروه‌های اپوزیسیون و ضد انقلاب داخل و خارج، نقش این طیف در اشتعال آشوب‌های پسا انتخابات ۸۸ برجسته شد. مشارکت فعال و گسترده اعضای شناخته شده نهضت آزادی در زمینه‌سازی و تحریک آشوب‌ها و اغتشاشات فتنه ۸۸، موجب شد در اولین روزهای فتنه، تعدادی از سران و اعضای این گروه نیز بازداشت شوند. در خلال اقدامات تبلیغاتی و تشکیلاتی نهضت آزادی در تشدید و تداوم آشوب‌های خیابانی موسوم به جنبش سبز، شخص دکتر یزدی با حضور فعال رسانه‌ای و اجتماعی، از جمله دیدار با خانواده‌های بازداشتی‌ها، نقش چشمگیری در فتنه ۸۸ ایفا کرد.

دکتر یزدی در شهریور ۸۸ گفت: «انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ نهایتاً هنوز پیروز نشده است، زیرا که آرمان‌ها و خواسته‌های مردمی تحقق نیافته‌اند.» وی در متنی به تاریخ ۱۹ مهر ۱۳۸۸، اتهامات دروغ کشتار و شکنجه «جمعی از مردم» را با ادبیات تحریک‌آمیز، تکرار و تأکید کرد، و کماکان بر آتش فتنه می‌دمید. کاری که وی و افراد گروهش در داخل و خارج به شدت به آن مشغول بودند، و با انبوه تبلیغات و جنگ روانی گسترده رسانه‌های دشمن ملت ایران، توسعه و تداوم می‌یافت. محسن سازگارا عضو سابق شورای مرکزی نهضت آزادی خارج و داخل، و یکی از نزدیکترین دوستان و دستیاران قدیمی دکتر یزدی، از رسانه‌های خارجی به آموزش روزانه شیوه‌های تداوم اغتشاشات و مراحل براندازی مشغول بود و کسانی مانند عبدالعلی بازرگان، هراتی، نوربخش و شماری از دست‌پروردگان یزدی در خارج و داخل، به ارکان اصلی فتنه و آشوب بدل شده بودند.

عبدالعلی بازرگان فرزند ارشد مهندس بازرگان و عضو شورای مرکزی نهضت آزادی که در جریان فتنه ۸۸ عضو شورای ۵ نفره رهبری جنبش سبز مستقر در لندن بود، در مصاحبه‌ای با رادیو فردا به تاریخ ۱۶ فروردین ۱۳۹۱ در مورد نقش نهضت آزادی، چنین گفت: «نهضت، جزوی است از جنبش سبز. مثل خیلی از گروه‌های دیگری که در ایران فعالیت‌های مسالمت‌آمیز می‌کنند، به همین دلیل هم الان بسیاری از جوانانش در زندان‌اند. محکومیت‌های بلندمدت ده‌ساله گرفته‌اند. از کادر رهبری گرفته تا جوانان، همه، این گرفتاری‌ها را پیدا کرده‌اند. بنابراین یک رابطه تنگاتنگی با آنها دارد. حالا در حدی که امکانات ایجاد کند. بنابراین، [نهضت آزادی] جزو حرکتی است که نام سبز به خود گرفته... آقای مهندس موسوی قبل از انقلاب هم‌فکر دوستان نهضتی بود. البته عضو نهضت هیچوقت نبود. ولی جزو مرتبطان با این تیپ اشخاص قرار داشت... بعد از انقلاب، ایشان عضو حزب جمهوری اسلامی شد و سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی، وزیر خارجه و نخست وزیر و طبیعتاً دیگر در خط مقابل نهضت قرار داشت. هیچوقت هم نزدیکی با نهضت در طول این سی و دو سال نداشت. ولی نقشی که در این مدت ایفا کرده در جنبش سبز، خوب چیزی است... سخنانی را بیان کرده، مواضعی را اتخاذ کرده که... نهضت هم از این جریان حمایت کرده. آقای کروبی هم یک مدتی در مجلس موضع کاملاً مخالف نهضت آزادی داشت. بعضی از سخنرانی‌هایش معروف است که حملات خیلی شدیدی به نهضت کردند. ولی به هر حال، یک حزب سیاسی همیشه نگاه می‌کند که موضع روز شخص و افکار و نظریاتش در آن زمان چگونه

است. کارهای سیاسی چیزی نیست که آدم بخواهد به دل بگیرد، کینه‌ای از گذشته داشته باشد. انسان دائماً تغییر و تحول پیدا می‌کند. بسیاری از کسانی که الان در این جنبش سبز هستند و بسیاری از اصلاح‌طلبان، خودشان مواضع کاملاً مغایر این داشتند در گذشته... هیچوقت رو به گذشته نباید نگاه کرد. مهم، مواضع شخص در وضعیت فعلی‌اش هست.»

طبق خبری منتشره در اردیبهشت ۱۳۸۹: «ابراهیم یزدی که سردمداری گروهک غیر قانونی نهضت آزادی را بر عهده دارد اخیراً در جلسه‌ای که تعدادی از اصلاح‌طلبان سرشناس در آن حضور داشتند گفته است جنبش سبز در شرایط بسیار بدی به سر می‌برد و من برای تقویت این جریان، مکاتباتی با موسوی، کروبی و خاتمی داشته و کارهایی را که اینها باید برای تقویت جنبش سبز انجام دهند را به آنها تذکر داده‌ام. وی در پاسخ به سؤالات حاضرین درباره محتوای نامه‌های خود به سران فتنه گفت: یکی از مواردی که به این آقایان گفته‌ام این است که شعار فشار از پایین و چانه زنی از بالا را باید زنده کنیم. وی درباره علت شکست این تئوری در دوره اصلاحات گفت: زمان اصلاحات، اهرم فشار از پایین را نداشتیم اما جنبش سبز این امکان را برای ما فراهم کرده که بتوانیم فشار را وارد کنیم و بعد، عده‌ای از بالا به چانه زنی و امتیازگیری بپردازند.»

پس از تشدید و تداوم فتنه و آشوب‌های خیابانی ۱۳۸۸ که نهضت آزادی و شخص دکتر یزدی در مقدمات و تبعات آن مشارکت فعال داشت، تعدادی از اعضای این گروه و خود یزدی، به تشخیص مقامات قانونی بازداشت شدند.

وی ابتدا دی ماه ۱۳۸۸ در پی آشوب روز عاشورا دستگیر و پس از دو ماه آزاد شد، و بار دیگر در مهر ۱۳۸۹ بازداشت شد که این بار پس از شش ماه در پایان همان سال از زندان آزاد شد. وی پیش از آزادی با خبرگزاری جمهوری اسلامی مصاحبه کرد ولی پس از انتشار آن در فروردین ۱۳۹۰، به علت عدم هماهنگی پیش از نشر، آن را تکذیب کرد.

در این مصاحبه که فیلم و فایل صوتی آن موجود است، دکتر یزدی درباره کاندیداتوری موسوی و آشوب‌های پسا انتخابات چنین گفت: «موسوی چندین سال سابقه مدیریت دارد، منتها من با کاندیداتوری او مخالف بودم. پذیرفتنی نیست که کسی رییس جمهور شود و با رهبری مشکل داشته باشد. اگر موسوی انتخاب می‌شد برای کشور فاجعه بود، زیرا رهبری و رییس‌جمهور باید با هم هماهنگ باشند... در آن زمان، نقدی به موسوی کردم که شما یا نباید مردم را به حضور در خیابان‌ها دعوت می‌کردید، یا اگر اعلام می‌کنید مردم بیایند، بدیهی است همه آنان که می‌آیند هوادار شما نیستند و شعارهای خود را می‌دهند و ساختارشکنی می‌کنند. می‌گویند معترضان انتخابات به خیابان‌ها آمده‌اند، در حالی که عده دیگری هم آمدند که شعارهای خودشان را دادند. آنها به خود اصلاح‌طلبی لطمه زدند. من در آن نقد، گفتم که ساختارشکنی نکنید و با این کار دست به کارهای خشونت‌آمیز نزنید. ملایم و قانونی باشید. باید بررسی کرد چه طور نخست وزیر چند ساله مملکت به اینجا کشیده شد؟ باید بحث کرد و موضوع را ریشه‌یابی کرد، زیرا این یک حادثه کوچک نیست... همه باید قانون را محترم بشمارند و هرکس که خلاف قانون عمل کند، محکوم است... در جبهه مشارکت جلساتی در

زیرزمین این حزب برگزار می‌شد که بنده را هم دعوت کردند، که خیلی از حرف‌ها را آنجا زدم.» مهدی نوربخش، داماد دکتر یزدی طی مصاحبه‌ای در آمریکا با اشاره به متن منتشر شده در خبرگزاری ایرنا به عنوان مصاحبه «اختصاصی» با «سرکرده مستعفی گروهک غیرقانونی نهضت آزادی»، گفت: «آقای یزدی در هر دو مصاحبه‌ای که در «خانه امن» وزارت اطلاعات و در شرایط خاص آنجا انجام شده، از نهضت آزادی ایران و جنبش سبز قاطعانه دفاع کرده اما در متن منتشرشده در ایرنا، تمام این بخش‌ها را حذف کرده‌اند. در اصل، بخش‌هایی از مصاحبه را تقطیع و سپس، بخش‌هایی را اضافه کرده‌اند... دکتر یزدی همیشه منتقد محمود احمدی نژاد بوده و حتی اعلام کرده بود که اگر نظارت بین‌المللی نباشد، انتخابات در ایران در شرایط فعلی نمی‌تواند به طور کمی و کیفی درست برگزار شود. با این حال او در انتخابات گذشته صراحتاً از آقای موسوی و آقای کروبی دفاع کرد و بسیاری از اعضای نهضت آزادی در ستاد انتخاباتی آقای موسوی حضوری فعال داشتند و رابطه تنگاتنگی وجود داشت. و من امیدوارم متن اصلی مصاحبه‌های انجام شده هر چه سریع‌تر منتشر شود تا مشخص شود این خبرگزاری چقدر غیراخلاقی عمل کرده است.»

به گزارش ایرنا دکتر یزدی در مورد استعفای خود گفته بود: «بنده از دبیر کلی نهضت آزادی استعفا دادم زیرا نمی‌توانستم وظایفی را که طبق اساسنامه برعهده من نهاده شده بود انجام دهم، این یک اخلاق دینی است که اگر کسی مسئولیتی را نمی‌تواند در چارچوب قانون انجام دهد، آن را واگذار کند.»

نوربخش با اشاره به استعفای دکتر یزدی از دبیرکلی نهضت آزادی گفت: «آقای یزدی طی سال‌های گذشته تحت فشار زیادی بود که نهضت آزادی را منحل اعلام کند، اما هرگز زیر بار این موضوع نرفت و در این مصاحبه‌ها هم، از نهضت آزادی قاطعانه دفاع کرده است که حذف کرده‌اند. اما در باره استعفای ایشان از دبیرکلی نهضت باید بگویم از چند سال پیش، خود ایشان می‌گفتند که باید جای خود را به جوان‌ترها بدهند. حتی در این متن هم که منتشر کرده‌اند می‌بینیم که درباره استعفایش... باز بر اساسنامه نهضت آزادی تاکید کرده و بحث خیلی جالبی است. در اصل، اینگونه با مأموران حرف می‌زند که اگر کسی نمی‌تواند وظایف قانونی‌اش را انجام دهد باید کنار برود، و این خیلی مهم است.»

مرتضی کاظمیان از فعالان ملی مذهبی نزدیک به ابراهیم یزدی، در گفت‌وگو با رادیو فردا در مورد خبر کناره‌گیری ابراهیم یزدی از دبیرکلی نهضت آزادی، این موضوع را «خبری مهم» ارزیابی کرد چرا که به گفته وی «آقای یزدی در نهایت هوشیاری و زیرکی، از نهضت آزادی ایران کناره‌گیری نکرده» و به رغم فشاری که بر وی بوده «فقط از پست دبیرکلی نهضت آزادی کنار رفته است.»

امیر خرم، از اعضای دفتر سیاسی و شورای مرکزی نهضت آزادی ایران، در آذرماه ۸۸ به رادیو فردا گفته بود، مقامات امنیتی ایران در آن زمان با احضار پنج عضو دفتر سیاسی این گروه از آنها خواسته بودند که کلیه فعالیت‌های نهضت آزادی را متوقف کنند. وی در اردیبهشت ۹۱، طی مصاحبه دیگری با رادیو فردا در باره نقش و جایگاه نهضت آزادی در بین گروه‌های اپوزیسیون چنین گفت: «خود بنده در سال ۱۳۸۰ یک دوره زندان را تجربه کردم. وقتی از زندان بیرون آمدم، یکی از همین آقایان اطلاعاتی پیش من آمد و به من گفت که سعی کنم

دیگر فعالیت سیاسی نکنم. من در آن زمان برای ایشان مثالی زدم که متاسفانه آن مثال هنوز هم مصداق دارد. به او گفتم که جمهوری اسلامی مانند یک قلعه است که جمعی در آن زندگی می کنند و جمعی هم بر این قلعه حاکمند. گروه های قانونی مانند نهضت آزادی و سایر احزاب قانونی، مانند خندقی هستند که دور تا دور این قلعه کنده شده است. رسالت و وظیفه ما به عنوان یک گروه اپوزیسیون، این است که هر کسی که از رفتار حاکمان قلعه ناراضی بود و خواست از قلعه بیرون برود، طبیعتاً می افتد در درون نیروهای اپوزیسیون و ما وظیفه داریم نگذاریم آنها به سمت نیروهای مقابل بروند که نیروهای برانداز هستند و آماده جذب این نیروها هستند تا علیه قلعه فعالیت کنند. من آن روز به آن مأمور امنیتی گفتم که سعی نکنید این خندق را پر کنید. چون وقتی شما این کار را بکنید، آنهایی که از درون این قلعه فرار می کنند بر اساس جاده ای که شما برایشان ترسیم کرده اید، مستقیم به سمت نیروهای برانداز می روند.»

گفتنی است دکتر یزدی در فتنه و آشوب های پس از انتخابات ۸۸، حتی پس از بازداشت و آزادی، کما کان بر مخالفت افراطی و غیرقابل مصالحه با رییس جمهور منتخب دولت دهم تأکید داشت و بر آن بود که نجات کشور در گرو برکناری وی از طریق مداخله رهبری و مجلس است. از جمله در بهار سال ۹۱ چنین نوشت: «راه حل مشکل تاریخی ما، «تغییر در ساختار حقیقی» است... کلید این کار در دست مقام رهبری است... برای نجات کشور و نظام، باید این کار را انجام بدهند. به دلیل آنکه آنچه در انتظار ماست و قابل پیش بینی؛ بسیار وحشتناک است. در روزهایی که در خانه امن بودم و آقایان اطلاعاتی، پنج شش نفر بعد از شام یا ناهار می نشستند و از من می خواستند که نظرات سیاسی ام را توضیح بدهم؛ به آنها گفتم که من سال ها با برادران روحانی، هاشمی، مطهری، بهشتی و ..... محشور بوده ام و با هم همکاری می کردیم. بعد از انقلاب، حرف ها و مواضع متفاوت شنیدیم. آقای [امام] خمینی هم از اینها حمایت می کردند و ما هم به قول هاشمی «نجیبانه» کنار رفتیم. اما؛ «من می دانم هاشمی کیست، از کجا آمده، چه کار کرده و می کند». اما «نمی دانم احمدی نژاد کیست» و یک «رییس جمهور یهودی تبار» چگونه می خواهد کار کند.»

در مرداد ۹۱، دکتر یزدی طی نامه ای همدلانه و صمیمانه خطاب به آقای سید محمد خاتمی چنین نوشت: «امیدوارم در این شرایط ویژه بحرانی بتوانید به تناسب موقعیت و جایگاه خود در جنبش اصلاح طلبی، موفق به برداشتن گام های مؤثر و مفید، توفیق وافی به دست آورید... شعارها و مطالباتی که موجب پیدایش و پیروزی جنبش مردمی دمکراسی خواهی در دوم خرداد ۱۳۷۶ و سبب پیدایش و فراگیری جنبش سبز در اعتراضات پس از انتخابات سال ۱۳۸۸ شد... با خواسته ها، باور و عملکرد دولت موقت و انتقادات و نظرات اصلاحی نهضت آزادی ایران، در یک کل، قرار گرفته و قابل ارزیابی است. از این منظر، دولت موقت، نهضت آزادی ایران و در رأس آنها، زنده یاد مهندس بازرگان، پیشرو و پیشگام نهضت اصلاح طلبی و اعتراض به انحرافات انقلاب محسوب می شوند... برادر عزیز حضرت حجت الاسلام والمسلمین خاتمی! این نامه در سالروز پیروزی جنبش مشروطیت برای جنابعالی نوشته و ارسال می شود. دریغ و درد که پس از یک صد و شش سال مبارزه ملت ایران برای دستیابی به حاکمیت قانون، هنوز هم این خواسته حتی در سطحی حداقلی نیز به دست نیامده و هنوز هم



استبداد و حاکمیت فردی، مهم‌ترین بلیه جان ایرانیان محسوب می‌شود... نهضت آزادی ایران با پیوند زدن نظریه فقهی ولایت فقیه به جمهوری اسلامی موافق نیست... اما بر این باورم که تا زمانی که جنبش اصلاح طلبی نتواند ساختار حقیقی قدرت را تغییر بدهد، تغییر در ساختار حقوقی مشکل تاریخی ما را حل نمی‌کند... برادر اندیشمند، متعهد و فرهیخته‌ام!... پیامد تداوم وضع حاضر و عدم چاره اندیشی به موقع، به مراتب فراتر از مساله حیات نظام جمهوری اسلامی است.»

سه سال بعد، وی در سال ۹۴ طی مصاحبه‌ای با پندگیری از شکست فتنه و آشوب ۸۸، ندامت و تغییر تاکتیک خود و همفکرانش را از اقدامات و شعارهای ساختارشکنانه، چنین توضیح داد: «بعد از اتفاقاتی که در جریان انتخابات سال ۸۸ رخ داد، امروز بسیاری از فعالان سیاسی، کنشگران و حتی دانشجویان ما یاد گرفته‌اند که بعضی از حرف‌ها و ساختارشکنی‌هایی که مطرح می‌شود فقط شعار بود و نباید استفاده می‌شد. اما تاکتیک‌های سیاسی یا به تعبیر من مهندسی کار سیاسی، اگر چه تابعی است از استراتژی، باید بر اساس تحلیل از وضعیت سیاسی شرایط روز باشد.»

### محکوم دادگاه انقلاب

به گفته عبدالعلی بازرگان: «در طول این سالیان گذشته به شدت، نهضت، تحت فشار بوده. از فعالیت‌هایی که در دانشگاه‌ها می‌کرده، کاملاً مراقب بودند که نتواند آنجا گسترش پیدا کند. یعنی در حد یک بخور و نمیر نهضت را نگاه داشته‌اند. خیلی از سازمان‌ها را به طور کلی تعطیل کرده بودند. نهضت را هم کاملاً مراقب بودند که از یک حدی نتواند بیشتر رشد کند... خود نهضت از بعد از انقلاب در پنج مورد دستگیری‌های گسترده داشته، زندان‌های طولانی... کاملاً مراقب هستند، همانطور که عرض کردم، در حد بخور و نمیر فقط اجازه زنده ماندن می‌دهند.»

دکتر یزدی پس از یک سال و نیم اقامت در آمریکا که به اظهار خویش برای درمان بیماری بود، در بهار سال ۱۳۸۱ به ایران باز گشت. پس از دستگیری اعضای شورای مرکزی نهضت آزادی و ملی مذهبی‌ها در اواخر سال ۱۳۷۹ به اتهام اقدام علیه امنیت کشور و تلاش برای براندازی، دادگاه انقلاب اسلامی غیاباً حکم بازداشت یزدی را نیز صادر کرد. انتظار می‌رفت که وی در بدو ورود بازداشت شود، ولی دو هفته بعد، به دادگاه انقلاب احضار شد و از اواسط اردیبهشت ۸۱ تا اواسط مهر ۱۳۸۲، جمعاً ۵۲ جلسه بازجویی بدون بازداشت از دکتر یزدی انجام شد.

ولی پس از آشوب‌های فتنه ۸۸، وی ابتدا در زمستان ۱۳۸۸ و سپس در پاییز سال ۱۳۸۹ بازداشت شد. به گفته دکتر یزدی: «وزارت اطلاعات همه اعضای دفتر سیاسی و شورای مرکزی نهضت آزادی را در دی ماه سال ۸۸ به وزارت اطلاعات فراخواند. در آنجا هیئتی از وزارت اطلاعات با این دوستان صحبت کردند و گفتند که به شما ابلاغ می‌کنیم که حق هیچ نوع فعالیتی را ندارید و اگر فعالیت کنید، همه را می‌گیریم. ما هم گفتیم که نمی‌توانیم کار نهضت را تعطیل کنیم، باید شورای مرکزی رأی دهد، دستور شما را برای تصمیم‌گیری به شورای

مرکزی می‌بریم. من هنوز آزاد بودم و شورای مرکزی را برای تصمیم‌گیری فراخواندیم. اما در یکشنبه شب شام غریبان، هفتم دی ماه ۱۳۸۸ ساعت ۲ بعد از نصف شب به خانه ریختند و مرا بردند. قبل از اینکه مرا ببرند، من دوستان را دعوت کرده بودم که به منزل من بیایند و درباره ابلاغیه وزارت اطلاعات تصمیم‌گیری کنیم. بالاخره شورای مرکزی در غیاب من تشکیل جلسه داد و تصمیم گرفت که همه فعالیت‌ها تعطیل شود.»

او پس از مدتی بازجویی و سپس محاکمه، در دی ماه ۱۳۹۰ به ۸ سال زندان محکوم شد اما به دلیل شرایط جسمانی به قید وثیقه آزاد شد. اتهام اول دکتر یزدی، «اقدام علیه امنیت کشور» و اتهام دوم او در متن کیفرخواست، «اداره جمعیت غیرقانونی و ضدامنیتی نهضت آزادی ایران» بود.

در سال ۹۴ دکتر یزدی در یک مصاحبه گفت: «الان با وجود اینکه نهضت آزادی مشکلات بسیاری دارد، اما سکوت نکرده‌است. نامه می‌نویسیم، مصاحبه می‌کنیم و... چرا؟ به این دلیل که ما یک شناسنامه سیاسی داریم. زورشان به ما نمی‌رسد.»

وی البته به صراحت بر راهبرد ایجاد تنش و آشوب اجتماعی مجدداً تأکید داشت و به رییس جمهور دولت یازدهم انتقاد داشت که چرا مانند آقای خاتمی از بیرون آوردن جمعیت میلیونی مردم، خودداری می‌کرد: «همان ایرادی را که روزی به خاتمی داشتیم الان به روحانی هم داریم. خاتمی یک سال بعد از پیروزی در انتخابات به دانشگاه آمد. قبل از آمدن توسط یکی از همکارانش به او پیغام دادیم که چرا می‌خواهد به دانشگاه بیاید؟ در مراسم دانشگاه حداکثر ۵۰ هزار نفر شرکت می‌کنند. به جای آن به عنوان رئیس جمهور برای گزارش یک ساله عملکرد خود، مردم را به میدان آزادی دعوت کن. رییس جمهور اگر دعوت کند یک میلیون نفر می‌آیند. در فضای سیاسی به شدت پوپولیستی ایران، حضور یک میلیون نفر در میدان آزادی پاسخگوی بسیاری از مخالفان رییس جمهور برگزیده مردم خواهد بود. آقای روحانی هم می‌توانست برای گزارش صد روزه فعالیت‌های خود، مردم را به حضور در میدان آزادی فرا بخواند. چرا در تلویزیون؟ چرا در مجلس؟ ممکن است نیروهای امنیتی بخواهند جلوی آن را بگیرند، خب اجازه بدهید تا هزینه آن را بدهند. الان هم اگر می‌خواهید سالروز یکسالگی ریاست خود را جشن بگیرید چرا باز هم در یک اتاق در بسته نشسته‌اید، مردم را دعوت کنید و گزارش یکساله خود را ارائه دهید. ممکن است در آنجا حرف تندی هم نزنید اما همین که دعوت می‌کنید و یک میلیون نفر حاضر می‌شوند، در کشوری که سیاست همچنان پوپولیستیک است، هیستری جمعیت، اهمیت زیادی دارد. زمانی که یک میلیون نفر حضور می‌یابند، موش‌ها به سوراخ‌ها فرار می‌کنند. اما روحانی این کار را انجام نمی‌دهد و به نظر من خطا می‌کند.» البته دکتر یزدی خوب می‌دانست و از نزدیک، یک بار به سال ۵۹ و ۶۰، راهبرد شکست‌خورده تنش‌آفرینی اجتماعی توسط بنی‌صدر را، مشارکت و تجربه کرده بود، اما ظاهراً اصرار داشت که همان آزموده خطا را دوباره و چندباره با دیگران بیازماید.

اما دکتر یزدی در قامت دبیرکل مستعفی و محکوم به حبس گروهی که فقط در محافل خانوادگی و بر روی کاغذ وجود داشت و رسماً و قانونی منحل شده بود، موضعی نمایشی و بی‌تأثیر می‌گرفت. وی بنا به خصلت پراگماتیستی و استراتژی «تشدید اختلافات درون جناحی حکومت»، از سال ۱۳۹۲ خود را حامی مخالف

قدیمی نهضت یعنی آقای حسن روحانی معرفی کرد. به گفته محمد توسلی دستیار اصلی یزدی: «نهضت در انتخابات سال ۹۲، ۹۴ و ۹۶ هم به میدان آمد و با جنبش مدنی اصلاحات همراه شد. ابراهیم یزدی به عنوان دبیرکل نهضت آزادی همواره با حضور در حسینیه ارشاد رایش را به صندوق می انداخت... در انتخابات سال ۹۶ با وجود حال ناخوشی که داشتند، به حسینیه ارشاد رفتند و به حسن روحانی و فهرست امید برای پنجمین دوره شورای شهر رأی دادند.»

داماد آقای یزدی، مهدی نوربخش سابقه تعامل نهضت آزادی به دبیرکلی پدر همسرش با اصلاح طلبان را اینگونه ترسیم کرده است: «نهضت آزادی به عنوان یکی از تشکل های اپوزیسیون جمهوری اسلامی که مبانی این نظام از جمله ولایت فقیه را قبول ندارند، بیشترین همکاری ها را با نیروهای اصلاح طلب درون ساختار انجام داده... برای نهضت آزادی، روحانی و خاتمی و افراد دیگر اصلاً فرق نمی کند، و این حزب از همه این شخصیت ها برای تداوم حرکت اصلاحات، حمایت کرده است؛ کما اینکه حمایت ما از آقای روحانی در انتخابات اخیر، به طور مطلق و بی هیچ چشمداشتی اتفاق افتاد.»

در فروردین ۹۳ دکتر یزدی طی مصاحبه ای تلویحاً آرزو و پیش بینی کرد که رییس جمهور یازدهم، بتواند نقش گورباچف در فروپاشی نظام را ایفا کند. وی با یادآوری انتظاری که از رییس جمهور هفتم برای این کار می رفت، او را در قیاسی مع الفارق، خروشچف ایران نامید و گفت: «وقتی آقای خاتمی روی کار آمد برخی تحلیلگران گفتند خاتمی، گورباچف ایران است اما من در مصاحبه ای با واشنگتن پست گفتم که اینطور نیست بلکه خاتمی، خروشچف ایران است. خروشچف وقتی بعد از استالین بر سر کار آمد، گفت: وضع خیلی بد است و رفت در کنگره حرف های گورباچف را زد اما تأثیری نداشت. او را فرستادند به همان دهی که آمده بود و تا آخر عمر در همان ده زندگی کرد و آنجا فوت کرد. اگر کنگره حزب کمونیست شوروی، خروشچف را پذیرفته بود، تاریخ به گورباچف نیاز نداشت، اما نپذیرفت.»

آقای یزدی این واقعیت را نادیده می گرفت که همه تحولات و تغییرات سیاسی ایران، در عرصه علنی با حضور و رأی مردم شکل گرفته است، نه در فضاهای پنهان و بسته ای مانند کنگره های حزبی. وی به تفاوت ها و تعارض های عمیق و بنیادین نظام مردم سالاری دینی ایران، با نظام حزبی و کمونیستی شوروی نیز توجه نکرده است. او به عادت مألوف تحلیل های نادرست قدیم خود و گروهش، کوشیده خروشچفی و گورباچفی برای وضعیت ایران کنونی خلق کند تا شبیه سازی فروپاشی مطلوب آمریکا، در ایران نیز امکان پذیر به نظر برسد.

البته دکتر یزدی در رفتاری پراگماتیستی و مبتنی بر راهبرد «زیست در شکاف سیاسی» بین جناح های داخل حاکمیت، به رغم آن که در سه دهه گذشته او و گروهش غالباً اصطکاک های سیاسی شدید با جناح متبوع شخص رییس جمهور یازدهم داشته، و اساساً قربت راهبردی اندکی می توانست با وی پیدا کند، در اردیبهشت ۹۶، چنین اعلام کرد: «انتخابات خرداد ۱۳۹۲ با پیروزی کاندیدای اصلاح طلبان اثراتی سازنده در مناسبات سیاسی و اجتماعی کشورمان در عرصه های داخلی و بین المللی در پی داشت. از این رو به رغم آن که دکتر حسن روحانی در تحقق تمامی وعده های خود فرصت توفیق پیدا نکرد و هنوز هم شرایط بحرانی از جامعه ما

رخت بر نبسته و با وجود نقدهای منصفانه و اساسی که می‌توان به عملکرد دولت یازدهم داشت، رأی به روحانی را انتخاب میان «بد» و «بدتر» نمی‌دانیم؛ بلکه ترجیح گزینه «خوب» بر «بد» ارزیابی می‌کنیم... البته دکتر روحانی هنوز هم نتوانسته است در کمیت و کیفیت برخی معضلات از جمله بحران کارآمدی، رکود اقتصادی و نیز در تغییر کامل فضا و نگاه امنیتی در حوزه سیاست و فرهنگ، موفق شود... نهادهای مدنی هنوز هم در توفقی تحمیلی روزگار می‌گذرانند و مطبوعات و احزاب مستقل و فعالان سیاسی و اجتماعی تحت انواع فشارها و محدودیت‌های شدید به سر می‌برند... تحلیل عملکرد دولت روحانی... از موضع‌گیری مؤثر در راستای گذار به دموکراسی و ارائه و ترویج قرائتی سازگار از اسلام با مسایل بنیادین مدرنیته... حکایت دارد... رأی به روحانی، رأی «آری» به گفتمان اصلاح‌طلبی و... است.»

روشن بود که این رویکرد تاکتیکی و داعیه‌اشتراک و همسویی دکتر یزدی و گروهش در مواضع دولت یازدهم و دوازدهم، سودی برای رییس‌جمهور در بر نداشت، اما نیروهای انقلابی خط امام و دغدغه‌مند آرمان‌های امام خمینی را نگران می‌ساخت.

### پایان پراگماتیست پیر

پس از فوت دکتر یزدی، عنوان گزارش انتقادی یک روزنامه‌نگار چنین بود: «پایان پیرمرد پشیمان». روزنامه‌نگار دیگری در حاشیه مراسم تشییع دکتر یزدی با تمجید از او گفت: «ایشان مثل فانوس دریایی بود که در شب تیره ما را دعوت می‌کند.» روزنامه‌نگار جوانی هم نوشت: «یزدی اشتباه داشته اما خیانت نکرده، و ژست آزادی‌خواهی در پستوی خانه‌اش نگرفت.» یک فعال اپوزیسیون مقیم خارج کشور هم در صدر مقاله‌اش آورد: «از مرگ کسی خوشحال نمی‌شوم، اما قرار نیست از مرگ هر کسی هم متأسف شوم.» برخی سلطنت‌طلبان با اشاره به نقش وی در ابتدای انقلاب و حمایتش از محاکمه‌های انقلابی سران حکومت سلطنتی، از مرگ وی ابراز شادمانی کردند. همسر سپهبد مهدی رحیمی آخرین فرماندار نظامی پایتخت که کشتارهای مردم تهران از مهر تا ۲۲ بهمن ۵۷ تحت فرماندهی وی بوده است، گفت: «از مرگ دکتر یزدی خوشحال شدم.» وی به استناد مجادله یزدی و رحیمی در گفتگوی تلویزیونی ۲۳ بهمن ۵۷، بر اساس این شایعه دروغ که دکتر یزدی دستور قطع دست شوهرش را داده بود، از وی کینه شدیدی داشته است. اما تعداد دیگری از ضدانقلابیون خارج کشور با تأکید بر ۳۵ سال مخالفت او با رهبران و حکومت جمهوری اسلامی، وی را به عنوان چهره برجسته مبارز ستودند و تأکید کردند که یزدی اشتباهاتش در حمایت اولیه از امام و انقلاب اسلامی را جبران کرد و در تضعیف میراث سیاسی و فکری امام خمینی تلاش بسیار نمود.

دوچپه وله نوشت: «یزدی می‌گفت این انقلاب، پیروزی جهل بر ظلم بود. بنا بر تعبیر او، رژیم شاه، ظالم و نیروی برآمده از انقلاب، نیروی جهل بودند.» بی‌بی‌سی در گزارش مفصلی با توصیف همدلانه سوابق یزدی و مخالفت ۳۵ ساله‌اش با رهبری و حاکمیت خط امامی در جمهوری اسلامی ایران، چنین تیتراژ زد: «معمدی که مغضوب شد». رادیو فردا و صدای آمریکا نیز در اخبار و گزارش‌های خود، از یزدی چهره مظلوم حق به جانبی

توصیف کردند که به رغم نقش اولیه در پیروزی انقلاب، طی سه دهه گذشته مشمول ظلم و بی‌عدالتی نظام جمهوری اسلامی واقع شده بود. یک روزنامه‌نگار اصلاح طلب مقیم خارج ضمن تمجید اغراق‌آمیز از دکتر یزدی و ادعای اینکه او بود که باعث شد تا سه ماه پس از سفر به پاریس، امام خمینی رهبر «میلیون‌ها ایرانی» شود، نوشت: «رنج عظیم یزدی، عاقبت سیاه انقلاب اسلامی بود. آن همه رشادت و حماسه و صداقت بر باد رفت و استبداد دینی جای شاهنشاهی را گرفت.»

روزنامه‌نگار اصلاح طلب دیگری نوشت: «یزدی الگوی یک سیاستمدار ملی و با اخلاق بود که از همه سو مورد دشنام قرار می‌گرفت، از سوی پوزیسیون و اپوزیسیون.» اما نوشت که تعداد تمجیدکنندگان وی در اپوزیسیون، به مراتب بیشتر از دشنام‌دهندگانش بود. یک روزنامه در صفحه اول خود تیتراژ زد: «مخالفتان سابق، یزدی را بدرقه کردند»

یوسفی اشکوری دوست دیرین و همفکر دکتر یزدی نوشت: «درست ترین تعبیری که می‌تواند شخصیت و نقش یزدی (حداقل در چهل سال اخیر) را جامع‌تر نشان دهد، تعبیر گری سیک (مشاور امنیت ملی در چهار حکومت پیشین آمریکا و از دوستان قدیم یزدی) بود که اخیراً و پس از درگذشت یزدی، در عین این که او را «صدای انقلاب» خواند، گفت: «یزدی، وجدان انقلاب ایران بود.» گری سیک دستیار ارشد برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر بود و مدت‌ها قبل و بعد از آن، در شورای امنیت ملی آمریکا مسئولیت‌های مهم داشت اما هیچگاه به مقام مشاور امنیت ملی نرسید.

نیویورک تایمز در گزارش خود با عنوان «درگذشت مخالف برجسته ایرانی»، به اخذ تابعیت آمریکایی آقای یزدی در سال ۱۹۷۱، نیز اشاره کرد. واشنگتن پست هم با ذکر سابقه شهروندی آمریکایی بودن وی، از او به عنوان «وزیر خارجه‌ای که مخالف حکومت ایران شد»، یاد کرد.

مهندس محمد توسلی، شوهرخواهر و وارث سیاسی وی، پس از اعلام خبر فوت او در ترکیه، گفت: «مرحوم یزدی برای پیگیری درمان و دیدار خانواده به ترکیه رفته بود و در منزل یکی از دخترانشان در ازبکستان اقامت داشت... دکتر یزدی شش فرزند دارند... که همگی در خارج از کشور زندگی می‌کنند [پنج فرزند در آمریکا، و یک فرزند چندساله‌ست از آمریکا به ترکیه رفته]. مرحوم یزدی هم، چون می‌دانست زمان زیادی زنده نخواهد ماند، به ترکیه رفت تا در جمع فرزندان و نوه‌هایش باشد». توسلی پس از اشاره به وضع فرزندان جسمانی او، در باره فرزندان سیاسی و فکری وی گفت: «کار دیگر دکتر یزدی در سال‌های غربت، تربیت نسل روشنفکر دینی و تحصیل کرده در درون نهادهای مدنی خارج از کشور است که بعد از انقلاب اسلامی به ایران آمدند. من نمی‌خواهم وارد اسامی و فهرست بلندبالای این چهره‌ها بشوم؛ فقط به این نکته اشاره می‌کنم که همه آن‌ها به شاگردی یزدی افتخار می‌کنند و او را استاد و راهنمایان می‌دانند.»

یک سایت وابسته به نهضت آزادی با تابلوی اصلاح طلبی مستقر در خارج، که در تجلیل و غلو و اغراق برای یزدی سنگ تمام گذاشته، طی مقاله‌ای نوشت: «یکی از پدران پرورش دهنده مردم ایران، پر کشید.» در همان سایت، مقاله دیگری کمی تخفیف داد و از «تمام» ملت ایران، به پدری «اصلاحات» بسنده کرد: «خاتمی، کروی،

موسوی، حجاریان و عباس عبدی و همه آنهایی که در ۲۰ سال گذشته به عنوان اصلاح طلب در کشور شناخته شده اند، فرزندان معنوی دکتر یزدی و مهندس بازرگان و سحابی‌ها به حساب می‌آیند، هر چند خودشان نخواهند این را بپذیرند... امروز آنچه به عنوان جریان اصلاح طلبی فضای سیاسی کشور را در نوردیده، مسیری است که دکتر یزدی و دوستانش در نهضت آزادی طراحی کردند.»

مهندس عباس عبدی رویکرد پراگماتیستی یزدی را اینگونه توضیح داد: «مرحوم دکتر یزدی، فارغ از اینکه با او موافق باشیم یا مخالف، در هر مقطعی متناسب با شرایط رفتار می‌کرد. قبل از انقلاب و اوایل انقلاب، موضعی انقلابی داشت و در سال‌های اخیر هم طبیعتاً موضعی اصلاح طلبانه داشت... او بیشتر مصداق یک سیاستمدار بود تا یک روشنفکر دینی... در سال ۵۷ همه از چپ و راست و روشنفکر و عامی از امام حمایت می‌کردند. حمایت از امام، منحصر به دکتر یزدی و امثالهم نبود. صدای ملت بود. هر کسی از امام و انقلاب حمایت نمی‌کرد، به حاشیه رانده می‌شد.»

آقای سعید حجاریان در یادداشتی آمیخته با اطلاعات نادرست و ناقص، دکتر یزدی را در اصلاح طلبی نسبت به خاتمی و روحانی دارای «فضل تقدم» خواند و نوشت: «ایشان تا آخر به امام وفادار بود، اما به مرشد و پیرش یعنی مهندس بازرگان، وفادارتر ماند و حاضر نشد که دست از وی بکشد.» به گفته یک پژوهشگر: «بخش اول این گزاره، بیشتر، بوی مدهانه و مجامله می‌دهد و بهره‌ای از واقعیت ندارد. نمی‌شود همزمان هم به امام، وفادار بود و هم به بازرگان، وفادارتر»

دختران میرحسین موسوی در پیامی از طرف خود و والدین، درگذشت ابراهیم یزدی را تسلیت گفته و فقدان وی را ضایعه ای بزرگ برای کشور خواندند. خانواده مهدی کروی با انتشار پیامی، ابراهیم یزدی را یکی از «چهره های درخشان انقلاب» نامیدند. آقای سید محمد خاتمی هم با انتشار دست‌نوشته تسلیت به همسر دکتر یزدی، او را «انسان مؤمن و سیاستمدار دانشمند» و «از سابقان انقلاب اسلامی» توصیف کرد. حجت الاسلام حسن خمینی، حجت الاسلام عبدالله نوری، دکتر کمال خرازی، صادق خرازی، دکتر حبیب الله پیمان، ابوالحسن بنی صدر و برخی دیگر از فعالان سیاسی داخل و خارج نیز یا در شبکه‌های اجتماعی یا با صدور پیام تسلیت، با تجلیل از سوابق وی به فوت آقای یزدی واکنش نشان دادند.

حجت‌الاسلام سید هادی خسروشاهی به رغم آنکه در گذشته بارها نسبت به مواضع و استنادات تاریخی دکتر یزدی و گروهش انتقادات جدی داشته است، با برجسته‌سازی سوابق مثبت او، بر اساس روابط محدود شخصی‌اش با متوفی و کتاب خاطرات وی، چنین نوشت:

«دکتر یزدی مسلمانی مبارز، معتقد به مبانی اسلامی و عامل به احکام شرع و انسانی سلیم و صبور و شکور بود. او در دوره پس از پیروزی انقلاب مسئولیت‌هایی را پذیرفت و در کنار انقلاب قرار داشت و برخلاف نشر تهمت‌ها و ناسزاها و اکاذیب، هرگز به مقام پاسخ‌گویی خشن درنیامد و به «اپوزیسیون» معارض بدل نشد. درست است که افکار و عقاید خاص خود را داشت و انتقاداتی به بعضی از عملکردهای دولت، در مراحل مختلف پس از انقلاب به‌ویژه جنگ داشت، ولی هیچ وقت و هرگز از خط اعتدال و مراعات موازین

شرعی-اخلاقی دور نشد و همواره تا آخر زندگی به امام و انقلاب وفادار ماند.»

پس ظاهراً به این سیاق، به رغم آن‌همه اسناد و مدارک از مواضع و رفتارهای دشمن‌پسند وی علیه امام و حاکمیت پیرو خط امام، این مسئولان ارشد کشور و امام خمینی بوده‌اند که به آقای یزدی وفادار نماندند و فردی جامع همه کمالات و خوبی‌ها را، از خود راندند. هرچند به علت خصلت پراگماتیستی و دوگانه آقای یزدی می‌توان اظهاراتی دال بر تأیید امام و مبانی انقلاب از وی شاهد آورد، اما حجم غالب، و متن و روح مواضع وی و گروهش علیه امام و ارکان انقلاب، به قدری پرشمار و با استمرار بوده که قابل توجیه و اغماض نیست. چنین داوری‌هایی در مورد وفاداری دکتر یزدی به امام، غیر مستند، غیر کارشناسی و غیر واقعی است. البته که، اگر در عالم واقع چنین می‌بود، کسی نمی‌توانست و نمی‌باید او را از آن جرگه بیرون سازد. سوابق قدیم و منسوخ وی و گروهش، برای اثبات وفاداری مزبور، کفایت نمی‌کند.

به تاریخ ۱۹ مهر ۱۳۶۰ حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی در مقاله تند و تیز خود در باره مهندس بازرگان، مرشد و استاد و رهبر دکتر یزدی، «بها دادن به سوابق» مثبت آنان را اینگونه نقد و رد کرده بود: «درست است که سابقه عقیدتی و مبارزاتی را به کلی نمی‌توان نادیده گرفت، ولی همه «بها» را به سابقه دادن، خود، گمراهی بزرگ و گمراه‌کننده است. و تازه، هنگامی که از مواضع عقیدتی و مبارزاتی و آزادیخواهانه گذشته نیز سخن به میان می‌آید باید این مواضع را باز کرد و تحلیل نمود و انگیزه‌ها و زمینه‌های ذهنی آنها را مورد بررسی قرار داد تا دریافت که آیا تمام اینها را بر اساس معیارهای ارزشی اصیل اسلامی می‌توان پذیرفت یا نه. و در این مورد... می‌توان گفت که پیروزی انقلاب اسلامی ایران بر بینش‌ها و مواضع انقلابی بسیاری از مدعیان انقلابیگری در دنیای معاصر خط بطلان کشید، چه رسد بر نگرش‌ها و مواضع محافظه‌کارانه غرب‌گرا که به هر حال نمی‌توانند جز در چارچوب‌های غرب‌پسند حتی از مبارزه با ظلم و طرفداری از عدالت و حقوق بشر! تصویری داشته باشند. و از همین جا است که راه بسیاری از کسانی که اهل اعتقاد و نمازند و خود مدعی مبارزات اسلامی، از اسلام ناب و انقلابی... جدا می‌شود، و مردم ما هم همین اسلام را می‌خواهند. پس راه، دوتا است، نه سلیقه، و مردم هم این را خوب می‌فهمند.» هرچند، گوینده این سخنان، بعدها تغییر عقیده داده، اما استدلال و منطق آن سخن کماکان به قوت خود باقی است.

حزب کارگزاران سازندگی در اطلاعیه مفصلی خطاب به نهضت آزادی، نوشت: «او به استادش مرحوم مهندس بازرگان تاسی می‌کرد که مصلحی معتدل و سیاستمداری متدین بود. اینک ما همه بر شانه‌های آن بزرگواران ایستاده ایم... ما را در این غم جانکاه، که به جاست از سوی دولت و مجلس و همه اصلاح‌طلبان پاس داشته شود، شریک خویش بدانید.» مجمع مدرسین و محققین قم، حزب مشارکت، حزب اتحاد ملت، سازمان فداییان خلق (اکثریت)، سازمان سوسیالیست‌های ایران، جبهه ملی و برخی گروه‌های التقاطی و سکولار چپ و راست مقیم داخل و خارج، نیز برای فوت یزدی پیام‌های تسلیت فرستادند.

یک روزنامه‌نگار اصلاح‌طلب هم در روزنامه اعتماد نوشت: «او یک روشنفکر دینی، میهن‌دوست مردم‌سالار، مبارز تشکیلاتی و اصلاح‌طلب بود.» غلامحسین کرباسچی، دبیرکل حزب کارگزاران سازندگی دکتر یزدی را

«یکی از ملی‌ترین سیاستمداران مسلمان تاریخ ایران» خواند. محمدرضا عارف رییس فراکسیون امید مجلس نوشت: «شادروان ابراهیم یزدی سیاستمداری مؤمن و منصف بود.» خیرگزاری ایلنا نیز او را «سیاستمدار مؤمن انقلابی» توصیف کرد. آقای هادی غفاری که بارها از سوی دکتر یزدی با ذکر نامش متهم به کشتن هویدا در راهروهای دادگاه انقلاب شده، در باره آن حامی و مشوق اقدام مسلحانه پیش از انقلاب و آشوب اجتماعی پس از انقلاب، گفت: «مرحوم دکتر ابراهیم یزدی یکی از اندیشمندان بزرگ و وفادار جامعه اسلامی بود. سابقه مبارزاتی ایشان بسیار برجسته و روشن است... مثنی مبارزاتی ایشان، پیش و پس از انقلاب اسلامی، بسیار اعتدالگرا و میانه‌رو بود.»

آقای عبدالکریم سروش، ضمن تجلیل مسجع و مجوف از دوست تازه‌درگذشته، نقل کرده که دکتر یزدی به او گفته است که؛ در آخرین دیدار امام و او در بهار ۱۳۶۴، «امام خمینی اظهار تأسف می‌کند که در جمهوری اسلامی، به ابراهیم یزدی و همفکرانش جفا شده است. دکتر یزدی هم از امام می‌خواهد که همین حرف را رسماً اعلام کند ولی امام خمینی قبول نمی‌کند.»

اگر این سخن، اندکی بهره از حقیقت می‌داشت، حداقل، امام می‌توانست و می‌بایست در عمل، دستور جبران آن «جفا» را صادر می‌کرد. مروت و مردانگی و شرف و شرافت امام خمینی را، دوست و دشمن شهادت داده‌اند و چنین نقل قولی، آیا چیزی جز خاک‌پاشیدن بر چهره آن رهبر عزیز و محبوب ملت ایران، است؟ البته، سال‌هاست که آقای سروش در عناد و عداوت علیه امام خمینی و راهیان راهش، از هیچ چیز فروگذار نکرده است.

برخی از نزدیک‌ترین ملازمان قدیم آقای سروش مدت مدیدی است که از وی جدا شده و اعلام کرده‌اند که مشارالیه از پیرایه‌بستن به دین و آیین، و نسبت دروغ دادن به خدا و پیامبر(ص) هم ابایی نداشته، و عملاً در کار فرقه‌سازی و دین‌تراشی افتاده است. به گفته اینان: او با «خوابنامه خواندن قرآن» و تقلیل وحی به «رؤیاهای رسولانه»، «به دنبال اختراع دین تازه‌ای است که با مدرنیته و جهان جدید سازگار باشد. او خود را پیامبر این دین جدید می‌داند.» به زعم کثیری از منتقدان او، سخنان بی‌بنیاد و یا آمیخته‌ای از دروغ‌های بسیار با راست‌هایی اندک و تحریف‌شده، از زبان و بنان وی، کم صادر نشده است. قطعاً نمی‌توان صحت چنان ادعای سخیفی را از قائل و ناقلی که هر دو در معرض جرح جدی قرار داشته‌اند، آن‌هم در باره بزرگمرد بزرگوار و فرهیخته‌ای چون امام خمینی، باور کرد. در حالی که بارها سخنان ناراست و نادرست زیادی از آقای یزدی صادر شده است.

دکترعلی مطهری نایب رییس مجلس هم، با تحلیلی تنزه‌طلبانه در تجلیلی رماتیک از دکتر یزدی، تلویحاً امام و نظام را به بدرفتاری و جفا در حق او و همفکرانش، متهم ساخت و نوشت: «رحلت دکتر ابراهیم یزدی از آن جهت جانسوز است که در دوران حیات او بعد از دولت موقت با او و همفکرانش بدرفتاری شد.» وی در تعارض آشکار با نامه مستند و معتبر و منطقی امام در مورد گروه بازرگان و یزدی، چونان مدعی‌العموم و قاضی، ادعا و داوری کرد که: «یک گروه اصیل سابقه‌دار اسلامی به نام نهضت آزادی ایران را به صورت یک گروه معاند معرفی کردیم و آنها را از آزادی بیان و بسیاری از حقوق اجتماعی محروم کردیم... خداوند از جفاهایی که



ما به امثال دکتر ابراهیم یزدی کردیم بگذرد.»

به این ترتیب، صدها بیانیه و جزوه و نشریه و کتاب و مصاحبه‌ای که از سوی سران نهضت آزادی طی ۳۵ سال اخیر در نقد و نفی حاکمیت و رهبری نظام، در داخل کشور انتشار یافته، دلالت بر محروم ساختن آنان از آزادی بیان و حقوق اجتماعی‌شان داشته است. و ظاهراً بر این منوال، فقط اگر سرنوشت کشور و نظام به دست آنها سپرده می‌شد و حکومت تقدیم آنان می‌گشت، آنگاه نشانه وجود آزادی و رعایت حقوق آنان می‌بود. دکتر یزدی در سال ۹۴ گفت: «بعد از انقلاب شاید ما بیش از ۲۰۰۰ بیانیه صادر کرده باشیم.» البته که، نه او و نه دوستانش از جفاهایی که در آن بیانیه‌ها بر نظام و انقلاب و مردم و امام، رفته است، سخنی به میان نمی‌آورند، اما نزد اهل تحقیق، حقیقت، آشکار است.

یک صاحب‌نظر علوم سیاسی، گفت: «به سیاق سخن آشفته و آلفته مزبور، و در این بریز و پباش احساسات ناشسته و ناپخته و حسابگرانه، «جفا»ی امثال آقای یزدی به انقلاب و مردم و شهدا و امام و نظام، مجاز و مستحسن و معفو است، ولی اندکی مجازات در قبال تیغ‌کشیدن ۳۵ ساله بر چهره حقیقت نظام و انقلاب، «جفا»ی مستوجب استغفار محسوب می‌شود.» یک پژوهشگر تاریخ معاصر، نیز نوشت: «فوت ابراهیم یزدی موجب تأثر است، اما واقعیت‌ها قلب نشود.»

جالب اینکه دکتر علی مطهری به سال ۱۳۸۹ در باره تأثیر پذیری گروه تروریستی فرقان از دکتر یزدی، چنین گفته بود: «فرقانی‌ها...داعیه روشنفکری داشتند و به جریان التقاط متعلق بودند...اینها بیشتر متأثر از افرادی چون موسوی خوئینی‌ها و دکتر پیمان بودند، و همین‌طور از نهضت آزادی خارج از کشور و دکتر یزدی و قطب‌زاده، و جزواتی که از طرف آنها می‌آمد. در جزوه‌ای که آنها برای سالگرد دکتر شریعتی منتشر کرده بودند و احتمالاً متعلق به دکتر یزدی و گروهش بود، به شهید مطهری حمله و ایشان را در کشتن دکتر شریعتی، همکار رژیم شاه معرفی کرده بودند.»

ضمناً گفتنی است که دکتر یزدی در جلد دوم خاطرات خود، انتساب شرم‌آوری به شهید مطهری داده است: «مرحوم مطهری، [تیرماه ۱۳۵۶] در گردهمایی جمعی از ایرانیان مقیم لندن در مسجد امام باره گفته بود که شریعتی را خود ساواک به اروپا فرستاده است!! این سخن نادرست و به کلی دور از حقیقت که در شأن مرحوم مطهری هم نبود، موجب واکنش‌های تند و تیز ایرانیان، به خصوص جوانان و دانشجویان هوادار شریعتی علیه مرحوم مطهری شده و فضای بسیار ملتهب و متشنجی را در میان ایرانیان وجود آورده بود. آقایان خرازی و سروش با توجه و اطلاع از روابط و اعتمادهای متقابل مرحوم مطهری و من، از من خواستند که به دیدن ایشان بروم و ذهنشان را روشن کنم.»

دکتر علی مطهری، خوب می‌داند که چنین موضوعی به این صورت، صحت ندارد و شهید مطهری هرگز در سخنرانی مذکور چنان سخنی بر زبان نرانده بود. دکتر یزدی اتهام فوق به شهید مطهری را در مصاحبه با گروه تاریخ شفاهی مؤسسه امام موسی صدر، به صورت دیگری تکرار کرده است: «دکتر سروش به من گفت که مطهری به مسجد امام باره که شیعیان و ایرانی‌ها در آنجا جمع می‌شوند رفته و صحبتی کرده و گفته شریعتی را

خود دولتی‌ها و ساواک فرستاده‌اند، و تبلیغات خیلی بدی را علیه شریعتی شروع کرده است... دوستان گفتند: آقای مطهری به تو احترام می‌گذارد و از تو حرف شنوی دارد. برایش توضیح بده شرایط اینگونه که ایشان فکر می‌کنند، نیست.»

آیا از این «جفا»ی آشکار دکتر یزدی بر شهید مطهری، مانند سایر جفاهای وی به انقلاب و امام، گذشت خواهد شد و باز هم به او احساس بدهکاری وجود خواهد داشت؟ البته که مسئله، هرگز «شخصی» نیست، و شهید مطهری استاد و نظریه‌پرداز سترگ انقلاب اسلامی، نزد همه مردم ایران، عزت و احترام و اعتباری بس والا دارد.

ولی مواجهه رمانتیک و احساسی با کسی که در مقابله با بسیاری از بزرگان شریف نظام، پروا نداشته بهترین مصداق «جفا» بر حقیقت است. دکتر یزدی از جمله بارها به شهید بهشتی نسبت ناروا داده که او معتقد به «دیکتاتوری صلحا» بود، و در زمان حیات و پس از شهادت ایشان، بارها او را به انحصارطلبی، اندیشه استبدادی، و روابط مشکوک با آمریکایی‌ها، متهم می‌ساخت.

آقای سید علیرضا حسینی بهشتی نیز در پیامی از مخالف دیرین و پابرجای پدر شهید خویش، اینگونه یاد کرد: «مبارز دیرین نگرش نوگرایی دینی... پایبندی به حفظ منافع ملی کشور و تلاش برای تحقق آرمان‌های نهضت و انقلاب اسلامی از خصلت‌های بارز و به یاد ماندنی‌اش بود.» و سپس با «تأسف و تأثر بسیار»، تأکید نموده که «مسلك نابردبارانه جریانات فکری و سیاسی»، موجب شد تا «حتی مسلمانان دغدغه‌مندی چون او را در دایره ناخودی و مورد بی‌مهری قرار دادند.» به این ترتیب، باز هم، همگان، متهم و بدهکار آقای تازه‌درگذشته هستند. و باید از نابردباری خویش در قبال کسی که بردبارانه به ستیزی بی‌پایان با آرمان و ایمان فرهیختگانی چون شهید بهشتی می‌پرداخت، شرم‌منده باشند.

یک روزنامه‌نگار، در تحلیل برخی واکنش‌های داخلی به فوت دبیرکل نهضت آزادی، نوشت: «نحوه مواجهه گروهی از اصلاح‌طلبان با فوت مرحوم دکتر یزدی، سند محکمی برای قضاوت درباره مفهوم اصلاح‌طلبی آنان است... امام انقلابی در طول حیات سیاسی خود ۱۱ مرتبه از واژه لیبرال استفاده کردند و هر ۱۱ مرتبه آن درباره دکتر یزدی و دوستان وی بود... از این ۱۱ مرتبه، چهار مرتبه آن، «لیبرال‌ها و منافقین» با هم بود... از سال ۱۳۵۸ و خصوصاً از روزی که اسناد لانه جاسوسی به دست آمد و ارتباط اعضای نهضت آزادی با سفارت امریکا و وابسته اطلاعاتی آن - آقای استمپل - لو رفت تا پایان دهه اول انقلاب، استخوان‌های نهضت آزادی زیر فشار چپ‌های دیروز و اصلاح‌طلبان امروز خرد شد... با نگاه تمثیلی می‌توان گفت این هنر برخی اصلاح‌طلبان است که هم می‌توانند علی(ع) را حق بدانند و هم معاویه را. هم به شهادت امام حسین(ع) گردن نهند و هم سند حقانیت برای یزید درست کنند که دستوری برای قتل حسین بن علی(ع) صادر نکرده بود... توصیف‌های افسانه‌ای از دکتر یزدی، عیاری برای میزان پایبندی این جماعت به امام است... امروز اصلاح‌طلبان غصه و غبطه می‌خورند که چرا ما همزمان با یزدی متوجه نشدیم مسیر امام و انقلاب اسلامی به ترکستان!! است... اصلاح‌طلبان در حالی یزدی را با ده‌ها صفت، توصیف اهورایی کردند که هم اذعان و اصرار بر لیبرال بودن وی

دارند و هم از مواضع امام نسبت به لیبرال‌ها صددرصد آگاهند، اما جرأت اینکه امام را با صراحت تخطئه کنند، ندارند... یزدی از ۱۳۵۸ تاکنون هیچ نقش مثبتی در انقلاب و نظام جمهوری اسلامی نداشته است؛ پس این همه توجه برای کدام صفت یا رفتار ایشان است؟ بدون تردید هیچ دلیلی جز زاویه ایشان با امام و انقلاب نمی‌توان یافت.»

یکی از ستایشگران و شیفتگان وی، به درستی این واقعیت را گوشزد کرد که: «دکتر یزدی دبیر کل نهضت آزادی ایران بود و تاریخ مشترک این دو به گونه‌ای است که نمی‌توان یزدی را از حزب متبوعش جدا کرد و به طور مستقل، مورد ارزیابی قرار داد.» روزنامه‌نگاری هم که حرفه و هویت سیاسی‌اش را با این گروه پیوند زده، در مقایسه مشی بازرگان و یزدی برای تعارض با رهبری انقلاب گفت: «مشی بازرگان، میانه‌روانه‌تر از مشی دکتر یزدی بود در اوایل انقلاب. اگر دکتر یزدی رهبر نهضت آزادی می‌شد، چون اساساً انقلابی‌تر از بازرگان بود، نهضت آزادی زودتر و با هزینه بیشتری از قطار انقلاب پیاده می‌شد.»

صادق زیباکلام در روزنامه اعتماد ضمن بزرگنمایی نقش آقای یزدی در پیروزی انقلاب و تأسیس نظام جمهوری اسلامی، با تأکید بر اینکه «درگذشت دکتر یزدی، پایان نهضت آزادی است»، آغاز روند جدایی وی از امام خمینی را اینگونه ترسیم کرد: «از جایی که امام بعد از انقلاب به سرعت به سمت مقابله با آمریکا رفتند، فاصله دکتر یزدی آغاز شد.» وی در مصاحبه‌ای دیگر گفت: «موجی [به وجود آمد] که وجدانش تا حد زیادی اسلامگرایان رادیکال و تند، یعنی دانشجویان مسلمان خط امام، جناح چپ حزب جمهوری اسلامی و بسیاری از چهره‌های روحانیت مبارز بودند... یک مسابقه آمریکاستیزی شکل گرفت... مشکل از جایی شروع شد که دکتر یزدی و دوستانش حاضر نشدند سوار قطار آمریکاستیزی شوند... دکتر یزدی به شدت به آقای موسوی خوئینی‌ها و آقای محتشمی‌پور مظنون بود و فکر می‌کرد ممکن است بین این‌ها با روسیه و کا.گ.ب ارتباطاتی بوده باشد. گفت‌وگوی من و دکتر یزدی در سال ۱۳۹۵ انجام شد. یعنی دکتر یزدی بعد از ۳۷ سال هنوز احتمال می‌داد موسوی خوئینی‌ها و محتشمی‌پور در آن زمان با کا.گ.ب مرتبط بوده باشند.»

اما آقای یزدی، خود بر آن بود که زودتر از خیلی‌های دیگر، داعیه آمریکاستیزی داشته، و در گفته‌ها و نوشته‌هایش به آن، افتخار و مباهات می‌کرد. ولی، بعدها به علل مختلفی، سود و صرفه سیاسی خود را در اعتراض از آن رویکرد دید و از قطار استکبارستیزی (یا دشمن‌ستیزی) خود را به بیرون پرتاب کرد. قطاری که فقط سالن جلویش، آمریکاستیزی بود، و آمریکا را هم، فقط به علت سرکردگی قدرت‌های استعماری و توسعه‌طلبی نامشروع و جنگ‌افروزی‌ها و جنایاتش، و عداوت دیرین و بی‌پایانش علیه ملت ایران، برجسته‌تر نمایان می‌ساخت.

دکتر یزدی به سال ۵۹ در باره سابقه آمریکاستیزی خودش چنین نوشته بود: «آری برادر! این وزیر امور خارجه دولت موقت بود که دائم می‌گفت: - صهیونیزم در بافت سیاست آمریکاست... - آمریکائیان در هر مورد قتل و شکنجه و فشار در ایران [رژیم شاه] دخالت داشته‌اند... - ما همه امکانات را برای مبارزه با امپریالیسم بسیج می‌کنیم... - امپریالیسم و صهیونیسم اسرائیل دست به دست هم داده می‌خواهند اوضاع ایران را بر هم زنند

ولی هرگز قادر نخواهند بود که مانع پیشرفت انقلاب ما بشوند.»

در میان واکنش‌ها به فوت آقای یزدی، پیام‌های مقامات قوه مجریه، توجه زیادی برانگیخت و بازتاب فراوانی داشت. حجت‌الاسلام حسن روحانی رئیس‌جمهور با گذاردن عکسی در اینستاگرام از حضور خود و دکتر یزدی در صف اول نماز جمعه به امامت آیت‌الله خامنه‌ای مربوط به سال ۵۸، نوشت: «تلاش‌های زنده یاد دکتر ابراهیم یزدی در کنار امام در نوفل‌لوشاتو و سال‌های بعد از آن، در تاریخ کشور ماندگار خواهد بود.» وی ضمناً در پیام تسلیتی کوتاه و دیپلماتیک، با ابراز «تأثر و تألم خاطر»، او را در راه «تشکیل حکومت دینی و احیای کرامت انسانی»، «جزء پیشگامان مبارزه در محافل دانشگاهی» توصیف نمود و تأکید کرد: «وی در ایام هجرت امام راحل به فرانسه در کنار آن حضرت بود و بعد از پیروزی انقلاب نیز در دستگاه اجرایی و مجلس شورای اسلامی انجام وظیفه نمود.» این پیام، تا حدی نیمه‌رسمی و خشک تلقی شد ولی حضور برادر رئیس‌جمهور، وزیر امور خارجه، رئیس سازمان انرژی اتمی، و معاون حقوق شهروندی رئیس‌جمهور در مراسم ترحیم، غلظت تجلیل دولت دوازدهم از دکتر یزدی را افزایش داد. البته دکتر ظریف وزیر امور خارجه قبلاً در پیامی درگذشت دکتر یزدی «وزیر اسبق امور خارجه و مبارز برجسته دوران ستمشاهی» را تسلیت گفته، و معاون اول رئیس‌جمهور هم پیام تسلیت کوتاهی صادر کرده بود.

سایت زیتون که زیر نظر فرزند بازرگان و داماد یزدی و یوسفی اشکوری اداره می‌شود، در مقاله‌ای کمی از خجالت مخالفان قدیم و دوستان جدید دکتر یزدی، در آمد: «این روزها از سوی سیاست‌مداران اصلاح طلب و اعتدالی به مناسبت درگذشت دکتر یزدی تسلیت‌هایی گفته شد. اما آیا اصلاح طلبان، اعتدالیون دولت به‌دست، و اصول‌گرایان تازه بیدار شده، یادشان هست که در دهه ۶۰ و ۷۰ و ۸۰ و حتی همین سال‌های دهه ۹۰ با نهضت آزادی و ملی مذهبی‌ها و مصدقی‌ها و ملیون چه کردند؟ یادشان هست در کنار امامشان، آزادی را سر بریدند و منادیان آزادی، نهضتی‌ها و الباقی را منکوب کردند؟ یادشان هست آن‌روز که قدرت به‌دستان ملک ایران بودند با ایشان چه کردند؟ تسلیت‌گفتن‌هایشان، امید که از سر صدق باشد نه موج سواری. وقتی رئیس‌جمهور و وزیر امور خارجه‌اش تسلیت می‌گویند و اما نمی‌گویند که سال‌هایی که در مجلس و در کنار صاحبان قدرت بودند (و هستند) و یا در سازمان ملل و این سو و آن سو، با این جماعت نهضتی که دکتر یزدی عضو و بعد دبیرکلشان بود و شد، چه کردند. وقتی اصلاح طلبان از دیروز خود دفاع می‌کنند و همزمان در سوگ دکتر یزدی تسلیت می‌گویند، نمی‌شود با حُسن ظن به ایشان نگریم، که حُسن ظن بیش از حد، گاهی ممکن است به حماقت نزدیک شود. آقایان بدانند که قاضی تاریخ، سعه صدر دکتر یزدی و مهندس بازرگان و دکتر صدر حاج‌سیدجوادی و امثالهم را ندارد. قاضی تاریخ، بی‌رحم است و ایشان مطمئن باشند که در برابر قاضی تاریخ و روزگار و زمانه باید پاسخگو باشند.»

سایت مزبور، در مقاله دیگری با اشاره به حمایت نهضت آزادی از حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی در انتخابات ۱۳۸۴، نوشت: «سال گذشته [۱۳۹۵] اکبر هاشمی رفسنجانی، محمد هاشمی برادرش را به دیدار ابراهیم یزدی فرستاد. پیش از آن نیز، پیام‌هایی بین هاشمی و یزدی رد و بدل شده بود. هر چند که، او در

مصاحبه با حسین دهباشی اعلام کرد که هاشمی به نسبت دوران قدرتش تغییری نکرده است.»  
مهندس محسن هاشمی در پیامی با لحن محتاطانه، «از طرف خود و خانواده آیت الله هاشمی رفسنجانی»، تسلیت گفت و با اشاره به حضور دکتر یزدی در نوفل لوشاتو، «قدرشناسی» از «پیشکسوتان» مانند وی را مصداقی از «حفظ میراث تاریخی و سرمایه اجتماعی جامعه» برشمرد.  
حجت الاسلام هادی خامنه‌ای، از چپگرایان مشهور دهه شصت و عضو برجسته مجمع روحانیون مبارز، در پیام خود نوشت: «سیاست‌ورزی اعتدال‌گرایانه و پرهیز از افراط‌گرایی و تعلق خاطر به ارزش‌های دینی و ملی، از ویژگی‌های ممتاز آن مرحوم بود.»

حجت الاسلام عبدالله نوری که در میانه دهه هفتاد، از قامت یک چپ‌گرای افراطی ضد لیبرال تغییر موضع داد و برخی مواضع راهبردی امام را نفی کرد و به حامیان نهضت آزادی پیوست، در پیام خود، دکتر یزدی را در عداد کسانی دانست: «که در فضای تاریک استبداد و جهالت، عمر خویش را وقف آگاهی بخشی و وجودشان را شمع راه آزادی ساختند. اندیشمندانی دلسوز و تأثیر گذار در دوره‌های مختلف، روشنفکرانی واقع بین، دوراندیش و ایران‌دوست، قرآن‌پژوهانی که در پی تفسیری روزآمد و رحمانی از دین بودند و کنش‌گرانی میانه‌رو، که بر اصول خویش پایدار و استوار ماندند.» سؤال وفاداران استوار امام خمینی از امثال آقای نوری این است که اگر «پایداری بر اصول»، فضیلت است، چرا مخالفان «اصول»ی یزدی و گروهش، بر اصول خویش پایدار نماندند؟ یک زندانی آزادشده فتنه ۸۸ و عضو سازمان مجاهدین انقلاب، نیز در تمجید دکتر یزدی، از وفاداری او به مهندس بازرگان یاد کرد: «ایران، سیاستمداری باهوش، شجاع، تشکیلاتی، مجرب، صبور و دلسوز را از دست داد. دکتر ابراهیم یزدی تا پایان به مهندس بازرگان وفادار ماند.» سؤال این است که اگر «وفاداری»، ارزش و امتیاز است، چرا امثال وی به امام خمینی و خط امام وفادار نماندند و بی‌وفایی پیشه خویش ساختند؟ البته آقای دکتر یزدی، خود، از اولین کسانی بود که به امام خمینی وفادار نماند، و بر اصول امام و انقلاب، پایداری نکرد.

حجت الاسلام بیات زنجانی عضو مؤسس مجمع روحانیون مبارز و با سابقه مواضع تندروانه چپ و خط امامی، در پیام خود، دکتر یزدی را «شخصیتی متدین و وفادار به آرمان‌های مردم ایران و همگام با انقلاب اسلامی مردم» و از «مجاهدان فهیم» توصیف کرد. دکتر یزدی در سال ۹۴ یکی از ماجراهای خود با آقای بیات را که عضو هیأت ریسه مجلس اول بود، چنین نقل کرده است: «آقای هاشمی [در خاطرات] نوشته آقای اسدالله بیات آمد و به من گفت: فلانی (یزدی) در سفر حج دیدارهای مشکوک داشته است. اخیراً هم من نامه‌ای به آقای بیات فرستادم و پرسیدم شما که در مجلس اول این مطالب را گفته‌اید، ممکن است توضیح دهید که روابط مشکوک من چه بوده است؟ آیا شما از طرف آقای هاشمی مأمور تعقیب و مراقبت من بودید؟»

حجت الاسلام سید حسن خمینی به فاصله کوتاهی از اعلام خبر فوت دکتر یزدی، شتابزده در صفحه اینستاگرام خود با انتشار چند عکس از دکتر یزدی نوشت: «درگذشت نخستین وزیر خارجه جمهوری اسلامی مرحوم دکتر ابراهیم یزدی را به دوستان و خانواده ایشان تسلیت عرض می‌نمایم و از خدای متعال برای ایشان

غفران واسع مسئلت دارم.» اما پس از تذکر سریع برخی فعالان فضای مجازی مبنی بر اینکه، «نخستین» وزیر خارجه پس از انقلاب، دکتر سنجابی بوده است، پیام مزبور اینگونه اصلاح شد: «یکی از نخستین وزرای خارجه جمهوری اسلامی».

در این میان، حجت‌الاسلام محمدحسن رحیمیان از اعضای مؤسس و جداشده مجمع روحانیون مبارز، و عضو دفتر امام خمینی، در باره تجلیل برخی فعالان سیاسی خط امامی و اصلاح طلب از دکتر یزدی و گروهش، چنین گفت:

«برخی افرادی که همسو با مواضع حضرت امام در مواردی مانند قضیه آقای منتظری و نهضت آزادی تندترین مواضع را در سابقه خود دارند، باگذشت زمان، ۱۸۰ درجه تغییر موضع داده‌اند و در بسیاری از موارد در تقابل آشکار با مواضع صریح امام قرار گرفته‌اند. علی‌رغم نظر مکتوب، صریح و قاطع حضرت امام درباره جریان آقای منتظری و نهضت آزادی مغضوب امام، [به حمایت از آنان موضع گرفته‌اند]... آیا این آقایان مدعی خط امام و منسوبان جماران، پیام‌های قاطع و روشن امام را درباره انحراف و خیانت نهضت آزادی، فراموش کرده‌اند؟...»

حالا رییس دولت اصلاحات، سران نهضت آزادی را «از سابقان انقلاب اسلامی و خواستار عزت اسلام، استقلال ایران و آزادی و سربلندی ملت» معرفی می‌کند و رییس‌جمهور که در کتاب خاطراتش سران نهضت آزادی را خائن توصیف کرده است، از تلاش آنها در کنار حضرت امام تجلیل می‌کند...

خوب است اظهار نظر امام خمینی در باره نهضت آزادی در منشور روحانیت را مرور کنیم؛ امام فرمودند: «الآن هم سخت معتقدم که آنها (عناصر دولت موقت) به چیزی کمتر از انحراف انقلاب از تمامی اصولش و حرکت به سوی آمریکای جهان‌خوار، قناعت نمی‌کنند». ای کاش این آقایان، با صداقت به مردم می‌گفتند که آیا خط نهضت آزادی به خط امام نزدیک شده یا آنکه خودشان از خط امام فاصله گرفته‌اند؟ فرض اول را که خود نهضت آزادی هم مدعی نیست؛ پس در فرض دوم آقایان باید این تناقض را برای جامعه توجیه کنند که چگونه می‌شود هم مدعی خط امام بود و هم از کسانی که امام آنها را منحرف و مضر برای کشور و انقلاب می‌دانند، تعریف و تمجید کرد؟ درباره کسانی سخن می‌گویم که یا از اول اعتقادی به امام و راه امام نداشته‌اند و به تعبیر خود امام با سالوسی خود را وفادار و متعهد به جمهوری اسلامی می‌نمایانند، و یا کسانی که روزگاری واقعاً با امام و پیرو امام بودند لیکن وضعیت امروزشان انسان را به یاد طلحه و زبیر می‌اندازد...

یادگاران امام با تأمل در سطور آخر وصیت‌نامه امام راحل، مراقب باشند به تعبیر خود امام، «سالوسان، اسلام‌نماها و دغل‌بازان» آنان را اغفال نکنند. و فراموش نکنند، آنهایی که به امام باور ندارند، به طریق اولی منسوبان امام را هم جز در حد استفاده ابزاری و هزینه‌کردن برای اهدافشان، باور نخواهند داشت.»

آقای صادق زیباکلام با سابقه روابط ۴۰ ساله با یزدی، تأکید می‌کند که: «من معتقدم دکتر یزدی در هنگام مرگ، نه به حکومت اسلامی اعتقاد داشت نه به اقتصاد اسلامی. اما درباره چپ‌گرا یا لیبرال بودن دکتر یزدی، به نظر من، او ذاتاً به دموکراسی و لیبرالیسم اعتقاد داشت.» نوربخش داماد بزرگ آقای یزدی و عضو گروهش، نیز

گفت: «دین را باید از حکومت جدا کرد؛ نگاه دکتر یزدی هم همین است. خود مهندس بازرگان هم همین نگاه را در نوشته‌های خود دنبال کرد... دکتر یزدی به نوعی از سکولاریسم باور دارد که هیچ دشمنی با دین ندارد و سال‌ها به ترویج این نگاه هم کمک کرد.»

از سوی دیگر، دکتر محمود احمدی نژاد رییس جمهور دولت نهم و دهم که از دیدگاه دکتر یزدی، یهودی تبار و مستوجب شدیدترین حملات و اهانت‌ها بوده، طی پیامی کوتاه خطاب به خانواده وی «در گذشت جناب آقای دکتر ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه دولت موقت جمهوری اسلامی ایران را که در طول سالیان متمادی نیز محور وحدت و فعالیت‌های سیاسی و اسلامی دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا بود» تسلیت گفت. البته این پیام در رسانه‌های مکتوب و مجازی کشور بازتاب چندانی نیافت. لیبرال‌ها و اصلاح‌طلب‌هایی که سایه احمدی نژاد را با تیر می‌زنند و هر از گاهی به تسویه حساب با وی می‌پردازند و «فوبیا»ی بازگشت او را کما کان می‌پراکنند، در اکثر رسانه‌های پرشمار داخلی و خارجی خویش، حتی در حد یک خبر کوتاه هم، از پیام تسلیت او یاد نکردند. به نظر می‌رسید در بین واکنش‌های فعالان سیاسی به فوت دکتر یزدی، این پیام از همه بی‌اثرتر و بی‌مقدارتر محسوب شد. برخی دوستان و دوستانان رییس جمهور دولت نهم و دهم، پیام وی را نیز منفعلانه و حسابگرانه توصیف کردند که با مشی و منش امام خمینی و یاران وفادار وی، مغایرت دارد.

خبرگزاری دانشجویان در گزارشی نوشت: «ابراهیم یزدی، از جایی به بعد، مثل بسیاری از دوستان و همراهانش، عطای همراهی با انقلاب مردم را به لقایش بخشید و رفت گوشه‌ای نشست. آنهایی که روزگاری خیال می‌کردند مردم برای آنها و آرمان آنها به خیابان آمده و انقلاب کرده‌اند، خیلی زود راهشان را از ملت جدا کرده و گوشه‌گیر شدند. سرنوشت بیشتر اعضای «نهضت آزادی» شبیه هم است: عزلت و مرگ در انزوا.»

در مراسم سرد و کم جمعیت تشییع جنازه دکتر یزدی در ۹ شهریور ۹۶، به غیر از گروهی از اعضای نهضت آزادی، چهره‌های سیاسی اندکی حضور داشتند. ابطحی در توییت خود با انتقاد از عدم «حضور دولتی‌ها» نوشت: «کاش حداقل مقامات دولتی که در خارج از کشور، دینشان را از یزدی آموخته بودند شرکت می‌کردند.» ولی روز ۱۳ شهریور ۹۶ در مراسم ختم بی‌رونق و نه چندان شلوغ دکتر یزدی، برخی فعالان سیاسی طیف اصلاح‌طلبان و تنی چند از مقامات رسمی نیز شرکت کردند که اسامی تعدادی از آنان عبارت بود از: بهزاد نبوی، محمد هاشمی رفسنجانی، کمال خرازی، حسین فریدون، سراج الدین موسوی، صادق خرازی، محمدجواد حاجتی کرمانی، عبدالله رمضان زاده، لطف الله میثمی، حبیب الله پیمان، محسن امین زاده، علی شکوری راد، فیض‌الله عرب سرخی، مصطفی معین، محمدجواد ظریف، علی اکبر صالحی، نجفقلی حبیبی، محمدرضا عارف، محمدرضا خاتمی، مرتضی الویری، محمدعلی ابطحی، عبدالله نوری، محمدرضا تابش، محمود دعایی، محسن میردامادی، هادی خانیکی، غلامحسین کرباسچی، عباس عبدی، مصطفی تاج زاده، احمد منتظری، حسین کروی، الهه کولایی، شهیندخت مولاوردی.

روشن بود که بر خلاف بسیاری از پیش‌بینی‌ها و محاسبات سیاسیون داخل و خارج، فوت دکتر یزدی حتی در قیاس با سایر سران درگذشته نهضت آزادی هم، نتوانست موج عاطفی و همدردی اجتماعی چشمگیر ایجاد

کند. شاید اگر برخی افراد می‌دانستند که وی تا این حد و حتی در بین دوستان و همفکرانش، آن قدر نامحسوب است که نمی‌تواند آنان و خانواده‌هایشان را به مراسم تشییع و ترحیمش بکشاند، احتمالاً یا اصلاً پیامی صادر نمی‌کردند، و یا اینکه در تجلیل از یک محکوم قضایی و امنیتی نظام جمهوری اسلامی و مطرود سیاسی امام و مردم وفادار به امام، قدری احتیاط به خرج می‌دادند، و ناپخته و آشفته، هر سخنی را بر قلم و زبان خویش جاری نمی‌ساختند.

روزنامه‌نگاری نوشت: «مرگ ابراهیم یزدی دبیرکل سابق نهضت آزادی، در رسانه‌های متکثر این روزگار، بازتابی داشت بس کمتر از انتظار... کسی حاضر نشد در سوگ او «توفان تویتری» برپا کند... اصلاح‌طلبان داخلی اما در مواجهه با خبر مرگ یزدی، به دو طیف تقسیم شدند؛ گروهی با در نظر داشتن تحذیرهای امام خمینی از نهضت آزادی یا کاملاً دم فرو بستند یا به پیام‌های تویتری و اینستاگرامی یک یا دوخطی بسنده کردند. طیف دوم اما، واکنشی پررنگ‌تر از گروه اول داشتند و با دادن صفاتی چون: «واقع‌بین»، «خیرخواه»، «مدبر» و... در واقع رادیکالیسم رفتاری خود در دهه ۶۰ را به باد تخطئه گرفتند. با این همه، وزن تبلیغی گفته‌های این طیف، در حدی نبود که بتواند فضای تبلیغی و رسانه‌ای داخل و خارج را تحت‌الشعاع خویش کند و بتواند سوگواری برای یزدی را تعمیم دهد. شاید اگر دبیرکل نهضت آزادی امکان رجعت به این جهان را می‌یافت و با دقت و زیرکی مألوف خویش، واکنش‌ها به مرگ خویش را پی می‌گرفت، از آنچه روی داده است یکه می‌خورد!»

در پایان گزارش یک خبرگزاری نسل جوان و دانشجویی چنین آمد:

«نسل سیاست‌مداران نهضت آزادی، پیش از ۴۰ سالگی انقلاب، رو به زوال و فراموشی است. سالخورده‌گان نهضت آزادی که هرگز نتوانستند بدنه جوان و پرشوری برای گروهشان دست و پا کنند، زود به آخر خط رسیده‌اند. وقت خداحافظی با پیرمردهای مطرود و مشکوک تاریخ انقلاب اسلامی فرا رسیده. دوران عبرت‌گرفتن از سرنوشت آنها و ورق زدن داستان‌شان، اما تازه آغاز شده.»